

چند یادآوری

درجین رویدادها، کارکردهای سیاسی، تشبثات نظامی؛ سخنرانیها و موضعگیری های چندسال پسینِ سمت دهندگان اوضاع افغانستان، همواره علایمی از راز و رمز دوری از صداقت و شفافیت مشهود بوده است. آن چه در پشت آنها نگریسته میشد، در نبشته هایی بازتاب میافتند.

تشخیص این راز و رمز در سالهای گذشته؛ که از ۱۱ سپتمبر آغازید، نامیسر نبود. لازمه اش اندکی ژرفنگری بود بر تناقض گویی، بر غالب آمدن سیاست توطئه آمیز، بر نیندیشیدن مسؤولان به تأمین امنیت، به دل بستگی هایی مزورانه به رشد تروریسم، به رواج هدف مندانه فساد و رشوت ستانی، به تعصب و تبعیض، در یک جمله به تبهکاری های سزاوار نکوهش.

شناخت این همه ناراستی های آزاردهنده و کارکردهای آسیب زاء زمانی بیشتر و بهتر میسر می شد، که رضایت و همسویی محیلانه قدرت های خارجی و صاحب نفوذ در افغانستان را همراه داشت.

در پی تعمق به آن اعمال، جایی برای گمانه زنی نمی ماند، که اغماض و چشم پوشی از مبارزه با تروریسم در افغانستان، از دل بستگی ها و علایقی به نماد های آن ناشی می شد.

با گذشت زمان مکنونات گروپ اصلی و نصامیم پشت پرده آشکارا تر چهره نمود. این است که امروز می بینیم، نیروهای خارجی و سیاست بازان معامله گر در افغانستان با ادعای مبارزه با نابسامانی ها و عوامل مخرب، منجمله تروریسم، زمینه های رشد نابسامانی ها و پرورش تروریسم را تا سرحد آوردن دوباره آن به قدرت سیاسی فراهم نموده اند.

جامعه و مردم ما، در برابر این راه غلط، بهای هنگفتی خواهند پرداخت. این نظر قاطع را با توجه به ماهیت خشونت، جهل و خونریزی هایی می توان ابراز نمود، که تروریست ها به نمایش نهاده اند.

از قراین برمیاید، که اولیای امور اندیشیده اند، با سپاریدن قدرت به تروریست ها؛ عزیمت و نجات جسمی نیروهای خارجی از بن بست ها و بحرانی را که در افغانستان دامتگیر آنها است کنند. اما برای اطمینان از اهداف رهبردی و درازمدت، طالب پیمان استراتژیک میباشند. در داخل کشور، گروه دارنده علایق به تروریست ها که طی سالیان متمادی از کمک به آنها دریغ نکرده اند، بیشترین تلاش ها را به کار برده اند.

اما این سیاست غلط برای مردم افغانستان چه نتایجی را بار خواهد آورد؟ پاسخ روشن است: روزگار درد آمیز تر را میآورد.

نوشته های کوتاهی که درین مجموعه گرد آمده اند، از آن دلهره، بی اطمینانی بر ادعاهای کاذب تروریست ستیزی و نشان دادن خط حرکتی تروریست آوری در جامعه و خطرات آن حاکی اند.

هنگامی که این نبشته ها سالها پیش در تارنما های کابل ناتپ خوشه و چندجای دیگر، منتشر می شدند، برخی از آشنایان، دیدحاکم در آنها را با اتهام " بدبینانه " نگریستن به اوضاع نکوهش می نمودند. اکنون که نتایج

سیاست ناشفاف و معامله گرانه وضاحت یافته است، کاش زبان ندامت در دهن و قلم آنها براه بیابد و آن خوشبینی ها و همیاری هایی را که در راه معصوم جلوه دادن تروریسم مرتکب شده اند، نقد نمایند.

شایان یادآوری است که من پیش از طرح هر اعتراض و انتقاد برناراستی های کشورها و نیروهای خارجی، به ضرورت دریافت و نشان دادن عوامل و زمینه های داخلی آن بیشتر تأکید نموده ام. در پرتو همین برداشت و توجه به وجود عوامل و زمینه های واقعاً موجود تروریست زایی در جامعه، با این تبلیغ گمراه کننده مخالفت نموده ام، که کارکرد تروریسم را در افغانستان، ناشی از صادرات کشورهای خارج به ویژه پاکستان می دانند.

بهرتر است روی این واقعیت تأکید نمود که تروریسم در هر دو جامعه حضور داشته و مردم هر دو کشور را تهدید میکند. تروریست های هر دو کشور در پیوند و همکاری اند. و دولت پاکستان که امکانات لازم را در اختیار دارد، از تروریست های افغانستان استفاده میکند. توجه به این واقعیت، وظیفه تشخیص و دریافت ویژه گیها و نمودهای تروریسم را در کشور ما و در منطقه برجسته مینماید. نگاه گسترده تر و ژرفتر به روند شکل گیری و توان یابی دگر باره تروریسم در افغانستان، به سوی دریافت انگیزه موافقت قدرت هایی ره می برد که ادعای مبارزه با تروریسم را داشتند. درین راستا توجه میابیم که قدرت های مدعی مبارزه با تروریسم، آن چه از آن مبارزه می دانند، کوتاه نمودن دست و پای تروریسم در کشورهای خودشان است، نه غمخواری مردم افغانستان و نه ستیز با آن درین قلمرو. چه بسا که با دفاع ناگسسته از تروریسم دولتی در شرق میانه، زمینه های رشد و اکنش های تروریستی را مساعد کرده اند. پیوند هایی که آن سیاست غلط در شرق میانه با زمینه دهی به رشد تروریسم در افغانستان و پاکستان دارد، ازین دریچه می تواند دیده شود.

این هم گفته شود که سپاریدن مردم افغانستان به کام تروریسم، از کمبودی هم حاکی است، که به معامله گری موقع داده است. سوکمندانه مردم افغانستان از داشتن نهاد مؤثر، مخالف معامله گری های سیاسی، و متأثر از منافع مردم کشور محروم هستند. نیرویی که با خصایل تفاهم جویی، نقد ناگواری ها و ناهنجاری های پیشینه آراسته باشد. نیرویی که درستیز با همه مظاهر استبدادی، به عنصر دموکراسی در افغانستان تکیه نماید. نیرویی که بر مبنای نقد و تفاهم ایجاد شود. تعدد کم مثال مراکز سیاسی خرده کار و اخته شده با روزمره گی سیاسی و روز گذرانی بیهوده رابه سوی همیاری و تحرک متفاوت سمت بدهد. و این تفاهم، با گسترده ترین احترام اجزای تشکیل دهنده افغانستان همراه باشد.

بهر روزی مردم و نجات از شردست های خونریزانسانکشی ؛ باید ازین معبر عبور نماید.

جوزای ۱۳۹۰

هامبورگ / جرمنی

ادعاهایی توجیهی حضور کشورهای متعدد در افغانستان دارد. اما نتیجه حاصله از آن نمودار شکست و تصویری است از بن بست ها.

این نتیجه حاصله و دردست داشته، بازتاب های متنوعی را در نوشتارها و برنامه های مبارزاتی برجای نهاده است. از بهره گیری های تروریسم طالبی و مدافعین آن در پاکستان و انگیزه های دست بالا داشتن جمهوری اسلامی ایران در منطقه که بگذریم، گونه ای از سطحی نگری، درینش هایی رامیابیم که با سنت پیشینه و دیرینه بسنده نمودن به شعار مخالفت با عامل بیرونی در جای مانده اند.

درست است که کشورهای فرستنده نیروی نظامی و تعیین کننده بدیل ها و حتا چهره های مجری سیاسی برنامه ها، بنا بر اقتضای منافع جمعی و تک کشور خویشتن اقدام به مداخله در افغانستان نموده اند، حتا میشود گفت که این موضوع از توضیح واضحتر است. اما نباید فراموش نمود که نبود رهبردهای مستقلانه، نبود اندیشه و کارکرد جدی برای ایجاد نهادی که اصل اتکا بخود را با توجه به نیازهای خود مردم افغانستان پاسخگو باشد، گونه ای از همیاری با همان سیاستی است که طالبان پیشقراولان آن شده اند.

طالبان با بهره مندی از عقب گاه رهبردی پاکستان و به احتمال قوی بریتانیا و خاموشی مزورانه و سیاست های ناشفاف بقیه نیروها، توانسته اند، با ردیگر چهره خویش را به عنوان نیرویی نشان بدهند که در سمت دهی اوضاع مهم اند. و این چهره از ایشان توانسته است بخش قابل ملاحظه ای از نامزدهای ریاست جمهوری را به تمکین و تعظیم شرمسارانه وادارد. و چه بسا که دور از احتمال نیز نیست کار روی ساخت و بافت با آنها که از چندین سال به اینسو جریان داشته است، به توافق طالبان زیر نظر پاکستان و ایالات متحده امریکا برسد.

در زمان حاکمیت توحش آمیز تحریک اسلامی طالبان، آن تحریک به مدافعین "تحصیل کرده" وطنی خویش توجه نمودند. اما با کوتاه شدن دست

از کوزه همان تراود که در اوست

در چند دهه پسین، هرباری که سالروز کسب استقلال فرارسیده است، بازنگری به آن، نگرشی به اوضاع زمان را، آمیخته با گونه ای از آرزومندی و منظور بهره مندی از استقلال با خود حمل کرده است. زیرا دست یگانگان فعال و کارکرد مستقلانه و آزاد نیروی حکومتی تابع آن بوده است.

اما آنچه دیرتر و آن هم ضعیف و کم رنگ در نگرش ها جای نشانی یافته است؛ تأمل لازم به زمینه های موجود وابسته سازی در داخل جامعه است. زمینه های که میل هر دم موجود در کشورهای استعماری و ربه گان استقلال را کمک رسانیده است.

امسال، سالروز کسب استقلال کشور ما، در فاصله چند روز کوتاهی با انتخابات ریاست جمهوری تقارن یافته است. و این در زمانی است که نیروهای پیمان نظامی ناتو در کشور ما حضور دارند؛ و سخن از پایان دادن به کارزار تروریسم، اعاده امنیت و سمت دهی افغانستان به سوی دیموکراسی در میان است. سخنی که بیش از هشت سال است مَهر خود را بر پیشانی همه

انحصاری آنها والقاعده از کابل، "تحصیل کرده ها" خاطرخواهی و بازگشت ایشان راهمواره به سرچشم پذیرفته اند. این مدافعین که اکنون تنی چند دیگری از چوکی دوستان حقیر را نیز به عنوان نمودهای مشارکت و همیاری و در واقع زیر دستی به حیث پرزۀ ماشین جای داده اند، در هر حالی، مخالفت جدی با طالبان ندارند. اگر باز هم تحریک اسلامی طالبان به سرسختی و امتیاز طلبی ادامه بدهند و تا سرحد اخراج "تحصیل کرده ها" و گرفتن قدرت دوباره با اندک رنگ و روغن متفاوت کمک شوند، "تحصیل کرده های" مدافع ایشان، زبان شکوه و شکایت بسیار نخواهند گشود. بلکه با توجه به موارد مشترکی که از طرف طالبان حمل شده و خواهد شد، ابراز رضایت خواهند داشت.

در چنین چشم اندازی، نمیتوان به نقش عامل خارجی و سیاست توطئه آمیز آن، تمکین کرد. نمیتوان پشتیبانی پاکستان از طالبان و اختلاف حلقه های ناراضی در نهادهای چندگانه پاکستان با امریکا را در آن جای و مقامی نشان داد که طالبان با ریشه و رنگ بوی و خوی بومی از آن برخاسته اند.

جان سخن در ارزیابی ها و موضعگیری ها و دوراندیشی ها و در گسترۀ معضله شناسی جامعۀ ما دقیقاً درین نکته نهفته است.

به سخن دیگر طالبان از افغانستان هستند. طالبان نمودار ظرفیت های ضد دموکراسی و ضد حقوق و کرامت انسانی در جامعۀ ما هستند. و این ویژه گیها به تنهایی معرف آنها نیست. بیشترین سازمان ها و احزاب و تنظیم های کارآزموده و یا اعضای آنها، در دل خود جامعۀ ما رشد و نمو یافته و با پرورش افکار غلط و زیانبار، زمینه های اسارتباری، ویرانی و مردم ستیزی را فراهم نموده اند. این احزاب و افراد که پس از نتایج کارکردهای آشکارا زیانبار هنوز نخواسته اند، تفاوت میان استبداد و ظلم را با دموکراسی و عدالت دریابند، و زنه کارکردهای استبدادی را در جامعۀ سنگین تر نموده اند. حضور چنان نهادها در غیاب فعالیت

های مثمر که با استبداد اندیشان مرز روشن ترسیم نماید، دل بستن به تحقق راه و رسم دموکراسی را در فاصله های سالیان متمادی زیر سوال می برد. و این عوامل افزون بر نبود زیر ساخت هایی اقتصادی و اجتماعی در نظر میاید که جامعۀ ما از آنها محروم است. بنابر آن اگر سعی و کوشش روشننگران را توجه به این مسایل تشکیل میدهد و با سخندانان و چیزنویسان فرصت طلب و آن مدعیان دموکراسی که از راه کمک به برنامه های کشورهای خارجی تحقق دموکراسی را موعظه می کنند، مرزبندی می نمایند، شناخت و شناختانیدن زمینه های داخلی وابسته سازی و استبدادگرایی باید در مرکز توجه باشد. ترسیم خط مستقل و مرزبندی با امیال بیگانگان و دهشت و وحشت در کمین نشسته برای بازگشت، مستلزم در یافت همنظری، همگامی و همسویی در راستای جان یافتن نهاد های قطعه، قطعه و کوچک و دور افتاده یی است که تحقق دموکراسی را با عمدتاً با توجه به ظرفیت های موجود در خود جامعۀ مینگرند. و تا تحقق چنان آرزوآز کوزه موجود همان تراود که در اوست. آنچه امروز زیر نام دموکراسی و نشان دادن چند نهاد به عنوان گواه و شاهد دموکراسی بخورد مردم داده میشود، بنابر نیازهای روند حاکم بیرونی چیزی بیش از مشروعیت به مداخلۀ بیگانه نیست. هر قدر کوزه گران بکوشند، نقش و نگاری را بر آن هنرمندانه بیافرینند، در ماهیت ضدیت با دموکراسی که وجه غالب نیروهای گرد آورده شده در کشور ما را تشکیل داده است، تغییری ایجاد نمیکند.

کوریای جنوبی راه تمکین را درپیش گرفته و به سوی ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان به احتمالی با این خواهش روی میآورد تا با آزادی چند تن از طالبان، جان بیش از بیست کوریایی را بخرد. دولت کوریای جنوبی آگاه است که این فشار ایالات متحده امریکا بود که پای کوریا را وارد افغانستان ساخت. بنابراین هر ضربه به حیات کوریایی ها تنها منتج به بروز نفرت علیه طالبان نمیشود بلکه بیش از همه نیروی بر سر اقتدار را درمهلکه تشدید بحران و سقوط قرار میدهد. وبالاخره این پیامد همان بحرانی است که از جاهای دیگری نیز دامن امریکا را می گیرد.

دولت افغانستان نمیداند چه کند. درحالی که چندی پیش راه گردن ماندن به خواست طالبان را درپیش گرفت و برخی از گروگان ها را با طالبان زندانی تبادل کرد، اما بدنبال آن با توجه به توسل بیشتر طالبان بدان وسیله بارها از انصراف از عمل مشابه گپ زده است. از جانب دیگر از آنجایی در یک ارزیابی پوست کنده و صریح تصامیم دولت را نمی توان از لزوم دیدهای ایالات متحده امریکا بگونه مستقل در نظر گرفت، با تن در دادن به خواست طالبان، ادعای مبارزه ضد تروریستی قصر سفید بیشتر زیر سوال میرود. و انکار نتوان کرد که تا حال نیز چنان بوده است. یعنی امریکا هم در عراق و هم در افغانستان در زمینه ادعای آن مبارزه توفیقی نداشته است. ازینجاست که نمی توان از تأمل بر ماهیت سیاستی که در این چند سال ادعای مبارزه با تروریسم را داشته اما درعمل در رشد و گسترش تروریسم منتج شده است، با بی تفاوتی گذشت. اما بحرانی که افغانستان را از رهگذر رشد ابزار تروریستی بیشتر تهدید تواند کرد، با هرگونه پایان دهی گروگانگیری کنونی پایان نتواند یافت. زیرا هیچ نوع سیاست درست و معقول ضد تروریستی در چند سال پسین اتخاذ نگردید. اوضاع و احوال منطقه بی وعقب گاه های رهبردی نیز در مسیر رشد پدیده تروریستی بود. اما هیچ نوع

انسانکشی

عرق شرم در پیشانی رئیس جمهور

میدانیم که در روزهای پسین، رویکرد طالبان به وسیله گروگانگیری و قتل بازتاب چشمگیری یافته است. در راستای اتخاذ راه وروش شناخته شده تروریستی پیشینه که بیش از همه مردم درد دیده و وطن ما رنج طاقت سوز آن را متحمل شده بودند، گروگانگیری و قتل روزهای پسین نه تنها حکایت از حفظ همان ماهیت وخواستگاه پیشینه طالبان دارد بلکه از ابعاد یک بحران همه گیر و ضرر های بیشتری نیز خبر میدهد. برخی از مظاهر و جلوه های این بحران رابه آسانی میتوان درسراسیمه گی و ندانم کاری ویا بعاره دیگر در دست و پاچه گی دولت افغانستان نشانی کرد. دولت نمیداند در برابر پیروزی طالبان چه کاری باید بکند. توسل به اقدام نظامی در بیشترین احتمالات کار بی ثمر از آب بیرون تواند شد. زیرا دولت از داشتن چنان نیروی که بتواند ضربه یی را بر طالبان گروگانگیر وارد کرده و پیروزمندانه اتباع کوریایی و آلمانی را نجات بدهد بی بهره است. احتمال قتل گروگانگیر بیشتر خواهد بود. ازینروست که دولت

هوشداری در نگرش سیاسی رسمی و راه های جلوگیری آن وجود نداشت . مبارزه علیه تروریسم به عملیات نظامی و درسا موارد به عملیات غیر مسئولانه هوایی امریکا محدود گردید . آن هم هنگامی که طالبان و نیروی رهبری آنها یعنی القایده مراحل تدارکاتی را طی کرده و وارد عمل میشدند . نباید فراموش کرد که مرگ بیشمار بیگناهانی که قربانی عملیات غیر مسئولانه شده اند در ایجاد جو مخالفت آمیز و بهره گیری تروریستی بی تاثیر نبوده است . در حالی که پدیده القایده و طالب دارای ابعادی از حیات سیاسی فرهنگی و پیشی و کارکردهای برای اداره امور افغانستان بودند که می بایست در معرض شناسای بیشتر و بهتر قرار میگرفت . در فضای چنین کمبودی، افغانستان سالهای پسین از مبارزه جامع ضد تروریستی بدور ماند . و تنها چنین کمبود نبود بلکه رخساره های متفاوت اما در دل مجهز با اندیشه طالبی در ارکان دولتی از نفوذ موثری برخوردار بود که حیات آن ادامه یافته است . کمیسیون های خود فریانه و توهم انگیزی مانند کمیسیون صلح تحت ریاست آقای صبغت الله مجددی و پس از تحت ریاست وحید مجددی یکی دیگر از موانع بودند . نباید پنداشته آید که تاکید بر راه ورش خونریزانه در میان است ، آن راه یک بعدی را دیده و همین اکنون نیز می بینیم . این جا تاکید و نشانی کرد کمبود در حوزه فرهنگی و سیاسی و آشناسازی از ماهیت تروریسم و جان گیری و برخاست دوباره اش مطرح است که از انتظار واز دید قلم و تبلیغ آگاهانه و مواردی نا آگاهانه پنهان مانده بود . کاری بجایی کشید که گویی در رابطه گیری با طالبان و جلب نظر آنها مسابقه یی بمیان آمده بود.

بلی چنان که چندی پیش نوشتم این هیولای آدم خوار به زودی دست از سر جامعه ما دور نمی کند . واز ضررها و آسیب هایش در داخل جامعه اگر میشود هوشدارهای بسیاری داد حتا برای آنانی که در ته دل برای ورود طالب در حاکمیت در خوشی به سر می برند ؛ برای مهاجرین نیز رنج افزایی کمی ندارد .

وقتی از صبح تا شام سخن از گروگانگیری در کشور ماست ، وقتی نشان میدهند که طالبان بیرحمی را در اوج شناعت و عملکردهای غیر انسانی رسانیده اند ، وقتی مسولین طب عدلی آلمانی گزارش میدهند که طالبان بر بدن انجنیر آلمانی پس از مرگ او چندین مرمی زده اند و هنگامی که بیش از بیست مسیحی کوریایی با انگیزه کمکهای بشردوستانه وارد افغانستان میشوند (بدون چشم پوشی از انگیزه های مذهبی آنها) وبا وحشت و دهشت آفرینی مواجه میشوند و در تمام این خبرها را همسایه گان و همکاران و آشنایان مهاجرین افغانی میشوند و در برخی موارد در باره آن صحبت میکنند ؛ مگر عرق شرم بر جبین ما نمایا؟

دولتی که میلیاردها پول را گرفته اما توان ویا برنامه و کفایت آن را ندارد که اتباع خارجی را از یک شهر تا شهردیگر ویا کارکنان خارجی را در محل کارشان محافظت کند آیا گرداننده گان افغانی آن بار چنین عرقی را بر جبین خویش احساس نمی کنند ؟

رئیس جمهور کرسی گفت که من ازین اعمال شرم میکنم .

اما عرق شرم برای ما واو کافی نتواند باشد . در یکی از جوانب غمخواری های ژرف اندیشانه اش می شود گفت که بالاخره وقت آن فرارسیده است که از لاف و گراف و خود ستایی های سنتی در باره خویش تبرا بجوییم . به وجود همواره حاضر و بدنام کننده عناصر فکری و اندیشه هایی که تروریست را و تروریست پرور و قبرستان آفرین اند نیز بیندیشیم واز نکوهش آنها در همه ابعاد غافل نشویم . و آن عده ازا هل قلم و بیان که تقییح تروریسم را در پیش گرفته اند در معرض سانسور و تهدید و برکناری قرار نگیرند ...

رئیس جمهور نیز با این وسیله عرق شرم را از جبین خود پاک خواهد کرد.

وکشورهای اروپایی از دست دادن آراء و دوباره بدست آوردن آن با اتحاد شیوه های گوناگون آمیخته با تبلیغات تحمیل آمیز کاردشواری نیست و با آنکه جریانات حاکی از آن بوده اند که احزاب مخالف نیز در تجدید اساسی سیاست های پیشین گامی نگذاشته اند ، اما این برکناری از یک واقعیت خبر داده است . از واقعیت نارضایتی ها از سیاست جنگی و صلح ناپسندانه در امریکا.

میتوان گفت که تظاهر برجسته این سیاست در چند سال اخیر در افغانستان و عراق دیده شده است .

جورج دبلیو بوش که سالها پیش در کنگره امریکا گفت : " اردوگاه های آموزش تروریست ها در افغانستان باید تعطیل شود ، طراحان حمله به امریکا تحویل شوند " ، بوش که طرح من در آوردی تروریسم جهانی و مقابله امریکا با آن را مطرح کرد ، لحظه ای از این ادعا و هنگامه جویی های مرتبط با آن که افزایش نا آرامی ها در پی داشت نگذشت . اما نتایج عملکردها نشان داد که گرفتن ابتکار و صلاحیت امور افغانستان نه تنها در راه ادعایی دموکراتیزه کردن ، رفاه مردم بازسازی سمت نیافت بلکه این سیاست در ظاهر غم خوارانه در ماهیت خویش از نا آرامی های بیشتر و مخاطره انگیز هوشدار میدهد . درینجا صرف نظر ازین بحث مهم که آن طرح نمی تواند دارنده چنان ظرفیت برای حل معضلات کشورهای نظیر افغانستان باشد و در جای دیگری باید بدان پرداخت ، برگشت قدم بقدیم و خونریزانه طالبان ، مساعدت عقب گاه استراتژیک پاکستان برای بن لادن و طالبان ، شکست ادعا ها در افغانستان که نمونه های کشت خشخاش و گسترش مواد مخدره نیز از آن جمله اند ، همراه با زمینه دیگری ازین سیاست متکبرانانه و اشتباه آمیز که در حمله به عراق وضاحت یافت همه و همه خبر از شکست ادعا ها دارند. درین میان اگر خود فریبی ، سطحی نگری و فریب خوردگی را کنار بگذاریم ، باید گفت که آن همه جلسات و گر هم آبی های پرمطراق

نا آرامی ها بیشتر خواهد شد

استعفاً و درواقع برکناری رامسفلد وزیر دفاع ستیزه جوی ایالات متحده امریکا، حاکی از دوری گزینی نسبی مردم امریکا از سیاستی میتواند تلقی شود که با غرور و تکبر و تعرض معرفی شده است . جلوه این تمایل را انتخابات اهیر نشان داد.

هر چند رامسفلد به تنهایی نماد این سیاست نبود اما به عنوان یکی از پایه های مهم آن شهرت داشت . نماد اصلی که تشنج و نا آرامی ها و تشدید تروریسم را معرفی میکند ، در چهره دبلیو بوش هنوز در سراغ راه تداوم سیاست چندین ساله پسین است . شکست حزب جمهوری خواهان در انتخابات اخیر رجوع به نتایج اشتباهات به گونه اصلاح ناپذیری اش، قربانی های شناخته شده یی را مطالبه میکرد و بوش این قربانی رادر برکناری وزیر دفاع خویش عملی کرد .

اما بیدرننگ همه متوجه هستند که چگونه میشود با ادامه سیاست پیشین ، تعویض مهره ها و آوردن مهره های دیگری که همان وظایف را انجام میدهند ، تغییری دریک سیاست اشتباه آمیز پدید آید . با آنکه در ایالات متحده امریکا

وسخترانی های تبلیغاتی و آرایش دهنده این سیاست نتوانسته است تبارز ماهیت این سیاست را پنهان دارد.

در نهایت فر ایند حوادث چند سال اخیر مبین آن است که انسانهای سده بیست و یکم راسیاست حاکم ستیزه جویی که در پی تحقق امیال انحصاری اقتصادی است و با نام نئولیبرالیسم گره خورده است ، در نا آرامی ، خوف و ترس و فریبندگی نگهداشته است .

تظاهر چهره این سیاست غلط در افغانستان از یک سو مردم افغانستان را که آرزومند رهایی از شر ظلم و وستم و مصایب جنگ بودند ، در نارضایتی فزاینده سمت داد واز سوی دیگر سیاست غلط و انحصاری دوستان و همراهان امریکا در افغانستان را نیز در تردد و بحران برد . در بسا از کشورها مانند جمهوری فدرال المان و کانادا و بریتانیا ، روحیه مخالفت با شرکت عساکر ایشان در افغانستان بیشتر شده است . حزب سبز ها که از مدافعین جدی مشارکت در افغانستان بود ، اینک پای پس میکشد . در کانادا زمزمه ها طنین جدی تر یافته است . از همین روی بود که رئیس دولت جمهوری اسلامی حامد کرزی تمرکز سخنان خویش را در پارلمان آن دوماه پیش بر عذر و خواهش تمدید عساکر کانادایی در افغانستان نهاده بود . اما با گذشت زمان خواهیم دید که مرگ جوانان این کشورها در افغانستان منجر به دوری گزینی از علایق پیشین خواهد شد . و در نتیجه احزاب مخالف با توجه به روحیه مردم نارضی ، بازگشت از افغانستان را در سرلوحه مطالبات انتخاباتی قرار خواهند داد . و این نیز بعنوان عاملی در تشدید بحران عمل خواهد کرد .

برای نشان دادن شکست ها و نبود دستاورد مدارکی نیز دارند . مثلاً به تنهایی گزارش های چندی مانند گزارش دولت افغانستان ، ملل متحد و ناتو که روز یکشنبه ۱۲ نوامبر از طریق بی بی سی انتشار یافت واز تلفات انسانی با

رقم ۳۷۷۰ نفر خبر میدهد و همچنان گزارش های روزمره که میگویند ترور ها و دهشت افگنی ها چندین برابر شده است کفایت میکند که موجد بحرانی در زمینه اتخاذ سیاست مشارکت در افغانستان شود .

جای پرسش است که آیا دولت حامد کرزی و مقامات امریکا ازین عواقب درد سر انگیز تر بی اطلاع هستند ؟

روند گزینش سیاست مماشات با حکمیتار و طالبان شاید جست و جوی راهی برای نه تجات از بحران و بلکه تعویض بحران تواند بود . و جریان همین حرکت است که اذهان مردم را باتمام نا اطمینانی های زاده آن به خود معطوف داشته است . حیات و ممات سیاسی حامد کرزی را نیز نتایج سیاست های چندین ساله و دنباله ای که دارد از معبر مرموزی میگذرد رقم خواهد زد . اینکه آیا او را به آسانی مانند رامسفلد برکنار خواهند کرد ، تصور می شود با توجه به گذشتادن وی از نهاد های چون لویه جرگه و انتخابات همراه با بغرنجی های باشد . کاندید کردن شخص دیگر بجای حامد کرزی در اوضاعی که آب از سرچشمه گل آلود بوده است ، هیچ دردی درمان نمیتواند کرد . یکی از دلایلی نیز این است در جامعه ما ذهنیت اصل اتکاً بخود و با کارکردهای اطمینان بخشش سمت و سؤ نیافت . در چنین اوضاع و احوال مردک یک کشور حق دارند که در نا آرامی و بی اطمینانی و بی اعتمادی بسر ببرند .

نوامبر ۲۰۰۶

اینجا دشوار است که برای تشخیص هویت دولت و یا طالبان و شورشیان اخیر آن کشور برویم و در پای این استنتاج بنشینیم که کدامیک از ایشان مسلمان و کدام یک منحرف بوده است . ما این دشواری را در کشور شوربخت و ماتم دیده خویش نیز داشته و داریم . بگذریم .

جان سخن درینجاست که این هردو نیرو (دولتی و شورشی) که چند روز خون ریختند و توجه رسانه های گروهی را بسوی خویش جلب کردند ، هیچوقت از پشتیبانی یدریغ از طالبان افغانستان کوتاهی نداشتند . وازین میان ، توجه بیشتر بسوی دولت پاکستان و انگشت اشاره به سوی همه قدرتمندان آن چه نظامی و یا غیر نظامی معطوف میشود . پای این سوال درمیان میاید که چه شد ، دولتی که گروهی جفاکار و پسمانده و سیهکار طالب افغانستان را در همه موارد تقویه و پشتیبانی کرد ، اما به روی طالب خویش با شتابزده گی آتش میکند ؟

سالهای پیشین نیز ین چنین سوالها بار مطرح شده بود . بی نظیر بهوتو که بر ای خویش حق مساوی با مردان و رسیدن در مقام نخست وزیری آن کشور را قایل بوده است ، میدید که در افغانستان بر علاوه سایر ابعاد فاجعه آمیزی طالبان زن ستیزی بعنوان بعدی از انسان ستیزی آشکارای آنها بازتاب جهانی داشت ؛ اما از آنها دفاع میکرد . و این دفاع از آنها تداوم خویش رادر سیاست های ظالمانه پسینانش نیز نشان داد . تبلیغاتی را که دولت پاکستان در دفاع از طالبان سالها به راه انداخت ، نمی توانست دستاویز طالبان پاکستانی نشود . فقط این رویداد ۱۱ سپتامبر و فشار امریکا بود که دست فعال خویش را در جای دست های پیشین پاکستان و بن لادن دراز کرد تا ابتکار عمل را خود و مستقیم در دست گیرد . از مدارک متعدد و بویژه کتاب جنرال مشرف برمیاید که جنرال نیز با دل خونین و پر درد واز روی ناتوانی و ناگزیری به خواست ایالات متحده امریکا تن داده است . ولی فراموش ما نشده است که جریان تقویه

در حاشیه رویداد

لال مسجد اسلام آباد

طالبان پاکستان آرزوهای خویش را در یکی از بزرگترین مساجد و مدارس مذهبی آن کشور با برپایی جنگ خونین بگونه چشمگیر و مشخصتر مطرح کردند . روزهای نخستین ماه جولای شاهد دست و پنجه نرم کردن های طالبان پاکستانی برهبری بشیر غازی و نیروهای دولتی بود . نیروهای تحت رهبری غازی از چندی به اینطرف نه تنها مقادیر هنگفتی سلاح را در آنجا حمل کرده بودند بلکه در روزهای پسین ، جوانان و کودکانی را که بر ای فراگیری قرآن بدانجا بودند به عنوان وسایل تهدید و فشار گروگان گونه در اختیار خویش داشتند . خواسته های ایشان ، تطبیق شریعت اسلامی بود . این آرزو را در کشوری مطرح کرده اند که دولت اسلامی دارد . دولتی که میراث بردار قاید اعظم و تلاشهای سوء استفاده جویانه ضیالحق است و دولتی است اسلامی . نمونه ارایه شده شورشیان هم همواره تحریک اسلامی طالبان افغانستان و اجراءات و اقداماتی بوده است که آنها در افغانستان تطبیق میکردند.

طالبان در عملیه احیا و توسل به خونریزی های وحشت آمیز پسین ، پشتیبانی های همیشگی دولت پاکستان را با خود داشت و دارد . پشتیبانی نهادهای هم اندیش طالبان از حرکات دهشت آفرین آنها موازی با سیاست دولتی قرار داشت . اما آنچه سیاست دولتی را از نهادها و اشخاصی چون غازی متمایز میسازد این بوده است که دولت پاکستان سیاست حاکی از اخلاق چند گانه و شیطننت آمیز را مرعی داشته است . از همین روزمره های نارضایتی در امریکا و غرب از دولت بلند تر شده است . در واقع می بینیم که بحرانی دولت پاکستان را در آغوش گرفته است که با توجه به ساخت و بافت نهادهای حاکم و با نفوذ و روابط متقابل آنها با همدیگر تشدید بحران را بیشتر میتوان منتظر بود . اینکه سلاح خشم گروهی مشخص از نظامیان برای حفظ امنیت آن کشور و منطقه مدتی بیشتر عمل کند یکی از سیاست های سنتی آن کشور است . روابط نهاد های مذهبی پاکستان با نظامیانی را که در موضع سرکوب قرار بگیرند ، عواملی چند دستخوش دگرگونی تواند کرد که تشدید عنصر قهر ، همبستگی آنها با بن لادن و نارضایتی از امریکا ، در پدید آوری بحران در پاکستان بصورت جدی موثر است . درین جریان محتمل ، شکست صفوف و انشقاق نظامیان را در طرفداری از آرزوهای امریکا و شورشیان که در تشدید بحران نمی توان از دیده فرو گذاشت . صف بندی های تسنج آور پدید خواهد آمد . زیرا همانگونه که پیشتر یاد آور شدیم جامعه پاکستان جمیع زمینه های مساعد رویش تشنجات را دارد . در آنجا پدید آیی صدام حسین پاکستانی ، صدها بن لادن و غازی دیگر محتمل است .

غازی های دیگر مدارس و مساجد متعدد دیگر را به کمک و منظور سوء استفاده های نامطلوب خویش قرار خواهند داد . خون های بیشمار را خواهند ریخت . زمینه موجود بهره گیری از احساسات جوانان که با انفجار تن و فدا

کردن جان خویش ، خون بیگناهان را میریزند بیشتر در دستور کار شورشیان بن لادنی خواهد بود . اما سوکمندانه این اعمال اثرات سریعی در افغانستان میگذارد . آنجایی که نخستین آزمایشات وحشت آفرینی را زیر نام تأمین امنیت انجام داده اند . عدم موانع لازم و تشدید روبه تزايد نارضایتی های اجتماعی ، اقتصادی ؛ بحران سیاسی و نظامی امریکا در منطقه به این تاثیر گذاری مدد میرساند . سیاست های غلط خشونت آمیز و مداخله گرانه و سلطه جویانه ، انحرافات و راه های انحرافی مانند عصیانهای کور و قربانی طلبی های بی لزوم را بیشتر خواهد ساخت .

به هر حال دانه های عاقبت نیندیشانه که زعمای پاکستان بذر کردند ، ثمرات آنرا می بینند . و این توفیق در سرکوب عصیانگران لعل مسجد پایان کار نخواهد بود .

آیا نمی شود در آنجا نیز به غالب شدن سیاست معقول و شفاف و خردمندانه باور آورد ؟ میشود این باور را داشت اما با توجه به حیات سیاسی آن نیروهای پاکستانی که خویش را دموکرات مینامیدند ولی در رادیکالیزه کردن جامعه عمل کردند و با توجه به ریشه های فرهنگ خشونت در آن کشور نیز تحقق چنین آرزویی بدور مینماید .

نهادها) وزارت خارجه یی ها ، آس اس آی یی ها و احزاب مدتعصب مذهبی
ونظامیان دولتی) ، دست تأثیر گزاری تبهکارانه در افغانستان یافتند ؛ حرص و
ولع فزون طلبی نیز در ابعاد بیشتری مشوق ادامه کار و زار پیشینه گردید .

اما حادثه ۱۱ سپتامبر و آنچه دولت ایالات متحده امریکا را ترغیب کرد
تا برای صف آراییی هایی مشکل سازتری

جولای ۲۰۰۷

تنشها و روش ها در پاکستان

چندیست که اوضاع متشنج پاکستان ، این کشور را با نگرانی فزاینده یی در
محراق توجه سران آن کشور و متحدین و حامیان جهانی اش قرارداداده است .
تنشهای سیاسی و روشهای سیاسی و نظامی چند ماه پسین، گمانی بر جای نهاده
است که پاکستان آن جوانبی پنهان از انتظار بحران خویش را نیز باید به نمایش
بگذارد . مرض بحران های پیشینه اجتماعی و تاریخی که بابرورتنشهای ملیتی
و قومی و با توسل به سلاح مذهبی مشغله های سردمداران سیاسی و نظامی این
کشور بود ؛ با بروز وقایع و رویدادهای پس از کودتای ثوردر افغانستان همراه با
هنرمندی سیاسی و نظامی تا حدودی زیادی مداوای کاذب میافت . تجاوز
شوروی بر افغانستان که انحراف از بحران پیشینه و کشانیدن ذهنیت به سوی
افغانستان را برای مدتی کمک رسانید ؛ نمیتوانست جلو سرانجام محتوم بروز
اوضاعی را سد کند که در انتظارآن در پاکستان نشسته بود . زیرا این عامل
مشغول سازی پاکستان در اوضاع افغانستان که با گیری سوء مذهبی نیز همراه بود
، در تداوم خویش ، رشد نیروهای مذهبی سیاسی را با بهره مندی از امکانات بیشتر
و بهتر در نهاد ها و ساختار های گوناگون در پی داشت . وهنگامی که تمامی آن

طالبان روزی پشاور را می گیرند

روز ها ، ماه ها و سالها سپری می شوند ؛ ولی بار اندوه و فقر ، دردمندی و دلهره های ناشی از افزایش دشواری ها از چهره درد دیده گان میهن ما دور نمی شود . امید مداوای زخم هایی که در تن و روان مردم لانه کرده بودند نه تنها تحقق نیافت بلکه یأس جانگدازتر و نفرتی جگرسوز در کنار آن نشست . دلهره ناشی از نرسیدن لقمه نانی در دهان ملیون ها انسان به واقعیت تلخ و ملموس تبدیل شده است . کم نیستند کسانی که دگر امید دسترسی به نان و سرپناه غریبانه را ازدست داده اند ؛ بلکه در هراس ناتوانی از پرداخت کفن خود و خانواده های خویش حیران هستند و شب را با گریان به سحر میاورند . درین حال قشری زراندوز و حریص ، بی محابا ، دهن جیب های خویش را گشوده اند ؛ دستگاه آغشته با فساد و ارتشاً و تبعیض را با ظرفیت های خویش می چرخانند . و این تنها نیست . با سخنرانی های حاکی از وعده هایی که مردم بدانها باور ندارند ، گوش و دل مردم را بیشتر میازارند .

در حالی که در بازار پررونق بی مسؤولیتی ، آنچه ارزان شده است ، ستانیدن جان مردم است . اما این خطر بزرگ درست نشانه نمی شود . فقط برای رشد عملی آن زمینه سازی می شود .

چه کسی میتواند انکار نماید که تروریسم ، با تکیه بر ذخایر و منابع اجتماعی و فکری و انحصار بازار مواد مخدره ، شاخص نیروی غالب را تشکیل داده است . این جریان آدمکشی ، که محصول تریه و آموزش هایی پیشینه است از چشمه های فکری نا آشنا با حقوق بشر آب جهالت آمیز نوشید و در بستر مساعد منطقه یی دست و پای یافت ؛ اکنون ره به سوی ویرانگری های گسترده تری می برد . این جریان را که دیروز پرورش دادند و راه را برایش هموار کردند ، تن و جان مردم و خاک آنها را با خون آغشته کرد . امروز نیز همان پرورش دهنده گان را در پشت خود دارد . امروز اگر در افغانستان چندی با موانع مواجه میشود ، با ایجا رعب و ترس و برهم زدن نظم و بی امنی آفرینی ، نیروی بیشتر بسیج میکند تا در عملیه قتل و قتال گسستی رونما نشود . از حق نگذریم ؛ این جریان توفیق فزاینده تری یافته است . اگر در افغانستان ، در ظاهر امر ، بمثابه کوتاه دستی افتاده از قدرت ، به نمایش نهاده شد ، و برجای نشسته گان و باطن قضیه را ، هر کس نمیتوانست بشناسد ؛ اینک زمینه برای پی بردن به آن ، بیش از پیش مساعد تر گردیده است . زیرا همه جا را آدمکشی و مدافعان خاموش آن فرا گرفته است .

این تازه بدوران رسیده گان ، فراموش نکرده بودند که آن جریان منحن و معتاد به آدمکشی ، ذخایر و پایگاه اجتماعی ایشان هستند . از همین رو نیز بوده است که خطر آدمکشی بالقوه و بالفعل آنها را هرگز نشان ندادند . اما یاد خواهیم داشت که اگر دست آن جریان آدمکشانه ، باردیگر در حوزه قدرت سیاسی دراز شود ، این " نخبگان " اراسته با ظواهر مدنیت آمیز را باردیگر به سخریه خواهند گرفت .

آری خطر جریان آدمکشانه ، بزرگترین درد سر برای مردم ، میهن ما و منطقه شده است . آن سیاستمدارانی که در پاکستان از سیاست پیش پای بینانه عبرتی نگرفتند ، با گذشت زمان توجه خواهند یافت که ویژه گی بافت اجتماعی

این گونه از تروریسم، تنها کارکرد تباهیگرانه خویش را در افغانستان ضعیف متمرکز و محدود نکرده است. همدردی و همکاری و یکرنگی آن، موجب همبستگی هایی منطقه یی با عقب نشینی ها و پیشروی های دوطرف سرحد می شود. چنین بود که رعب آفرینی تروریسم طالبی - القاعده یی، باری افغانستان و باری هم پاکستان را نشانه گرفت. در افغانستان بدلائل آشکار دست در قدرت یافتند. که در همه موارد پیش از آن هم طالبان آدمکش پاکستانی در حمایت از آنها بودند. و هنگام ایجاد هنگامه های طالبی در پاکستان، طالبان افغانستان در کنار ایشان همه آفریدند. اینک هر دو جریان، متفقاً و با امکانات بیشتر تحقق هدف دسترسی به حاکمیت بخشی از منطقه را دنبال می کنند.

شایعاً گرفتن پشاور از طرف طالبان وصف آرایي های نظامیان پاکستان در آن شهر، مزاح و حرف پیش پای افتاده یی نبود و نیست.

کوتاه بینی که چشم و عقل قاصرش، دیدار با خطرات عظیم انسانی را مانع میشود، به درک و تشخیص این زنگ های خطر و صدا های نگران کننده آن کاری ندارد. اما برای آنانی که خطر را برای کلیت این مرز و بوم زخمی و مردم درد کشیده و انسان های منطقه بازتر می بینند، اوضاع کنونی و خطر از ناحیه رشد جریان آدمکشی، غمخوارانه نگریسته می شود.

یکی از غمخواری ها برای امر انسانیت، تقبیح حرکات تروریستی است. چه خوب است اگر رسانه های گروهی یی که خود را مدافع حقوق بشر، و انمود کرده اند، دفاع از انسان را با گسست فکری و هرگونه علاقه به تروریسم و ابعاد حیوان آن، با کوشش های در جهت تحقق خود ارادیت و بنیان های فکری دموکراسی برای افغانستان گره بزنند.

خوشه ۲۰۰۸

روی بیضه ی استبداد نشسته اند

بدنبال انتشار خبر مرگ یک افسر آلمانی در حومه قندز (۲۲ اگست)، حواس مطبوعات آلمان، باردیگر بیشتر به سوی سرنوشت عساکر آلمانی در افغانستان معطوف گردید. رسانه های گروهی خبر دادند که از آغاز سهمگیری این کشور (۲۰۰۲ م) بدینسو، ۱۰ نفر عسکر آلمانی در افغانستان کشته شده اند. با توجه به نتیجه تحقیقاتی که حاصل شده است، (۶۰) درصد عساکر در نظر داشته از رفتن به افغانستان امتناع می ورزند. همچنان اعلام گردیده است که در ماه می سال جاری، رقم مرگ خارجی ها در افغانستان نسبت به عراق بیشتر بوده است. (تکس های برنامه تلویزیون ARD ۲۲ اگست).

هرگاه مرگ ده تن از عساکر فرانسوی را که پیش از مرگ افسر آلمانی رخ داد، با مرگ صدها عسکر دیگر وابسته به قوای "ایساف" در کنار آن بگذاریم و به بازتاب آن در میان مردمان کشورهای اروپایی توجه نماییم، احتمال بیشتری این برداشت در چشم انداز قرار میگیرد که مردمان این کشورها حاضر نیستند که عساکر و یا فرزندان شان برای افغانستان جان خود را از دست بدهند.

افزون بر آن، وقتی می بینیم که مردمان این کشورها از شهرت ناکاره گی دولت افغانستان، کم آمدن آن از مبارزه با کشت و تولید خشخاش، سرزبان بودن بیروکرایی و رشوت ستانی، تشدید فقر و فلاکت ملیونها انسان، چاق شدن سوال برانگیز و روبه تزاید کارکردهای آدمکشان مطلع شده اند، نتیجه یی را که بدست میاید، تقویۀ بیعلاقگی پیشینه و جانبداری از عدم سهمگیری عساکرشان در افغانستان خواهد بود.

دلایل دیگری نیز برای پذیرش وخامت آمیز اوضاع وجود دارد که در تقویۀ این انتظار مؤثر است :

بحران اقتصادی جهانی، که مقصر اصلی پیدایش و تشدید آن کشورهای ثروتمند جهان هستند، اینک چون شلاق تن آزار، زخم های خونینی را بر تن ملیونها انسان کشورهای فقیر برجای میماند. زیرا این کشورها بیشتر بحران پذیر و در معرض سرایت ویروس بحران اند. درین میان ساختار افغانستان کنونی که از لزوم دیدهای کشورهای ثروتمند و بویژه ایالات متحده امریکا بیشتر نماینده گی مینماید، نمی تواند در برابر امواج سیل آسای بحران اقتصادی مقاومت کند. همین اکنون به قدر کافی شاهد حضور بحران هستیم. این بحران بنا بر خصلت اش، نخست ملیون ها انسانی را در پرتگاه فقر بیشتر و مرگ و نابودی می برد که از دسترسی به لقمه نان بخور و نمیری نیز محروم بوده اند. بالا رفتن قیمت مواد نفتی، کاهش ارزش دالر، تشدید بحران روابط امرکا با ایران، تبارز خونین تشنج میان گرجستان و روسیه و . . . در بالا رفتن قیمت مواد خوراکی و در کل شرایط دشوار معیشتی مردم فقیر افغانستان اثرات ناگواری برجای می گذارد.

نامساعدت های آب و هوا یا خشکسالی در برخی از مناطق کشور، آن نیم رمقی را که بر تن ناچور زراعت افغانستان وجود داشت، از دست اش میگیرد. وابسته بودن به بازار منطقه و بازار جهانی حلقه یی است که گلوی مردم را

میفشارد. این ها همه نشان دادن روزهای بدتر ناشی از اتکا به بیگانه و عدم سعی برای اتکا به خود است. تأکید بر شنیدن زنگ خطری است که در یخ گوش هایمان بصدا در آمده است.

اگر نمی خواهیم اغفال شویم و اگر قرار است با دوراندیشی به معضلات و کارکرد روند کنونی بنگریم، و اگر قصد دیداری با خونریزی ها و مردم آزاری های گسترده تر تجدید نکرده ایم؛ در پیش گرفتن راه روشنفکرانه و تشنج ستیز این است که :

احترام اجزای قومی - ملیتی و مذهبی و سیاسی افغانستان را رعایت نماییم . علیه نظریات و عملکردهایی که حاکمیت مطلقۀ یک فرد، یک حزب سیاسی و یا یک قوم و یک مذهب را در پی داشته باشد، راه اعتراض و انتقاد در پیش بگیریم . زیرا کلید حل مشکلات در غلبۀ جمعی و تشریک مساعی اجزای جامعۀ ما است . و جامعه ما چنان ساخت و بافتی را دارد که بدون رعایت احترام و توجه به همه، در گسست روابط و سرانجام دردست استبداد و مطلقیت توان باقی مانده را نیز از دست میدهد.

سوگمندانۀ رعایت چنین موقفی، بسیار کم رنگ است. در حالیکه گرایشات قوی برای دورنمای غم آفرین فعال اند. گرایشات و تمایلات نا آشنا به فرهنگ احترام که روش استبدادی را دوست میدارند، پروبال می گسترند که بیم پرورش چوچۀ استبداد را از آن میشود انتظار داشت. وقتی شخصیت ها و محافل اخته شده با ذهنیت استبدادی پشتیبانی جهانی و منطقه یی را هم با خودشان دارند، لازم است که موضوع بیش از پیش جدی تر در نظر گرفته شود.

از حزب سوسیال دموکرات به رهبری لافن تاینی، بوجود آمده است؛ از آغاز فعالیت خویش با صراحت علیه حضور قوای المانی در افغانستان موضع گرفته و خواستار بیرون شدن عاجل آن نیرو از افغانستان شده است.

در مورد پیروزیهای اندکی که این حزب بدست آورده است، در پهلوی گردآوری افراد و بخش های از مردم آلمان را که با سنت سیاست های گونه یی از چپ خوی گرفته اند؛ اتخاذ سیاست مخالفت آمیز علیه دولت آلمان و امریکا در افغانستان در آن نقش مهمی دارد. زیرا بقیه احزاب پارلمانی و مطرح در آلمان، همه موافق مشارکت نیروهای المانی با بقیه نیروهای بین المللی در افغانستان بودند. اما نتایج حضور بحران آمیز این نیروها در افغانستان، بازتاب خویش را در سیاست های بقیه احزاب نیز برجای نهاده است. حزب سبزها که هنگام گرد هم آیی جلسه بن، در حکومت ائتلافی با سوسیال دموکرات ها، یکی از طراحان و موافقان گسیل نیرو به افغانستان بود، اکنون با این دلیل که نیروهای آلمانی در جنگ شرکت میکنند، اندک اندک به موضع طلب خروج قوا از افغانستان شکل داده است. اعضای از حزب محافظه کار اتحاد سوسیالیست مسیحی خواهان خروج فوری نیروی نظامی آلمان از افغانستان شده اند. (۱)

حزب سوسیال دموکرات که در ائتلاف دولت کنونی سهم دارد و هنگام گسیل نیروهای آلمانی، سمت وزارت دفاع را در اختیار داشت، به رغم جانبداری از حضور نیروهای آلمانی در افغانستان، جلوه های از عقب گرد را نشان میدهد. چرخش در سیاست های حزب سوسیال دموکرات هنگامی بیشتر در چشم انداز میاید که تصور میشود در انتخابات پارلمانی چند ماه بعد، حزب دموکرات لیبرال بتواند حزب دموکرات مسیحی خانم "انگیلا مایکل" رادر زمینه تأسیس حکومت ائتلافی یاری برساند. آنگاه ضرورت طرح شعارهای مخالفت آمیز از موضع اپوزیسیون برای سوسیال دموکرات ها بعید به نظر نیاید.

اگر نیروهای خارجی

از افغانستان خارج شوند. . .

هر مرمی طالبان و متحدین آن که بر هدف بدن عسکر ویا صاحب منصب وابسته به کشورهای خارجی در افغانستان می نشیند، موجی از بحث های فشار آمیز، معنادار و شناخته شده را در هر یک از این کشورها، در پی دارد.

سه سال پیش موج مخالفت با حضور قوای کانادایی در افغانستان، در نزدیکی های اتخاذ تصمیم برای بازگرداندن نیروهای آن کشور رسیده بود. کوشش دولت کانادا، مسافرت رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان حامد کرزی بدان کشور و دیدارهای که با رهبران برخی سیاستمداران آن کشور داشت، تحقق چنان تصمیمی رابه تعویق گذاشت.

اینک از چندی به اینسو، مرگ تأثر بار بیش از سی عسکر آلمانی در افغانستان، بمیان آمدن چنان بحث جدی، زنگ خطری را در آلمان بصدا درآورده است. درین کشور، حزب "چپ ها" که ترکیبی از بقایای حزب حاکم پیشین "جمهوری دموکراتیک آلمان" یا آلمان شرق با افراد گسسته

آنچه درین چرخش ها وعقب گردها اثر نهاده است، افزون برنبود دستاورد لازم وادعایی، موقف اکثریت مردم آلمان است که خواهان خروج نیروهای این کشور از افغانستان میباشند. (۲) یکنظر سنجی چندی پیش نشان داد که ۶۹ در صد از تعداد هزارنفری که در معرض نظرخواهی قرار گرفتند؛ مخالف حضور نیروهای نظامی آلمان در افغانستان هستند. عامل این مخالفت را نیز در تأثیر گزارش های میتوان جست وجونمود که از افغانستان بوسیله رسانه های گروهی انتشار یافته است . وهرباری که یکی از شهروندان این کشور در افغانستان کشته میشود، موج نارضایتی بالا میگردد.

مشاهده چنین مواضع وانگیزش بحث های دوامدارتر، به این احتمال زمینه پذیرش میدهد که کشورهای خارجی، روزی نیروهای خویش را از افغانستان بیرون میاورند. درین میان در ایالات متحده امریکا که، وسایل فشار داخلی و حزب مخالفی که به بهره برداری های سیاسی و جلب آرا مردم پردازد، وجود ندارد، و منافع رهبردی آن دولت نیز به تداوم حضور قوا در منطقه نیاز دارد، بگونه یی خلأ های ایجاد شده از ناحیه مشکلات متحدین خود را جبران خواهد نمود. اما اوضاع در افغانستان به تنهایی به تعیین سرنوشت عساکر خارجی پیوند ندارد. بلکه؛ شخیص اوضاع پس از خروج قوای خارجیو عاقبت کار دولت افغانستان را نیز زیر سؤال می برد.

دولتی که در خلال هشت سال نتوانسته است، به اصل اتکا بخود تحقق ببخشد و حیات وممات آن را اتکا به نیروی خارجی تشکیل میدهد، در انتظار کدامین سرنوشت نشسته است ؟ این سؤال هنگامی فراخ دامنتر میشود که، به دیدگاه ها وانتظارات همه سیاستمداران وافراد کشور ما معطوف میشود. آن سیاستمداران وعناصری که سعی در جهت ایجاد بنیاد های داخلی ومتحقق گردانیدن اتکا بخود را کار به تاریخ پیوسته وبیجا میدانند؛ و در مقابل به تبلیغ

وابستگی به علایق کشورهای بزرگ و حرکت در زیر سایه آنها اذعان دارند، نیز ناگزیر هستند به احتمال پدید آیی ودورنمای اوضاعی عطف نمایند که از رهگذر خروج قوای بیگانه به استقبال کشوری میاید.

هرچند برخی چنان ذهنیت وابسته به امکانات خارجی را با وضاحت و صراحت مطرح نمی کنند، اما قراین کافی وجود دارد که برخی از نخبگان سیاسی حامل تمنیات کشورهای خارجی شده و در پرتو آن به ایجاد تغییرات در کشورشان تأکید مینمایند. محتمل است که این نخبگان، چنان برداشتی را در پیشینه تاریخی کشورهای عقب نگهداشته شده و پس مانده نیز تعمیم دهند. آنگاه این استنتاج راموعظه خواهند نمود که کارامان الله خان برای کسب استقلال بیهوده بوده است ! و ریختن خون در برابر بیدادگری های اتحاد شوروی ونیروهای مستحیل در وجود رهبردهای آن کشور بی لزوم !. زیرا هند بریتانیایی برای کشور ما تغییراتی ایجاد مینمود و شوروی نیز ...

وضاحت نظری چنین مواضعی، بحث مخالفت آمیز رانسیجام بهتر خواهد داد. اما سوکمندانه نظریاتی که در پرده ابهام ویا پشت پرده دنبال میشوند، مکث بیشتر را با دشواری روبرو میکنند. اینقدر میشود گفت که بیشترین موعظه گران چنین طرز دیدی ، آنانی هستند که با امکانات خارجی خود به جاه ومقامی رسیده اند. و در یک نظر دقیقتر، رفت وبرگشت ایشان از افغانستان نیز به اراده ولزوم دیدهای نیروی خارجی متکی است .

در حالیکه فشارهای داخلی ایجاد شده بر کشورهای خارجی در افغانستان، در پهلوی سیاست نا شفاف و ابهام آمیز در زمینه مبارزه با تروریسم، سازش و کرنش وهر توطئه و معامله یی را در چشم انداز میگذارد؛ خواهان توجه جدی از جانب آنانی است که مبارزه با تروریسم وابعاد دهشت افگنی در کشور را ، بمثابة ابعادی از ناهنجاری واقعا موجود

در کشور مینگرند. و این مبارزه در حیطه لزوم دید و منافع کشورهای خارجی در افغانستان نبوده و نیست .

آنچه میتواند به ایجاد ایزاردفع چنان ناگواری های بیشتر پردازد و متضمن اطمینان برای اتکا بخود باشد، کوشش همیشگی مبتنی بر اصل مشارکت داخلی در جامعه است. مشارکت داخلی، مستلزم تبلیغ نظری و رعایت عملی احترام میان اجزای اجتماعی کشور است که بدبختانه شیرازه های نسبی پیشینه اش نیز تا اندازه زیاد فروپاشیده است. دولت حامد کرزی که از آغاز با چنین فرهنگ و نیازهای حیاتی جامعه بیگانه و نا آشنا بود، با اتخاذ سیاست های غلط و توطئه آمیز، بار دشواری را بر شانه های کشور و مردم افغانستان نهاده است.

برای بیرون رفت از چنگ چنان ناگواری و به منظور جلب مشارکت داخلی، برداشتن گام های مهم است که دارندگان مواضع و برداشت های فکری و سیاسی مشترک، اما جدا افتاده از هم، به کاهش تعدد مراکز پردازند. و این اصل را در محراق توجه قرار داده در گستره بزرگتر برای ایجاد نهاد بزرگتر و تحقق اصل اتکا بخود عملی نمایند.

Hamburger Abendblatt ۴-۵ juli ۲۰۰۸

خوشه ۲۰۰۸

راز این پرده

یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱، پرده یی را کنار زد. صحنه آراییی های بعدی که برای ورود پرزدنت جورج دبلیو بوش و تروریست ستیزی اش تدارک دیده شده بود ازدور کردن دست بن لادن و طالبان از افغانستان آغاز کرد. زمان و وقت هوشدار ها برای طالبان فرصت کافی بود تا القاعده بیان و طالبان با فراغت خاطر اسباب فراهم آورنده صحنه های خونین و دهشت و وحشت را با خویش به سوی مهد رویش و پرورش ببرند تا نوبت صحنه دیگر فرا رسد.

در صحنه تروریست زدایی دبلیو بوش راز های نا گفته و سر به مهری را می بینیم. این صحنه آنسوی دیگر را نشان میدهد که به گونه کم مانند، تروریسم سر بر میاورد. هزاران انسان به وسیله وسایل پیشرفته در عراق و افغانستان کشته می شوند. این راه و روش کشتار های دولتی را اسرائیل به فال نیک گرفته غم انگیز ترین رویداد ها را بر مردم فلسطین تحمیل و بالتبع گرایش به سوی خشونت و ترور و سیاست تشنج زمینه سازی میکند. بیننده ژرفنگر دلش میخواهد بگوید که ای مردم این تروریست زدایی نیست، بنگرید این سیاست توسیع و تشدید تروریسم را با خود دارد. صحنه های

زندگی مردم خونین تر و دلهره آور شده است . اما گویی این حرف در گوش نمی رود . حتا گاهی تصور دست می دهد که تروریسم زدایی جناب بوش ، رشد حریف با دست و پایی را به مصاف می طلبد . ارین رو می خواهد نخست رشد کند ، مرد میدان شود ، سپاه گرد بیاورد ، مناطقی را در اختیار بگیرد ، پشتیبان جهانی و منطقه یی جلب کند ، جبهه جهانی تروریست سیزی را به بحران و بن بست مواجه کند ، مخالفین بوقلمون داخلی اش را خلع سلاح کند و در یک سخن قوی شود و آنگاه به ستیز گاه اش فرا خواند .

و در طی این صحنه معجون مرکبی به نام دولت در زیر سایه قانون و پرواز بی ۵۲ با بهره گیری از پولهای باد کرده خارج خوش بنشینند تا افغانستان باز سازی شود . پرزه های بسیار کوچکی هم که مواد کاری در پیشینه سیاسی داشته و در ماشین تحرکات کنونی آن پیشینه اعتماد اصلی استخدام را تشکیل داده است ، به اندک بینندگان صحنه چشمک می زنند که روند دیموکراسی را تسهیل میکنند اما نهی از منکر طالبی را پیش کش میکنند بدون هیچ سردر زمین فرو بردن .

هنوز ادعای تروریست زدایی و کشتار برخی از بیگناهان و تبلیغ موفقیت هادر کشتار تروریست ها از صحنه ادامه دارد که فراریان مسلح این نمایش رابه تعویض صحنه مجبور میکنند . دیده میشود که کاسه صبر ایشان لبریز شده است . آنانی که با سلاح و مهمات و دل های خونین از دست رفتن قدرت در انتظار فردا بودن پیام می گرفتند ، آنانی که می بینند یاران و مدافعان تحصیل کرده ایشان در قدرت دولتی ، درهنمایی تعلل بحرچ داده اند ، آنانی که در اطاق انتظار دلگرمی های روحانیت ، نظامیان و و وزارت خارجه یی های پاکستان برای بازگشت را با خود داشته اند ، می خواهند مجری برنامه های فکری طالبی خود ایشان باشند نه ظاهر امعجون مرکب

بوقلمون . غذای تبلیغاتی خویش را نیز در اختیار دارند . سوء استفاده های مالی ، بیروکراسی متعفن ، ارتشاً ، اختلاس و گونه های مختلف بی بند و باری و بدنامی های انجوی ها را علم میکنند تاجوجیهی برای امنیت شناخته شده وحشت آمیز طالبی نیز باشد .

درین راستا آماده کنند گان پاکستانی ایشان نیز که دل پرخونی از بخاک خوردن تیر برنامه های سیطره جویانه داشته اند ، رئیس جمهورانتخابی امریکا و انتخابات افغانستان جناب حامد کرزی رامتاسب به ضرورت زمان صحنه جدید تحقیر و توهین شخصی میکنند تا نشان دهند که اتر نظر ایشان دوره مصرف وی به پایان رسیدن نزدیک شده است . در وزیرستان مقدمات تدارکی یوش های بعدی نظامی را فراهم میاورند از عامل قومی عیان تر از پیش بهره می گیرند . در عرصه دیپلماسی میکوشند جهان غرب رامتقاعد بسازند که تأمین امنیت در افغانستان با درمنظر داشت لزوم دیدهای پاکستان و آوردن طالبان در صحنه میسر است . می بینند که غربی ها برای اقامت سربازان خویش در افغانستان به بحران مواجه اند . ذهنیت عامه و مخالفین گسیل نیروی نظامی به افغانستان بیشتر شده اند .

اینک چندی است که اخلال در صحنه کنونی مشهود است . اینکه در آنسوی در اطاق در بسته دیگر چه میگذرد ، مانند برخی موارد دیگر بگویم که ما ندانیم خدای داند . اما اینقدر بگویم که اگر این اخلال با تبانی عملی میشود تا مقدمه یی باشد برای تحقق برنامه ای که پیشتر وجود داشته اما به زمان نیاز داشت و در آن بازگشت طالبان بدون بن لادن و ملا عمر منظور نظر بوده است ، دور از احتمال نتواند بود . اتخاذ سیاست ایجاد ملیشای قومی در جنوب کشور ، سپاریدن برخی از مناطق هلمند به متنفذین مدارا گر با طالبان ، منظم شدن جنگهای طالبان در مناطقی که عقب گاه استراتژیک

مطمین پاکستان را دارد ، خبر ازین احتمال می‌دهد . تشدید جنگ ، قتل یک طالب ونه (۹) غیر نظامی بیگناه وبسیج نیروی بیشتر ناتو برای چندی ، مواجهه با بحران روابط با پاکستان نیز جز صحنه آرای های سیاست در کل ودر مقیاس جهانی غلط دبلو بوش تواند بود .

اینکه چه رازدیگری در کار است ، با این دلیل نیز نمیدانیم که دیرست تصمیم ریش ما را دیگران می گیرند . وما نظاره گران هستیم.

اکتبر ۲۰۰۶

ویروس منطقه یی تروریسم

در ارزیابی ازپدیدآوری و گونهء پدیدآیی و مصیبت آوری تروریسم سالیان پسین نیزگمانی نتوان راه داد، که هراس ها و اندوه های بیشماری را برمردم منطقه تحمیل میکند . مردمی که سالهای بیشمار در زیرفشار گونه های مختلف انسان آزاری و نابودی های بدنی امکانات وفرصت های زیادی را از دست دادند، اینک چند سال میشود که با ویروسی مواجه شده اند که در هوا وفضای مشابه ؛ پیکرخوار بی رحم وخونریز آنها شده است . زمینه های رویش و رشد وعوامل داخلی ، منطقه یی ومساعدت های جهانی پدید آیی آن مستلزم بحث ومکتب بیشتر است . موضوعی که نظر صاحب نظران بیشماری رابرای این منظور ژرف اندیشانه همین اکنون نیز جلب کرده است . آنچه درین تأمل فشرده مورد نظر است ، مکتب به گونه یی از توسل به خود کشی های همراه با جمعیت کشی میباشد که مرزهای فلسطین را درنوردیده در جان وتن عراقی ها لانه کرد وبا اوصاف و مشابه ، دامن مردم افغانستان وپاکستان را گرفته است . نگرش به چنین سیری ازکشتارهای هراس انگیزاست که الزام توجه به ویژه گیهای سیاسی

وتاریخی معضلات بحران آمیزهر حوزه تروریست زارا ایجاب میکند . و در همین راستاست که به چند معنایی و چند تعبیری از تروریسم و کاربردهای متنوع آن نیز سر میخوریم . بگونه نمونه بخش قابل ملاحظه یی از رسانه های گروهی و مجامع سیاسی مدافع اسرائیل در جهان ، کلیه مخالفین آن را تروریست یاد کرده اند . زیرا انسانها و چه بسا انسانهای بیشماری از بیگناهان و افراد غیر نظامی را به قتل رسانیده اند . و حتا هنگامی که نبردی در حوزه نظامی و جبهات آن جریان داشته است نیز نهادهای مخالف اسرائیل را تروریست ها نامیده اند . و این درحالی بوده است که اقدامات و عملیات دولتی که همراه با کاربرد وسایل پیشرفته انسانهای بیشماری به کام مرگ فروبرده است ، نه تنها چنین نامی با ویژه گی تروریست دولتی حین تماس با آن ، محلی ار اعراب نداشته است بلکه با فرو گذاشت های قصدی و استقبال خموشانه دو پیامد دیگری را نیز بر آن افزوده اند : نخست تشدید بذر نفرت و خشونت در سینه های مردمی که طالب حق مشروع خود بوده اند و دو دیگر همزمان با رواج تروریسم دولتی و مشارکت در نفس و جوهر قضیه که کشتار انسانها وجوه مشترک آنهاست ؛ کارکرد تروریستی این دومی را از حوزه شناخت و نقد تروریسم معاف کردند ! اما فرهنگ تروریست پروری بنابر موجودیت و تداوم بحران های مزمن به زودی دامن گستراند . چنین است که هنگام مکث روی کشتار های غم آمیز و اندوهبار در فلسطین و اسرائیل به زمینه ها و حیات تاریخی ، به حق تلفی به غصب سرزمین ها ، به نداشتن برنامه های تفاهم آمیز و به سوء استفاده های دولت های مخالف از قضایا نیز مواجه میشویم . و چنین است که در ارزیابی ریشه یی پدید آیی تروریسم ، نقش منفی یا رشد دهنده آن را که در سیاست های غلط نشانی میشود ، نمیتوان نادیده گرفت .

این نقش را در سیاست اشغالگرانه ایالات متحده امریکا که در عراق عملی شد ، بهتر میتوان شناخت . قولی که بسیاری بر آنند ، عمل امریکا غلطی فاحشی بوده است . و این غلطی به بهره گیری های بن لادنی نیز تغذیه گاه مساعد تبلیغاتی موقع داده است .

کارگزاران و غلط کارانی که در رشد این ویروس سهم داشتند دپلومات ماآبانه کنار میروند ، قربانی میشوند تا غلطی ها محفوظ بمانند . می بینیم که وزیر دفاع متکبر پیشین امریکا دور انداخته شد . صدراعظم پیشین انگلیس " بلیر " که برای سهمگیری در حمله بر عراق کاسه داغتر از آتش بود ، استعفا داد . در تعویض قدرت در ایتالیا و هسپانیا تأثیر برجای نهاد ... اما بدلیل حفظ سیاست غلط و ادامه آن ، آن پیامد های که متضمن بحران و تروریست زایی در منطقه بود ، به حیات خویش ادامه داد . و این ادامه حیات پیکر های مساعد را بیش از پیش طعمه آسیب پذیری قرار داد . که از جمله میتوان انتحار های سیاسی پسین را در پاکستان یاد آوری کرد . و هنگامی که پای تشبث و مکث به ویژه گیهای پیدایش آن در پاکستان میرسد ، فراموش ما نمی شود که تا چه حدودی آگاهانه ، نهاد های مختلف پاکستانی در فرستادن آن به افغانستان مشغول بودند . آنچه که اکنون در افغانستان نیز جان یافت و همدیگر را کمک میروسانند . پیش پای بینی سیاسی مقامات موثر پاکستانی ، آنها را از درک و فهم این موضوع مانع میشده است تا دریابند که رشد این ویروس حتا بیشتر از افغانستان تن پاکستان را مورد حمله قرار خواهد داد . از قراین بر میاید که اکنون در غرب نیز بیشتر متوجه زمینه های مساعد هوا و فضای تروریسم در پاکستان و نقش منفی سیاستهای غلط امریکا شده اند . در ین ارتباط Bernard Henri Levy فیلسوف فرانسوی و یکی از

صاحب‌نظرانی که در امور پاکستان نیز دارنده صلاحیت ابراز‌نظر است ، ضمن اینکه می‌گوید " جنگ عراق غلط بوده است "، واز صحبتی یاد میکند که با وزیر خارجه امریکا Condi Rice داشته و در آن وی مدعی است که وزیر خارجه امریکا نیز به این غلطی صحنه می‌گذارد . * ، به نقش منفی پاکستان برای رشد درد سر های که از ناحیه تروریسم بوجود می‌آید ، تأکید میکند .

اینک با توجه به سیر و گشت و گذار این ویروس ، با توجه به ابعاد غم‌آمیز و مرگ هزاران انسان بی‌گناه و جوانانی که در معرض سوء استفاده مذهبی قرار می‌گیرند و با توجه به ابعاد هراس‌آور آن ، پنداشته می‌شود که نباید آنچه را که در پیکر بخشی از مردم افغانستان لانه کرده است ، بگونه غافل‌سازانه خویش محصول جوانان پاکستانی بدانیم . درست که در پدید آبی آن نمیشود چنان نقش زیانمند و تباهی‌آورانه را نادیده گرفت ؛ اما این مصیبت در درون خود جامعه ما جای یافته است . جامعه ما چنان ویژه گیهای را دارانیست که در خودستایی های خود فریبانه و در تبلیغات خصال نیکو زشتی هارا بدیگران نسبت میدهیم . درست آن است که خطر آن را دست کم نگیریم . ویژه گی تروریسم کنونی دو کشور در آن است که هر دو همدیگر را تن و جان یگانه میدانند . جوشش های آنها باهم چنان است که هر آن جوان و یا طفل و نوجوانی از افغانستان را برای خود کشی و مردم کشی در پاکستان اقناع میکنند و همین‌طور از آنسوی برای افغانستان .

شرط تعهد در مبارزه با این تروریسم در این موضع آزادانه و موثر نیز است که در تقییح و محکومیت آن از محکومیت قتل و آزاری که مردم افغانستان از قوای بین المللی می‌بینند نیز غافل نباشیم . بی گمان درین راستا ، لازمه مبارزه با تروریسم که بازشناسی و تعمق به همه جوانب آن است ، به

محکومیت همه اشکال و انواع انسان‌کشی نیاز داریم که جامعه مادیده است . و چنین مأمولی با اتخاذ راه ورش توضیحی واقناعی پردامنه ؛ با جلب مشارکت همه اقشار و نهادهای مخالف با تروریسم به توفیق میرسد . آنانی که سلاح B۵۲ را در اختیار دارند و شب و روز از قتل تروریست ها خبر میدهند ، در عرصه کار و زار خویش بخویش اندیشیده و میاندیشند . و در نتیجه مبارزه با تروریسم نیز شاهد نه تنها توفیقی از جانب آنها نیستیم بلکه در پرورش این ویروس سه قابل ملاحظه یی دارند .

دسامبر ۲۰۰۷

*متن مصاحبه فیلسوف فرانسوی در شماره ۲۲ نوامبر روزنامه دی ویت Die Welt آلمانی منتشر شده است .

در حاشیه ترور خانم بی نظیر بهوتو

روز بیست و هفتم دسامبر ۲۰۰۷ ع. سیاه روز دیگری برای حزب مردم پاکستان (P.P.P) است. پس از اعدام ذوالفقار علی بهوتو، اینک در دور دیگری از اوضاع سیاسی بحران آمیز آن کشور، ترور خانم بی نظیر بهوتو صدراعظم پیشین ورهبر آن حزب، ضربه هولناکی بر آن حزب وارد کرده است. ترور خانم بهوتو دردامن اوضاعی انجام یافت که دیربست تروریزه کردن از ویژه گیهای تشخیص آن شده است. اوضاعی که چه با موجودیت او درازیکه قدرت، رفتن او از پاکستان، و برگشت اش، و چه در زمان قدرت نواز شریف در همه مواقع، شاهد خونریزی ها و انسانکشی های وبی امن آفرینی ها بوده و با آن معرفی شده است. این تروریسم که سر او را نیز به قربانگاخویش مطالبه کرد، از همان ریشه ها و بیشه های تغذیه کرده است که در زمان قدرت مندی اودر دولت، بیشتر از پیکر نحیف وزار افغانستان مظلوم خون می مکید. کارکرد این تروریسم دنباله بی است از همان انسانکشی ها نفرت زا.

ورود خانم بهوتو بتاريخ ۱۸ اکتبر به پاکستان نیز، همراه بود با استقبال عملکرد تروریستی و مرگ بیگناهی که تروریسم با آن احساس آرامش میکند.

اما با مرگ او، این حزب مردم پاکستان و علاقمندان آن نیستند که در پای ماتم می نشینند. اکنون طرح و برنامه بی که که میخواست در مصاف با تروریسم القاعده بی - طالبی پاکستان آرایش جدیدی رادر رخسار بیاورد، متحمل ضربت شده است. هرگاه ادعای مقامات آن حزب و رهبری مسلم لیگ نواز شریف را نیز شنیده شود که دست جنرال مشرف را در آن دخیل میدانند، ازین ادعا کاسته نتواند شد که ترور و انسانکشی در آن جامعه ابعاد فاجعه آمیز تر و گسترده تری یافته است. اما درین ارتباط این هم گفتنی است که شیرپاواز چهره های سرشناس دولتمداران پاکستانی هنگامی در هدف ترور ناموفق قرار گرفت که از آن حزب دوری اختیار کرده و در کنار جنرال مشرف با او همکاری نزدیک میکند. از سوی دیگر بمبگذاری روز اول عید در پشاور، انفجارها و ترورها در کراچی، لاهور، اسلام آباد و تحركات نظامی در وزیرستان، مگر گویای حضور وزنه بی از توانمندی تروریسم طالب پاکستانی در آن کشور نیست؟. این سوال هنگامی بیشتر سر در میآورد که در پشت ادعا به جنرال مشرف نامطلوب و مقام جو و نظامی خوی، حضور نیروی تروریست و ویرانگر القاعده بی - طالبی به فراموشی سپرده میشود. که با چنین موضع هم حزب مردم و هم مسلم لیگ، سیاست کهن و کهنه تروریست پروری را درآینده نیز در آستین خویش حمل خواهند کرد.

طرح و برنامه بی که از آن یاد کردیم، بازگشت خانم بهوتو و نواز شریف و انتخابات پارلمانی در پاکستان را با حضور همیشگی و مشارکت نظامیان و شخص جنرال مشرف با خود داشته است. از آنجایی که در پروسه طرح و شکل گیری و تحقق آن لزوم دیدهای ایالات متحده امریکا را بازیر فشار قرار دادن جنرال مشرف به عقب نشینی های نسبی گفته اند، آن عده از مخالفین امریکا که در زیر لوای اسلام واکنش خویش را تبارز میدهند، از یک موقف

خونین و مخاصمت آمیز با دوستان آن کشور عمل میکند . و چنین است که امروز ، القاعده و متابعین منطقه یی آن در پاکستان و افغانستان با چنان ارزیابی و برداشت و اتخاذ شعارهای ضد امریکایی ، تکفیرها و کشتارهای تروریستی خویش را توجیه میکنند . و همین سیر شکل گیری حرکات تروریستی منطقه خواهد بود که جان دولتمردان دیگری را نیز در معرض خطر می نهد . از سوی دیگر وجود صدها مشکل اقتصادی و اجتماعی و سوء استفاده های شناخته شده دولتی در پاکستان ، سیاست آشکار پرورش تروریسم طی چند دهه از طرف نهادهای دولتی پاکستان ، اغماض و چشم پوشی مقامات سیاسی و بهره گیری از آن در افغانستان ، اتخاذ سیاست نظامی که با بمباردها و غیر مسئولانه نیز همراه است ، نه تنها در برکندن ریشه تروریسم توفیقی نتواند داشت بلکه بیشتر بیم آن میرود که پاکستان و درارتباط نزدیک با آن افغانستان را خطر جدی تروریسم سالیان بسیاری همچنان درپنجه خوف و بی امنیت آفرینی و خونریزی بفشارد .

ترور خانم بهوتو این زنگ را باید بیشتر به صدا آورده باشد

جنوری ۲۰۰۸

با اندیشه های تفنگی، معدن استخراج نمیشود

مشت چرکینِ خشونت تکاندهنده تری، برشهر پرنفوس کراچی کوبید.
صبح روز پنجشنبه ۱۱ نوامبر، رسانه های گروهی خبر دادند، که انفجار بمبی در شهر کراچی، صدها زخمی برجای نهاد و رعب و هراس مورد نیاز تروریسم سیاه را پاسخ گفت.

تصویرهای انتشار یافته از آن صحنه، حاکی از آن بود که این بمب گذاری با ریختن خون بیگناهان، دنباله اعمال جنایت آمیزی است که چندین بار در پاکستان و افغانستان وحشت مشابه را به نمایش گذاشته اند.

از آن جایی که تا حال بیشترین انفجارها و انتحارهای تروریستی در ایالت شمال غربی ویا مناطق مربوط به لاهور وراولپندی صورت گرفته بودند، تصور میشد که ساحة فعالیت اعمال تروریستی در همان مناطق محدود اند. اما انفجار در کراچی ، با تمام ابعاد نگرانی آفرینی هایش، خبر داد که تروریسم در سرزمین مساعد پاکستان، ریشه دوانیده است. اگر سالهای اخیر، پس

ازهرانفجاروانسان کُشیها؛ القاعده ویا طالبان پاکستان مقصر معرفی میشدند ویا آنها خود مسؤولیت آن را میگرفتند؛ واگرمیگفتند که پایگاه اصلی آنها وزیرستان است ، اینک ، نهاد مخوف دیگری به اسم " لشکر گنجوی " وجود خود را ابراز داشته وهمان اهدافی را مطرح کرده است که طالبان پاکستان وافغانستان مدعی آن اند. آنها در شهری که یکی از شاهرگ های مهم وقوی اقتصاد پاکستان است، زنگ خطر را برای پاکستان به گونه جدی تری به صدا آورده است. با توجه به همیاری وهمکاری های عملی القاعده وسازمان های تروریستی دست پروده اش در منطقه، باید پذیرفت که این خطر نه تنها برای پاکستان بلکه برای کشورهای منطقه وجود دارد. خطری که زهرش را مردم افغانستان سالهای متمادی دیده اند.

هنگامی که رشد سرطان گونه پیکر تروریسم منطقه یی را مینگریم ، هنگامی که مساعد سازی زمینه را از طرف دولتمردان کشورهای پاکستان وافغانستان برای رشد مزید آنها شاهد هستیم ، هنگامی که نیروهای توانمند خارجی ودارنده دست بالا درین کشورها را در تبانی وزد وبند با طالبان می نگریم؛ آیا عواقبی که در برابر رشد اجتماعی واقتصادی وفرهنگی این مناطق نشسته است، درنظر نمی آیند؟

جای تردید نیست که توسل به انفجارات واعمالی که خون ییگناهان رامیستانند ورعب وترس ویی امنیتی بار میاورند و روبه گسترش اند، آن عواقب در نظر مجسم میشوند. این نگرانی هنگامی بیشتر میشود که اعمال تروریستی هماهنگ در منطقه را ، بمثابة ابزاری برای تحقق آرزوهای سیاسی وپندار های سخت زیانمند به حال مردم منطقه می نگریم. مردم به تشریک مشاعی واحترام با همی نیاز دارند. تحقق آنها منوط ومربوط به موجودیت فضای سیاسی تحمل آمیز وبدون حضور سایه تفنگ ودهشت های ناشی از آن است. اما پیروزی مشی

تروریستی با رسیدن به مرحله مشی سیاسی دولتی ، شیرۀ جان مردم را بیشتری مكد و جنگ و خونریزی را بار میاورد.

آنگاه ست که مزده های استخراج معادن ۱۰۰۰ میلیارد دالری (یا کم و بیش از آن) از افغانستان ، عملی نتواند شد. هرگاه در پشت درهای بسته وصحبت های توطئه آمیزاین توافقات هم حاصل شده باشند، که دولت دهشت آمیزوقهار بعدی- احتمالی، به اعمال مردم آزارانه اش در حق مردم افغانستان با هر تبعیض وتعصبی که بدان علاقه دارد، میتواند پردازد، به شرطی که امنیت استخراج معادن را نیز تأمین کند، آن امنیت خواب وخیالی بیش نیست. زیرا آن عده مردمی که خواهان زنده گی صلح آمیز با تمام نیازهای تحول طلبانه آن استند، فشارهای حکومت ظالمانه را قبول نمیکند. از آن رو تحمیل حکومت مستبدانه ، متعصب وسرکوبگر وتبعیض طلب ، واکنش هایی را باز میافریند که دسترسی به رشد واز جمله امکان استخراج معادن را مانع میشود.

بی اعتنایی به رشد پدیده تروریسم در منطقه. پیش پای بینی های سیاسی ناشی از ارجگذاری باطنی به رشد این پدیده، عدم اعتنا به به مبارزه فرهنگی وسیاسی علیه آن نه تنها فراموشی وظایف روزتواند بود؛ بلکه گونه یی از همیاری وطلب موفقیت برای رشد تروریسم در منطقه نیز است .

برخی موارد، عده یی ازهموطنان ما که از دست درازی های دولت پاکستان درامور داخلی افغانستان، درد وطن وانسانها را دیده اند، ابرازخوشی میکنند. میگویند ، خوب است که دولت پاکستان با این پدیده تباهیگر و ویرانساز مشغول باشد. این آرزومندی را دولت پاکستان ونهادهای نا عاقبت اندیش برای افغانستان داشتند ودر پی تحقق ن نیز برآمدند. اما درنتیجه موج های سرکش وگسترده آن ، حریم آن کشور را در امان نماند. ویژه گی بافت مردم منطقه چنان است که از طلب شربرای همدیگر، خیری به مردم مجاور

حاصل نمیشود. شاید بهترین آرزومندی برای دولت پاکستان این باشد که از برنامه های ناظربررشد تروریسم در افغانستان منصرف شود. از مداخله در امور داخلی افغانستان امتناع ورزد. و طرف افغانستان نیز با سیاست های سنتی و خواستگاه های نامعقولی که دربار سلطنتی با اغراض ناثواب و پیامد های زیانبار پایان یافته است، مقاطعه نماید.

در انتظار فاجعه دیگر ؟

در کشورما، بارها اتفاق افتاده است که پس از بروز وقایع خونین و فاجعه آمیز، برخی در پی ریشه یابی آن رفته اند. چه بسا وقایع مسلم و دلخراشی که پای خبر آنها هنوز هم از گستره محدود محل اتفاق فراتر نرفته است . اگر در چند کتاب مربوط به تاریخ افغانستان ، اشاره های به کشتارها و آتش سوزی ها شده است، وقایع دلخراش و جزئیات رویداد ها را بسیار حاشیه وار میایم . حتا آنگاه که دست انتقام و کینه استعماربریتانیا در کابل و غزنین ، در کمال بیرحمی و بی محابا خون ریخته و آتش افروخته است، و قوای هوایی و زمینی شوروی قریه ها و مردمان مظلوم بیشمار را به هلاکت رسانیده اند، سعی در روشنی بیشتر آن ویرانگریها و سفاکی ها نشده است . چنین رویدادهای، تنها از لزوم دید استعمار بریتانیا و شوروی از میان رفته برنخاسته است؛ بلکه در حوزه برخورد های داخلی و یا آنچه ذات البینی و ناشی از جنگهای داخلی گویند، هم رویدادهای بیشمار حاکمی از بیرحمی های تکاندهنده بوده اند.

سراغ چرایی نبود توجه به بدانها را ، شاید بتوان در عوامل و زمینه های چند گانه گرفت.

درفرصت محدود وقایع نگاران، درعادت به تاریخ نویسی عمومی ویا معطوف به شرح حال شاهان وامیران ، درلرزم دید شاهان وامیران ونواده های آنها برای پنهان داشتن وقایع وترس ازابعاد نفرت آمیز آن ، در محدودیت های فکری ، قومی وعقیده یی وقایع نگاران ، در جبن وترس ومصلحت های سیاسی وبقیه عوامل .

اما برخی ازرویدادهای امروزینه،در کوتاه ترین لحظه ها درگوش وچشم جهانیان میرسند. آن رویدادهای که مدتی پنهان می مانند،به امکانات سانسورگران پیوند دارند.

اکنون اگرآزین همه رویدادهای بیشمار،فهرستی با جزییات بروز آنها در دست داشتیم ، شاید توفیقی با برداشت از رویدادهای پیشینه در اشاعه فرهنگ عبرت گیری در اختیارمردمان رشدیابنده جامعه ما می بود.

اما دریغ وافسوس که از آن فرهنگ ، شاید کمی بهره گرفته باشیم . آنچه که درین حوزه یا گستره آموزش رویدادها میتواند، کمک نماید، این هم است که ذهن با توجه زمینه ها وقرآینی که میان اوضاع می بیند ، میتواند درانتظارتکرارآن بنشیند.

از میان انتظارهای مبنی بر دوباره وچند باره دیدن چهره رویدادهای فاجعه آمیزویا برگشت نهادهای با چهره استبدادی چه در حاکمیت وچه درحوزه تماس های اجتماعی،میتوان وضع بدتری را با نگرانی هایش انتظار داشت . وازاین میان،درینجا به عواقبی اشاره می نمایم که در اوضاع بحرانی تر، دامن مناسبات قومی ویا ملیتی وقبیله یی ، مذهبی وسمتی جامعه را می گیرد. وقتی تخم کدورت ودشمنی پاشیده شده است ، وقتی نبود مسؤولیت درکاربرد احترام بیداد میکند، وقتی چهره ها وحركات ظریفانه ومحیلانه کدورت آمیز بردل های سیاه پرده می کشند، در بُعد زمان وبا گذشت چند

وقت دیگر،رسوایی رابه ارمغان میاورند. این عوامل دراوضاعی بحرانی تر به تشدید بحران می افزایند.

از موقف واقعیت گویی ،نباید ازنشان دادن سیر رشد این عوامل هراسید ویا بهانه تراشید. در واقع نباید خود را اغفال کرد ویا درددام اغفال کننده گان افتاد. در دام آنانی که سرزمین زمین خوار وزارومواجه با خار را گل وگلزارنشان میدهند.

ازین چشم انداز،دربستررویش ناگواری های بیشتر،حواس انسان به سوی هندوهای میهن ما معطوف میشود. به سوی آنانی که باردیگر می بینیم درلب پرتگاه فاجعه یی رسیده اند

اماانسان بی علاقه ویا کج اندیش وکجرو،میتواند به حال وروز وروزگارنگران کننده وسرنوشت آنها به آسانی بهانه بیاورد. بگوید که صدها مشکل دیگر داریم دنبال کردن بحث اقلیت ها را کنار بگذارید! باری شایان یادآوری است که اگرانسانی مواجه با کمبود های معرفتی به واقعیت تحقیروبه ابعاد آن، به ریشه های آن وبه نتایج بروزپیشنه های که آنها (هندوهای وطن) دیده اند، به دلیل نفوس کم آنها درجامعه توجیهی نامعقول جست وجو میکند،شاید سزاوارترحم وتوضیح باشد؛ اما اگر کسی دیروزها را فراموش میکند، وامکان بازگشت رویدادهای خونین را نمی خواهد ببیند،وهنوز هم با اقلیت واكثریت گویی های مهمل ومنفی بافی ها، می خواهد جاده صاف کتی برای خون ریختن دگر باره باشد، بسیار لازم است که صمیمانه در پی اصلاح او براییم .

مورد محدودیت ها وآزار رسانی ها به هندوها وسکه های کشور خویش رانباید ،چیزی جدا از کلیت بافت روابط وفرهنگ مسلط در جامعه خویش تلقی نمایم . نباید مشکلات آنها را جدا ازمشکلات افغانستان

و مشکل فرهنگی و اجتماعی ارزیابی نماییم . به سخن دیگر یاد آوری از مشکلات آنها، مشکلات گسترده تری را نشان ما میدهد.

با توجه به واوضاع نابسامان میتوان گفت که سطح وحد مشکل آفرینی های کنونی، دامن می گسترد و عمق میابد . اگر امروز عده بی مسؤولیت و نااشنا به فرهنگ احترام ، در مسیر راه خانه تا مکتب به فرزندان معصوم شان چنان آزار میرسانند که والدین و کودکان، ترک مکتب را بر می گزینند؛ اگر امروز برای مراسم آتش سوزی آنها مشکلاتی میافرینند که در فرهنگ همنوایی با غمداران نبوده و نیست ؛ اگر امروز آقای حامد کرزی رئیس جمهور نااشنا به نقش مثبت درین زمینه نیز بایی پروایی و روزگدرانی ، در برابر شنیدن شکایت های هندوان کشور ما، غفلت روا میدارد؛ نباید غافل شویم که همزمان بار شد مشکلات و نبود پادزهر، فردا زهر کشنده تری آنها و دیگران را به کام فاجعه بزرگتری فرو می برد.

برای آنانی که صمیمانه در اشاعه و گسترش فرهنگ احترام به اجزای قومی و ملیتی جامعه می اندیشند، لازم است که به عنوان وظیفه جدی و صادقانه، قلم هایشان را در راه روشنگری برای حق طبیعی هندوان میهن نیز بکار ببرند. یکی ازین وظایف این است که عادت ناپسند و زشت و نامطلوب آن حکمرایان مطلق العنان و استفاده جو در معرض انتقاد قرار بگیرد. عادتی که هر کدام آن را در چهره اپارتاید در برابر هندوان بکار بسته اند.

افزون بر درخواست از همه نهادها و مجامع داخلی و خارجی که در پرتو اساسات برسمیت شناخته شده انسانی به حقوق هندون توجه شود، باید در پرتو طرح شعار شایسته سالاری به رعایت قانونی و غیر عادلانه تکلیف برای آنها پایان داده شود. در نتیجه آنان حق داشته باشند که در بسا از نهادهای دولتی صاحب مشغولیت شوند.

پنداشته می شود که اگر تلاشهای درین راستا بعمل نیایند، خونین جگری های بیشتری در انتظار خواهد بود همراه با محکومیت تاریخ و وجدان.

در حق آنها، بیعدالتی ، بی انصافی و ظلم ناگسسته یی روا داری شده است . آنها فاجعه رادیده و شناخته اند. اگر آنها خود داستان های فجایع را نمیآورند، بدلائیل بیشتر یادآوری شده نیست . از سعه صدر ایشان واز گذشت و معصومیتی حکایت دارد که ما راحتاً می شرمانند. نباید در انتظار فاجعه دیگر بمانیم .

جدی ۱۳۸۷

پس بر اساس قراین و جلوگیری از نارضایتی کارمندان بلند رتبه، هنگام عدم دریافت درجهء حرارت، بایست اعداد وارقامی رادر بارهء وضع هوای یک حکومتی ویا علاقهءداری می نوشتند.

امروز وسایل وامکانات در دست داشته در خارج هم، این توانمندی را در اختیار ما نهاده است که از حال عبور ومروور وسایل نقلیه در جاده های شهر کابل مطلع شویم و سردی و گرمی هوای میهن را بدانیم.

درحوزهء معضله شناسی افغانستان نیز، تسهیلاتی فراهم آمده است. ازیکسو رشد و تکامل وسایل اطلاعاتی وبهره گیری از آن در افغانستان و خارج آن، در استفاده از وقت کمک بسیاررسانیده است، از سوی دیگرتجارب چند دهه و از پرده بیرون افتادن تصمیم ها و وقایع حادثه ساز و تصمیم های سمت وسو دهنده، ذهن جست وجو گر را، به دریافت این فرایند متوجه می سازد.

تمامی گفته شده های بالایی تکیه گاه ابراز نظریاتی می شود که از نگرش به اوضاع افغانستان با نگرانی فزاینده شکل می گیرد.

هیچ صحبت تلفونی از داخل کشور نیست که در آن رگهای از اندوه، تأثر، نگرانی وحیرانی را با این تذکر که " نمی دانیم چه خواهد شد"، پایان نپذیرد. (تعداد اندکی ازخوشنودان زراندوز وعاشقان سینه چاک درگاه قدرت که به ارایهء هر تصویر غلط و دروغین شرمسارانه ملزم اند وبا آنچه ما از وطن مردم می گوئیم، فاصله دارند، را به کناری نهاده ایم) گزارش های تلویزیونی، با آنکه گوشه های از سطوح درد آمیزی رنج انگیزانه را به نمایش می گذارند، اما وقتی توته های پراکنده از گزارش های منابع مختلف را در کنار هم می نهیم، زمینه یی برای تداوم گریستن می شود. مردمی که نان خشک حد اقل راندارند و علف می خورند، نگران هستند که خشکسالی علف زهر آگین طبیعی را نیز ار ایشان می گیرد.

آیا فاجعه یی بزرگتر، در راه نیست ؟

ما گرچه کلیه وسایل نظرخواهی ونظر سنجی جوامع پیشرفته را در اختیار نداریم، اما همین امکانات میسر وموجود، مانع ومفقود نیستند که از حال واحوال افغانستان بی اطلاع بمانیم ویا نظری را با اطمینان و مواردی با تحکم ابرازنکنیم. آن چه از انتشارات رسانه های جمعی مانند تلویزیون ها، تارنما ها، رادیوها و گزارش های تلفونی وایمیلی دوستان وآشنایان، تکیه گاه ابراز نظر وقضاوت ما می شود، ما را به سوی نزدیک شدن به درک عوامل رویداد ها، ماهیت وضعیت کنونی وشکل گیری دورنمای اوضاع افغانستان، نزدیکتر می سازد. واز طریق همین امکانات وزمینه ها است که از آرزوها، امید ها، ناامیدی ها، دلُهره ها، نارضایتی ها، خوشی ها و حتا خشم ونفرت مردم و فعل وانفعال ایشان، آگاهی میابیم.

سرعت کسب اطلاع برای مهاجرین علاقمند اوضاع افغانستان ومردم ما، نیز با روزگاران پیشین تفاوت بسیار دیده است. این دگر آن زمانه نیست که بخش خبری رادیو کابل در حالی که ملزم بود، خبری از اوضاع جوی مناطق کشور را منتشر کند؛ اما دریافت خبر همراه می بود با دشواری های تخنیکی.

دگر چاره جویی مریضان و درخواست تعمیر شفاخانهء کوچک به یأس
مبدل شده است، مردم در معرض مرگ جمعی از سرنوشت ماه های بعدی در
اضطراب به سر می برند. مرگی که تاکنون به دلیل نبود مواد خوراکی جان
های بیشماری از مردم ما را ستانده است، اینک آسیب گسترده ترو زودرس
ومرگ آورآن برای همه شناخته شده است. انانی که عذر وزاری میکنند
وفریاد به ما رحم کنید را بلند کرده اند، مرگ را در چند قدمی نگریسته اند.

تلویزیون ها و تارنماها و تلفون ها به تنهایی وبه سرعت برخی از
گزارشات رابه همه جای جهان منتقل نکرده اند بلکه ما را در جریان بازتاب
های رویداد ها آن هم نهاده اند.

از آن جمله، آگاه می شویم که " بنیاد بیات "، در بستر هنگامه جویی و
ویرانگری و آتش سوزی و خون ریزی مشتی معتاد بدین افعال خبیثه، به
آبادی شفاخانه، مسجد و مکتب و تلویزیون و... روی آورد. کاری که اگر
درزیر کاسه نیم کاسه نباشد، وآن را نیز بعد زمان نشان میدهد، بازتابی دارد
برای او خیر خواهانه. زیرا دیگران شیرء جان مردم را می خورند و او
مقداری نان و نمک و لحاف و... در اختیار شان می گذارد.

اما آیا جناب بیات و دیگران به سیر سیل اسایی این فقر و فلاکتی که
مردم را در معرض هجوم خود قرار داده است؛ اندیشیده اند ؟

خانواده یی هایی که از غمخواری های با برنامهء دولتی محروم اند،
فردای پایان یافتن یک سیر آرد و کهنه شدن پیراهن های کمکی "بنیاد بیات"
چه خورده و چه پوشیده اند ؟

طی چند سال به این طرف، مبارزه علیه تروریسم، علیه کشت و زرع
مواد مخدره، علیه بیروکراسی و رشوت ستانی و علیه... سخنان دهن پرکن

روزمره از جانب اولیای امور بوده است. اما در کجای این ادعا ها و سخنان،
صداقت و شفافیت دیده شد و کدامین ادعا به نتیجه رسانیده شده است ؟
برخلاف، آ یا سیر اوضاع نشان نمی دهد که ترکیب ظرفیت های تروریست
خویی منسجم تر می شود. ؟

ایا آمار و اسناد منتشرهء چند ساله با وضاحت کامل حاکی از آن نیست
که زهر کشت مواد مخدره ساز، وسیعترین زمین های زراعتی وطن ما را به
سوی آسیب پذیری بیشتر تهدید کرده است ؟

تشدید بی امنیتی و رشد آدم کشی هایی کور انتحاری نبود محصولات
کشاورزی، فقر و بیچاره گی ملیون ها انسان، ادامه یافته و روزگار دشواری
را در پیش روی مردم فقیر و نادار می گذارد.

بحران ها برای جناب کرزی و تیم او و نیروهای خارجی که مدعیان پایان
دهی معضلات متعدد در افغانستان بودند یکی پس دیگری از راه رسیده اند.

پول های وعده شده و مقادیر هنگفتی که حیف و میل شده اند، تا اینکه
گرهی از مشکلات اساسی را باز گشایند، به چاقی مشتی طفیلی منجر شده
است که سالها چنان آرزویی را در سر می پروانیدند. واین پول طلبی بیشتر
وناکارآیی دولت، در چارچوب بی باوری و نفرت مردم افغانستان محدود
نمانده است، سخنرانی سرمنشی ملل متحد در کنفرانس پاریس پیرامون
افغانستان، نیز حاکی از آن بود که شکست دیده گان قدرت مند و مواجه شده
با بحران، برخی از بارهای مسولیت را از زبان او بر شانهء جناب کرزی نهادند.
او در واقع با صراحت از بی کفایتی دولت کرزی سخن گفت.

دولت آقای کرزی می تواند اصلاً مطابق فیصله های پشت پرده و در
ظاهر مطابق کنفرانس پاریس، چند میلیارد دیگری را نیز زیر نام کمک به

افغانستان دریافت بدارد. اما از آن جایی که نه دولت عوض شده است و نه رسم و راه دولت داری و نه انگشت انتقاد دولتی بر برنامه های شکست دیده نهاده شده است، سوکمندانه این پول ها نیز خدمتی کار ساز برای مردم افغانستان نمی توانند انجام بدهند. و این در حالی است که همه منابع و همه رسانه های جمعی و همه گزارش های دردست داشته از وخامت اوضاع مرگ آور حکایت دارند.

در واقع چنان فاجعهء بشری در راه است که ننگ دیگری بر زمامداران این دوره را رقم خواهد زد.

برای جلوگیری از این فاجعه، باید برنامهء فوق العاده برای مناطقی که با خشکسالی و قحطی مواد غذایی مواجه اند، به صورت جدی روی دست گرفته شود. باید هرچه زودتر گزارش دقیق از نفوس مناطق و نیاز های عاجل آنها ترتیب گردد. موسسات کمک رسانی غیر دولتی ابتکار بیشتر در اختیار خویش داشته باشند.

درین راستا، ده ها هزار هموطنی که در کشورهای اروپایی و آمریکا و استرالیا دارندهء توان مادی، انسانی و سازماندهی کمک ها هستند، می توانند، داوطلبانه جاده های موثر کمک را به سوی وطن بگشایند.

تردیدی نیست که سؤ استفاده های پیشین از طرف سلاح فروشان، دوا فروشان، و حتا لباس فروشان موسسات کمکی، برخی از مهاجرین پاکفلس را به مایوسی و بی علاقه گی در کار های خیریه برای افغانستان دچار کرد؛ اما تجدید نهادهای کمک رسانی و انتخاب مدیریت سالم، در راه جلب و جذب کمک های هموطنان و استفاده از برای مردم افغانستان، بدون تأثیر نمی ماند.

بمناسبت هشتاد و هشتمین سالروز استقلال افغانستان

در سهای از وابستگی به بیگانگان

پیشتر از همه گفته آید که کاربرد وابستگی و استقلال و عدم وابستگی و ده های اصطلاح و واژه دیگر چنان دستخوش برداشت ها و تعبیر های متفاوتی شده است که اکنون آدم را وادار میسازد تا برداشت خویش را از آن بیاورد. و هنگامی که اصل جالب و رضایت دهنده آزادی طلبان یعنی اتکا بخود را نیز بیاوریم؛ باز هم زمانه کنونی و ابعادی را که کاربرد آن مطرح میکند بحث برانگیز است.

آنچه این مباحث را الزامی میسازد نا بسنده بودن اصطلاحات پیشنه نیز است؛ مثلاً وقتی از وابستگی سخن میاوریم این واقعیت که باشندگان کره زمین برای پیشبرنده گی پیچیده و دارنده روابط گوناگون نمی توانند بدون وابستگی به همدیگر توفیقی حاصل کنند، در نظر میاید. زیرا دوره انزوای طبیعی و بهره برداری از حاصلات و فراورده های محیط های محدود و در

بسته سپری شده است. ازینرو پیشبرد هربرنامه و تحقق آن توجه به بهره برداری از دیگران را نیز مطرح میکند.

حضور قوانین و میثاق ها و تعهدات مختلف در حیات روابط بین المللی جلوه یی ازین پاسخگویی هابوده است. تجارب و نتایج غلط ساختمان یک نظام در برخی جوامع با ادعای پایان دادن آن در کشور معین نشان داده است که وابستگی و حدود و ثغور آن همچنان اصل اتکاء بخود واستقلال در زمینه های مختلف حیات سیاسی و اقتصادی و... به روشنی بیشتر و جامع نیاز دارند. همینطور کاربرد واژه بیگانه نیز نمی تواند دور از نیاز بحث ومکث باشد.

اما آنچه را در پایان بگونه فشرده و گزیده میاوریم ازپاسخ یابی به این سوال حاصل شده است که :

شخصیت ها و نهادهای سیاسی دارنده برنامه های مبارزاتی و دولت های که تمام کوشش خویش را برای نیل به هدف کسب و داشتن قدرت از طریق اتکاء به سایر جوامع وقف کرده اند، نتیجه کار چه عایدی در دست نهاده است؟

برای این منظور و یافتن پاسخ مقنع پنداشته می شود بهتر آن باشد که نگرش تاریخی به تجارب انبوهی که از کشورها و نهادهای مطرح در تاریخ بمیان آمده است، عطف گردد.

واین کشورها ونهاد ها اگر دارنده هوای زمانه و عصر استعمار و رنگ شباهت های بسیاری از جوامع محتاج و دربدر و دارنده دست دراز طلب کمک را داشته باشد، بحث موضوع و دریافت نتایج قرین توفیق بیشتر تواند بود...

ازمیان این مطالب، با مثال های بگونه قلم انداز برگزیدیم که در گستره اتکاء فرمانروان، احزاب و دولتمردان به دولت های علاقمند و دارنده قدرت تصویری را از تاریخ ما ارایه کرده است...

نواسه های احمدشاه درانی و فرزندان تیمورشاه در بستر جنگ قدرت، با مشاهده ضعف وتوان خود و دیدن قدرت تأثیر گزارهند بریتایی ذهنیت حاصله از اتکاء بدان قدرت را نصب العین خویش قرار دادند. واین تنها هند نبود بلکه دولت ایران نیز طرف توجه قرار میگرفت. در نتیجه آن کشورها مصالح ومنافع ولزوم دیده های خویش را در نظر داشته از کمک طلبان قدرتجو استفاده میکردند وهر آن وقتی که دل شان میخواست ونیرو شخصیت جدیدی سر برمیآورد که بیشتر مطیع وسر براه بود وابسته پیشینه را با خفت و خواری از نظر دور کرده وخلع قدرت کرده اند. شاید دقیقترین نمونه از آن زمانه حیات سیاسی شاه شجاع باشد...

جامعه یی که حیات سیاسی واقتصادی اش، زمینه های شاه شجاع آفرینی را تداوم بخشید؛ با وجود ظواهر عدم وابستگی اما تحلیل روابط اقتصادی وسیاسی ونظامی و در نظرداشت ویژه گی های عصر تحولات وابستگی، اتکاء به قدرت های بیگانه را عمر بیشتر بخشید.

فراموش ما نمیشود که در اگر وابستگی تبارز لازم نداشته است ویا کشور واضحا در زندان لزوم دیده های بیگانگان قرار نداشته است، مردم در زندان ومحتاج لقمه نان و نیروهای راه جوی وچاره سازی را داشته ایم که در شکستن آن وضعیت و بیرون کردن از برزخ جریانی را سمت داده اند... یکی ازین نیروها که نتایج کار وابسته سازش محصول برنامه رهبردی وحاکم بر آن بود، حزب دموکراتیک خلق افغانستان است. آن حزب وابسته به اتحاد شوروی، افغانستان وابسته به شوروی را در چشم انداز میگذاشت... قتل فجیع حفیظ الله امین (که سی آی ای نبود) وآوردن ببرک کارمل نمادی از اصل اتکاء به قدرتی چون اتحاد شوروی بود که عاشقانه بدان باور داشتند.

در پشت سر این برکناری خفت بار و آوردن ببرک (هر چند سعی میکنند بر روی واقعیت آوردن کارمل پرده بکشند) دنیایی از درسهای وجود دارد که در زمینه وابستگی و عواقب آن کشورما را کمک میرساند...

تنظیم های اسلامی مقیم در ایران و پاکستان با توجه به وابستگی و میزان آن بدین کشورها ازین نتایج و عواقب آن برمتر نبوده اند. قدرت دولتمردان و کارکنان اختصاصی امور افغانستان درین دو کشور بالای رهبران جهادی اظهار من الشمس است. شاید نمونه حکمتیار مثالی باشد که حتا از چنان روزگاردیده یی نیز درسی را در پیش چشمان قدرت جوین متکی به غیر بگذارد. همان سرنوشتی را که با فشار امریکا، دولت پاکستان برای طالبان باز آفرید...

سخن نگفتن به موقع از فراز و فرودی که رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان دیده و بیشتر خواهد دید، شاید نمونه یی از جبن و خیانت به کار کسانی باشد که تعهد را در بیان برداشت های خویش با دل و جان پذیرفته اند. و اگر این سخنان اکنون گفته نشود، حامد کرزی آن را روزی که دیرتر تواند بود در خاطرات خود خواهد گفت!

حامد کرزی حتا نماد وابستگی و نتیجه کسب قدرت از طریق اتکا به بیگانه و در نمونه ایالات متحده امریکا نیز نیست. این نمونه از عمق فاجعه یی بیشتر خبر میدهد. از روزگاری که رمق در پای جامعه نمانده بود و کشور در خاکستر آتش جنون طالبی میسوخت. اما امریکا بدان دلسوزی نداشت.

امریکا را ۱۱ سپتامبر برافروخته ساخت. و اگر از نیاز های نظام شناسی چنان نظامی مدد طلبیم میشود گفت که بدون ۱۱ سپتامبر نیز بایست کاری میشد. کاری از روی نیاز های خارج. رفتن حامد کرزی به افغانستان این ویژه گی را دارد که برخلاف سایر تلاش جوین مطرح برای رسیدن به قدرت، بگونه تعجب برانگیز فرستاده شد.

اما تردیدی نیست که او را نجات از شر طالب، دموکراسی، بازسازی افغانستان... و ده ها آرزوی در دل داشته و نا گفته مجاب میکند و توجیهات وی نیز جز همین ها چیز دیگری نتواند باشد. و این چهره یی است از برخی دیگر از سیاسی اندیشان جامعه ما. با اتکا به امکانات جهانی و نقش ایالات متحده امریکا، میخواهند ره به جایی ببرند؛ بدون در نظر داشت راهی که باید میکانیسم آرزوهای ایالات متحده آن را ببیماید... البته سیاسی اندیشان معتقد به این راه در افغانستان و بقیه کشورهای جهان کم نیستند.

این ذهنیت اتکا، زمینه های سیاسی و روحی بیشتری در چند دهه پسین داشته است. توجه به کسب امکانات خارج، دریافت کمک پولی، مطرح شدن در مجامع جهانی، شخصیت سازی افراد که دست تایید بیرونی بر سرشان نوازش کند؛ گفتن اینکه با آوردن چنان قدرتی به افغانستان مشکلات حل میشود! و ده ها دلیل و دلایل دیگر، از ویژه گیهای متمدنانه! یک عده زیادی از هموطنان ما بوده است.

آنها هم میتوانند جناب زلمی خلیلزاد شوند در مقام سفیر در کابل، هم میتوانند سفیر وطن ما در کشور دیگری. فاصله ها روزتا روزتر کم رنگتر میشود. مبلغین وابستگی های جدید گام ماندن ها و دلسوزی های دور اندیشانه و شک و نقد میکانیسم کنونی جریان را تخطئه میکنند. غفلت عمدی دارند تا سر درگریبان ببرند که عواقب کار وابستگان پیشینه را دریابند...

گویا درین روزگار، کاری جانکاه تواند بود که قلم ها و قدم ها در راه حل معضلات داخلی و از منظر دریافت مشکلات جامعه ما نگرسته و چاره جویی کنند. گسست از حرکتی که در مدار نیاز های بیگانه است، کوشش در راه فراهم آوری زمینه های متعادل و عادلانه مناسبات با کشورهای خارجی، اتکا به مردم جامعه... بی حاصل نمی ماند به شرط اینکه فرهنگ

اتکا بخود را بر مبنای احترام به دیگر اندیش جامعه خویش فرا گیریم. وازین دریچه نیز بیشتر دریافت توانیم داشت که اتکا و وابستگی به بیگانه دنباله میراث آنانی است که ره بسوی غمخواری مردم درد دیده ما نبرده اند. و در پایان کار از سوی ولینعمت خویش نیز با بی مهری مواجه شده اند...

تنشها و روش ها در پاکستان

چندیست که اوضاع متشنج پاکستان، این کشور را با نگرانی فزاینده یی در محراق توجه سران آن کشور و متحدین و حامیان جهانی اش قرارداده است. تنشهای سیاسی و روشهای سیاسی و نظامی چند ماه پسین، گمانی برجای نهاده است که پاکستان آن جوانبی پنهان از انظار بحران خویش را نیز باید به نمایش بگذارد.

سالها پیش، تکلیف بحران های اجتماعی و تاریخی که با بروز تنشهای ملیتی و قومی و با توسل به سلاح مذهبی مشغله های سردمداران سیاسی و نظامی این کشور بود؛ با بروز وقایع و رویدادهای پس از کودتای ثور در افغانستان همراه با هنرمندی سیاسی و نظامی تا حدودی زیادی مداوای کاذب میافت.

تجاوز شوروی بر افغانستان که انحراف از بحران پیشینه و کشاندن ذهنیت به سوی افغانستان را برای مدتی کمک رسانید ؛ نمیتوانست جلو سرانجام محتوم بروز اوضاعی را سد کند که در پاکستان در انتظار آن نشسته بود. زیرا این عامل مشغول سازی پاکستان در اوضاع افغانستان که با بهره گیری سوء مذهبی و دریافت تجهیزات نظامی امریکا و چین نیز همراه بود، در تداوم خویش، رشد

نیروهای مذهبی سیاسی را با بهرهمندی ازامکانات بیشتر و بهتر در نهاد ها و ساختار های گوناگون در پی داشت. وهنگامی که تمامی آن نهادها (وزارت خارجه یی ها، آس اس آی یی ها و احزاب مدتعصب مذهبی ونظامیان دولتی)، دست تأثیر گذاری تبهکارانه در افغانستان یافتند ؛ حرص و ولع فزون طلبی نیز در ابعاد بیشتری مشوق ادامه کار و زار پیشینه گردید.

اما حادثه ۱۱ سپتامبر و آنچه دولت ایالات متحده امریکا را دوباره بعنوان فعال دست اول در افغانستان وارد عمل کرد، بدون واكشهای در پاکستان نماند. در همینجا گفتنی است که این سپاه خونریز و سياهكار طالبی و القایده یی ها نبودند که با سلاح در دست داشته خونین وسینه های مملو از خشم در عقبگاه رهبردی پاکستان تدارك برگشت و وحشت تروریسم را در انتظار نشستند ؛ بلکه متحدین و شرکای پاکستانی آنها که در همه نهادهای بانفوذ وموثر دست فعال دارند، در فعل وانفعال بروز نارضایتی بسر بردند. موجی را که مداخله امریکا در افغانستان بسوی پاکستان پس زده بود، غرقاب های سیاسی و نظامی و دردسرهایی جدیدی را برای افغانستان و پاکستان با خود همراه داشت.

صف آراییی هایی مشکل سازتر سال پسین حاکی ازین دور تنش ها است. تشدید خونریزی و اعمال تروریستی طالبان در افغانستان محدود نماند. طالبان پاکستان که تا دیروز ها در کنار دولتیان خویش افغانستان را نمونه فردای خویش تصور کرده بودند، شروع کردند تا از آن روش ها در داخل پاکستان استفاده کنند. آنها مصمم هستند که برای عقاید خویش خون بریزند. پشتوانه های اجتماعی وعقیده یی ومتناسب با سطح درك وفهم وفرهنگ آن جامعه و نیروهای برانگیخته شده طالب روش خویش را ادامه خواهند داد.

ایالات متحده امریکا که در بستر نشان دادن زور و خشم وقهر و سرکوب، تصویر غلطی از مبارزه با تروریسم را درین چند سال بخوبی نشان

داد، و در نتیجه اسباب رشد تروریسم را در منطقه فراهم آورده است، همزمان با وادار سازی دولت پاکستان برای سرکوب ها، راه برگزیدن نیروهای سرکوبگر اما غیر نظامی چون حزب مردم را برگزیده است. دولتیان و نظامیان در بحران ومشاهده فشارهای چند جانبه بسر می برند.

سوال اینجاست که آیا بازگشت حکومت غیر نظامیان در کاهش بحران و کوتاه کردن دست تروریسم در پاکستان توفیقی حاصل خواهد کرد ؟ هرچند با توجه به ابعاد وعوامل زایش و رشد تروریسم در پاکستان پاسخ به این پرسش نیز منفی تواند بود، با آنهاهم سیر رشد تروریسم طالبی والقایده یی که در همجوشی وهمکاری دولت های غیر نظامی پاکستان شکل گرفتند، گمانی برجای نمی نهد تا گفته شود که نه !

بیشتر این تصور قرین صحه گزاریی میابد که ایالات متحده امریکا و حکومت های پاکستان چه نظامی وچه غیر نظامی با راه و روشی که در زمینه افغانستان خواهی برگزیده بودند، سالیان متمادی با نتایج وبازتاب های آن در داخل پاکستان مواجه میباشند. رشد پیکر انسان خوار تروریسم در پاکستان، به تنهایی از لایه های عقب مانده جامعه تغذیه نمیکند، بلکه حامیان بانفوذ در نهادهای دولتی وقشر ممتاز آن جامعه دارد.

ازینرو چه برگزاری انتخابات بعنوان راه پایان دادن مشرف در ماه فبروری سال آینده عملی شود ویا نه، دست این بحران ازسر جامعه یی که دارنده بمب اتمی است و لانه دست بازی های بن لادنها، بزودی کوتاه نمیشود.

ساختار معجون مرکب دولت، فرصت جویی های همراه باندانم کاری و حتا در امریکا جست و جوی راه های آشکار برای تحقق برگشت بسوی دوران طالبی، حاکی از صدای کوبیدن بحران بر درها است .

دولتی که در برابر کشت و تهیه مواد مخدره نه تنها توفیقی در دست ندارد بلکه، با سیاست های غلط خویش، به گسترش ساحه و مقدار آن مواد سود آور برای باندهای مافیایی و تباهی کننده زمین و ملیونها انسان کمک کرده است؛

دولتی که در خلال چندین سال نشان داد که ادعای مبارزه با تروریسم از جانب وی، غلط بوده و کارکردهای روزمره اش منتج به بازگشت و تقویه تروریسم گردید، گمانی بر جای ننهاد تا پذیرا شویم که در برابر قدم های خون آمیز تروریسم از همان آغاز حیات خویش سرتمکین فرو برده بود.

دولتی که فساد اداری را، دربی ماندترین چهره اش به نمایش گذاشت. دست دراز مداخله وحیف و میل انجوی هارا با استفاده های سؤ آشکارا باز گذاشت؛

دولتی که از تشدید تبعیض های مختلفه موجود و پیشینه دریغی نکرد. جلو آزادی های بیان پویا و شگوفنده را با سانسور و تهدید و دسیه بازی گرفت، امروز با آن نتایج و خرمنی از کشت ناهنجاری ها و غلط کاری های خویش مواجه است .

آری، همانگونه که در بالا یاد آور شدیم، بحران این دولت، به تنهایی میتواند در نا کار آیی برای برگزاری به موقع انتخابات نشاندار شود. و از دریچه آن بحران، به ریشه ها و خواستگاه های اصلی آن رسید و نگریست. و آنوقت به این ابراز نظر رسید که این بحران تازه ظهور نکرده است. بحران هایکی پس از دیگری از راه رسیده و اکنون متراکم شده اند. غرق شدن چنین دولتی در بحران

کلوخ ها آب شدند

شاید دیگر محل حاجت برای اثبات بیشتر این برداشت نتواند باشد که، افغانستان بحران آمیز ترین دوران حیات مضطرب چند سال پسین را سپری میکند. هر چند برخی از به دولت رسیده گان، این برداشت را با نظر قبول ننگرند و در پی توجیهات شناخته شده باشند؛ اما سر پای نظام متشتت و سراسیمه خود خبر از بحران میدهد.

بر سیبل مثال، میشود تنها بحران چندی پیش برای انتخابات ریاست جمهوری را یاد آوری نمود. دولتی که نتوانست انتخابات ریاست جمهوری را به وقت معین برگزار کند؛ در واقع با این نارسایی خویش در عمل ابراز داشته که نا کار آیی های دستگاه، تا چه حدودی بوده است. اما بدون آنکه عوامل تأخیر انتخابات راست جمهوری رفع شده باشند، ویی امنیتی ناشی از هراس افگنی های طالبان نیز گسترده دامن کشیده اند، در فاصله کوتاه چند ماه هب از انتخابات میدهند.

در چهره همین بحران میتوان بحران ها و ناهنجاری ها و ناموفقیت های بیشمار دیگری را نیز خواند. تقلاهای رنگارنگ تهداب گذاران و معماران

ووضاحت نا کارایی آن از آنجا حتمی بود که برای هر موردی از موارد بسیار حیاتی جامعه ، با سیاست ساده انگارانه و غیرمسئولانه، کلوخ هایی را گذاشتند تا از آب بگذرند. چنانکه بارها گفته ایم ، حامد کرزی به عنوان نماد چنین راه ورسم غلط دولت مداری ، باسیاست های غلط راه تشدید بحران را هموارتر خواهد کرد. چندی پیش جلوه های اشکاری به چشم میخورد که کرزی طرف بی لطفی قصر سفید قرار گرفته است. اما اکنون تصور می رود که امریکا نیز تداوم بحران خویش رادرافغانستان ، همچنان با همان سیاست کلوخ در آب نهادن و گذشتن ، چند وقت دیگر نیز دنبال میکند. سیاستی که شخص خلیلزاد در آن نقش اندکی نداشت ، اکنون از قراین برمیاید که این درواقع عنصر بازنشسته ی جمهوری خواهان را علناً در اداره ی امور سهمی دهند . نقش او که دیروز در پرده استتار سفارت امریکا در کابل پنهان نمیماند، امروز نگرانی های فزاینده تری با خود دارد.

با توجه به نبود اداره سالم، امکانات وسیعی که در اختیار افغانستان قرار گرفت، متأسفانه سمت وسوی درستی نیافت . تداوم وضع پیشنه و حضور چهره های مجری آن در آینده، همان انتظاراتی را در چشم انداز می نهد که درین چند سال دیده شده اند.

جوزای ۱۳۸۸

بحران ادامه میابد

دیوانه یی سنگی در چاه انداخت که ...

هنوز امریکا به عراق حمله نکرده بود که روزی ظاهرطین از دفتر رادیوی بی بی سی تلفون کرد و گفت در برنامه میز مدور امروز میخواهیم موضوع احتمال حمله امریکا به عراق و تأثیری را که بر اوضاع افغانستان بجای خواهد گذاشت، در معرض بحث بگذاریم ...

در خلال نتیجه گیری لحظات پایانی آن میز مدور، فشرده سخنان من این بود که آری از جهات متعدد حمله امریکا بر عراق روی اوضاع افغانستان تأثیری میگذارد که از گرفتاری بیشتر امریکا و بهره برداری ازین گرفتاری برای مخالفین میتوان سخن گفت . واز منظر عاقبت اندیشانه برای کشورما ، این سخنان نیز آمد که کشورهای که نیروهای ایشان اکنون در افغانستان حضور دارند ، روزی بار و بستره را خواهند بست و پشت کار خویش خواهند رفت . ازین رواز روی منافع کشور و مردم ، مسأله اساسی این است که در پی ایجاد پایه های نهادی باید بود که اصل اتکاً بخود را متحقق بگرداند .

و هنگام ابراز نظر پیرامون حمله احتمالی امریکا به افغانستان پیش از هفتم اکتبر، در میز مدور دیگری که آقایان دوکتور عبدالله عبدالله، انورالحق احدى و داکتر سید عسکر موسوی نیز حضور داشتند، ضمن عدم پذیرش حمله، مشخص ساختن نقش بسیار با اهمیت پاکستان و اتخاذ سیاست تروریست پروری و تروریست زدایی در آنجا را در مرکز توجه قرار داد.

اکنون چند سالی از حمله برافغانستان و عراق سپری شده است. و درین مدت مدارک بیشماری را میتوان ملاحظه نمود و ارائه کرد که از تأثیر پذیری دوگرفتاری برای کشور واحد یا امریکا حاکی است. دریک ابراز تعمیم دهنده اش میتوان از کلیت گرفتاری امریکا در شرق میانه و تأثیری را که در افغانستان و در بقیه اجزای بالقوه و بالفعل مخالف با امریکا برجای میگذارد صحبت کرد. اما یکی از صورت های مشخص پیوند یابی این تأثیر را در سیاست غلط میتوان سراغ کرد. در سیاست جهانگیری، آمیخته با کبر و نخوت و زورگویی و برخاسته از فرهنگ حاکم بی اعتنائی به جوامع ضعیف.

به ویژه در اوضاع و احوالی که کشورهای عقب مانده و مواجه با صدها بحران به گرفتن امکاناتی محتاج اند که می پندارند راه مقابله با بحران است. ایالات متحده امریکا بیش از دیگران ازین حال و احوال بهره برداری کرده است.

سیاست شهرت یافته به نیولیبرالیسم، مدعی براندازی نظام های دیکتاتوری و صدور دیموکراسی در جوامعی مانند افغانستان مظهر آن است. با آنکه چهره های توجیهی رفتن به افغانستان و عراق در ظاهر امر متفاوت است و همین تفاوت سبب شده است که برای افغانستان متحدین و موسسه ملل متحد بسیج شوند ولی برای عراق بحران همیاری و همکاری در مناسبات متحدین امریکا تبارز بیاید؛ اما خاستگاه اصلی اش را از همان سیاست جهانگیری و اندیشه پردازان و طراحانی می گیرد که برای وضع کنونی جهان این سیاست را پیریزی کرده اند.

یکی از اندیشه پردازان و طراحان این سیاست فوکویا ما، به بن بست رسیده است. وی در حالی که نتایج سیاست اشتباه آمیز و غلط اندیشیده در کتاب "پایان تاریخ" خویش را می بیند، میکوشد، از مجریان قصر سفید فاصله بگیرد که گویا آن سیاست را بدرستی اعمال نکرده اند. بازتاب این سیاست اشتباه آمیز در حلقات سیاسی محافظه کاران و نیو محافظه کاران بسیار به وضاحت مشهود است. برای چاره جویی و رهایی از نتیجه بحران آمیز این سیاست، بحث های در امریکا بمیان آمده است. بدنبال بحث ها کمیسیونی تحت رهبری بیکر یکی از وزرای پیشین دفاع امریکا مسئولیت یافته است تا پیرامون این سیاست و راه های احتمالا تعویض آن تحقیق و غور کند.

یکی از پروفسور های محافظه کار تاریخ در دانشگاه تولان، دوگلاس برنکلی که می بیند بینی سیاست کنونی بریده شده است و بحران همه جا رافرا گرفته، اصطلاح بوشیسم Bushismus را بر سیاست کنونی قصر سفید اطلاق میکند تا حساب محافظه کاران را از آن جدا سازد ۲۰۰۶. ۴۷ stern Nr

در ادامه این واکنش ها به گرفتاری های روبه تزايد در افغانستان و عراق که گرفتاری ها و بحران های دیگری منجمله عدم همکاری متحدین را در پی تواند داشت، جلسه ناتو در ریگا فراخوانده می شود. نتایج کار جلسه ریگا نشان میدهد که در افزایش تعدادی از رقم نظامیان و دست باز گذاشتن ناتو به توافقی رسیده اند. در حالی که تا حال ناتو و نیروی عملا در رأس آن یعنی قوت های نظامی امریکا با هیچگونه محدودیت های از ناحیه تشبث به هر نوع عمل نظامی محروم نبوده اند. اما چرایی و چگونگی آن مناطق و نواحی که به برگشتن طالبان مساعد بوده اند، طرف بحث قرار نگرفته و پیرامون سیاست تشنج آمیز و دفاع طلب طالبان و نقشی را که به عنوان عقب گاه استراتژیک و بسیار مساعد این کشور برای طالبان دارد، نیز تصمیمی اتخاذ نگردید. در حالی که کاملاً آشکار

است که تجدید اشکارای سیاست پشتیبانی دولت پاکستان از طالبان به ویژه در سال جاری، به نیرویابی و جنگهای طالبان بی ارتباط نبوده است.

تصمیم چند کشور اروپایی مبنی بر عدم گسیل نیرو به مناطق در معرض جنگ طالبان به قوت خود باقی ماند. زیرا می بینند که جوانان ایشان در آن جاها سر خویش را از دست میدهند و بابرور چند حرکت اعتراضی علیه حضور نیرو، صدای برگشتاندن عساکر از افغانستان در میان مردم بیشتری جای میابد و آنگاه کار زار مبارزات انتخاباتی ایشان خواهد شد.

کوتاه نوشتی بر بحث خشونت

دیریت که سایه ظلمت و تاریکی، بر گستره افغانستان فرو افتاده است. خشونت و به کاربرد آن به عنوان یکی از مظاهر این ظلمت، در مناسبات گروه ها و کتله های اجتماعی حتا نزدیکان فکری و هم اندیشان سیاسی، چهره گشته است. وقتی در چارسوی گستره اثرگزاری آن می نگریم، نا کرانمند می نمایم. زیرا امور خانوادگی، شخصی، سیاسی، اجتماعی و لحن نشریاتی... کشور ما را به کام خود فرو برده است. و هنگام جست و جوی ریشه ها و بیشه هایش، تا آنجا که رهی به سوی دل قصه گوی میهن بیریم، کاربرد خشونت و آثاردیرپای آن را میابیم. در مسلخ خشونت دستگاه خونریزانه، سر ملیونها انسان را بریده و در گردش ناگسسته، خشم و قهر پایان ناپذیر را تجدید سازمان کرده است.

نگرش شتابناک به تاریخ اندیشه های سیاسی و چهره های عملکرد آنها، نشان ما میدهد که خشونت در نزد زورگویان و قدرت جویان و ناراضیان خشونت خواه، مقامی ارزشمند و تعیین کننده داشته و نهادهای سیاسی اعمال و کارکردهای خشن سیاسی و مطبوعاتی را به نمایش نهاده اند. این ویژه گی به تنهایی شامل حال منش های حاکم نبوده است که با اتخاذ سیاست تحمیلی و تابع

گرفتاری در افغانستان هنوز به بحث ناتوانان داده بود که دیدار رئیس جمهور عراق با زعمای جمهوری اسلامی ایران به رغم این که دشوار میاید انسان بپذیرد که بدون توافق امریکا صورت گرفته باشد، دستاوردی شد برای دیپلوماسی جمهوری اسلامی ایران.

از اوضاع بر میاید که سیاست عاقبت نیندیشانه و تشنج اوری که سالیان آخر را رقم زده است با جلسات ناتو، کمیسیون بیکر، افزایش نیروی نظامی و غیره راه های مدافع آن سیاست اصلاح نپذیرد و ما خواهیم دید که بحران ادامه میابد. آن سخنان ابراز شده در رادیوی بی بی سی را اکنون اطلاعات و اسناد و مدارک و نتایج بیشمار صحه میگذارد.

زیرا به رغم آنکه این سخن، تهدید گران ما را خوش نیاید و ما را به سکوت و عدم انتقاد و اعتراض بر یافته های فکری و سیاسی ما امر میکنند، وجدان کاتب آزاده و نپذیرفتن خود سانسوری مطالبه میکند بگویم که:

دیوانه یی سنگی در چاه انداخت که صد عاقل از بیرون آوردنش عاجزند

دسامبر ۲۰۰۶

سازی؛ خشونت ورزشی را بهترین وسیله آماده برای سرکشان و عصیانگران یافته اند. توسل به خشونت اگر به مثابه واکنشی اجتناب ناپذیر در برداشت ها راه یافته است، محمل فرهنگ خشونت، عدم تحمل، بد رفتاری، توهین و تحقیر و شکنجه و اشکال آزار رسانی ها را نیز در دل خویش پرورانیده است.

وقتی در جامعه خشونت زده یی مانند افغانستان، که خشونت در شکل بیابانه ترین کشتار های انسان ها، از راه انتحار های سیاسی، به خشونت های پیشین می افزاید؛

جامعه یی که از تعدد احزاب آن کاسته نشده بلکه شاهد پیدایش احزاب دگری میباشد، و در بسیاری از سخنرانی ها و فراورده های قلمی اش، بوی تند باروت و خون به مشام میرسد؛ جامعه یی که براساس حکم عقل سالم، اجزای متشکله اش با همیاری و همدلی و مشارکت تضمین بقای شرافتمندانه خویش را فراهم میاورند، اما نبود چنین مسولیت لازم و فرهنگی دل های مسؤل را میازارد و... برای چنین جامعه، احتمال دامن گسترانیدن خشونت و پیدایش ابعاد دیگری از آن را نباید از دیده فرو نهاد.

برای چنین جامعه یی لازم است که مظاهر خشونت های پیشین رابه نقد کشید و محکوم کرد؛ و با خرد ورزشی و تمرکز توان و توشه و بردن پیام آن به همه جای، چشم انداز متفاوتی گشود.

پس تبلیغ خشونت زدایی، همراه با محکومیت آثار خشونت و خطر جدیی که تروریسم باز آفریده است، محتاج آشنایی به تحمل و دست یافتن به چارچوب هایی است که از آن آتش خشونت سر نمی کشد.

ایا پیام آوران خرد ورزشی و هاتفان بینش انسان دوستانه، این توفیق را به آغوش خواهند کشید که سهمی شایسته و سازنده در گستره مبارزه با فرهنگ

انسان کشی ایفا نمایند. می شود گفت که اتخاذ چنان راه و روش دشوار نیست. به شرط آن که بعد فرهنگی و انسانی مبارزه با انسان کشی و راه و روش خشونت آمیز، از نیاز های والای روشنگری و نکوهش ناهنجاری ها در جامعه ما الهام و توشه و توان گرفته باشد.

خوشه ۲۰۰۸

جهان مخالف حضور شوروی نیز با نیاز فردای همراه با آرامش و بدون کاربرد خشونت و جنگ در افغانستان و نیاز های اجتماعی و فرهنگی آن، کاری نداشتند. زیرا کارشان، تحقق اهداف تضعیف رقیب بود. و این هدف با تداوم جنگ و تداوم خونریزی متحقق می گردید.

آنچه افغانستان فردای غروب سلطه شوروی دید، دقیقاً از سرچشمه همان ذخایر خونریزانه و خشونت طلب جاری شد. خشونتی که مردم کابل و بسا نقاط دیگر کشوری برخوردارهای خشن تنظیم های جهادی دیدند نتیجه منطقی همان ساختار های آشنا وخته شده با خشونت بود.

آن فاجعه خشونت تا پیش از ۱۱ سپتامبر به هر رنگی که در افغانستان عمر کرد و سایه گسترانید، فشار اصلی اش را بردوش مردم و ویرانی افغانستان نهاد. فشاری که همواره دست اجانب چه از دور و چه از نزدیک از کشورهای منطقه و همسایه، در آن دخیل بوده است.

۱۱ سپتامبر یا رویداد تروریستی یی که چشمگیرتر فاجعه آفرینی "القاعده" را در محراق توجه نهاد، از همان خشونت و زمینه های مساعد رویشی را که در افغانستان نصیب شده بود، تأثیر پذیرفت.

هنوز بحث لازم و حثانندگی پیرامون ویژه گیهای سیاسی و تاریخی و منطقه یی خشونت تروریستی القاعده در میان نیامده بود که ادعا شد آن رابا اقدام خشونت آمیز و زود فرجام در افغانستان گوشمالی میدهند.

به این ترتیب افغانستان باردیگر وبا چهره دیگری در صدر خبرهای جهانی قرار گرفت.

با سیمایی از کشوری که در اختیار تروریست ها به ویژه بن لادن است. و این تنها نبود، بلکه به عنوان بزرگترین منبع تهیه مواد مخدره جهانی شهرت

جامعه ی ما، خشونت زده است

پس از کودتای ثرویش از یک دهه، نام و رویداد های دلخراش و خشونت آمیز افغانستان، در رسانه های جمعی کشورهای جهان در صدر خبرها و تبصره ها نشسته بود. زیرا حضور خشونت آمیز شوروی از میان رفته با کار ابزار های سیاسی و نظامی داخلی، و لزوم دیدهای بهره بردارانه مخالفین شوروی، معرکه را گرمی تبلیغاتی می بخشید.

در رسانه های مخالفین شوروی، چهره مظلومیت افغانستان را میشد با تمامی ابعاد وحشت ناک آن نگرست که لگدمال خشم و خونریزی بود. اما کمتر و آن هم بسیار نارسا، آن صدایی به گوش ها می رسید، که تشدید دامنه خشونت از طرف مخالفین شوروی و یا آن جنگ که هر نامی بدان نهاده می شد، نیز افق آرامش و صلح و پایان خشونت را در چشم انداز نمی گذارد. دلیل ابراز چنین حکمی هم درین آگاهی از جامعه ما و نهاد های جنگی نهفته بوده است که مخالفین می جنگیدند اما دارنده ظرفیت های نبودند که سازندگی خشونت ستیز را به ارمغان بیاورند.

یافت. وچین یاد آوری چنین اوصاف دردمندانه ومحتاج تداوی، در نمونه کشوری معرفی شد که با نسخه های سیاسی "نیولیبرالیست" های ایالات متحده آمریکا وموافقان جهانی ایشان، مداوا می شود.

ادعا شد که در فرایند بازسازی افغانستان، نظام سیاسی اش را با نهاد های دموکراتیک سازمان می دهند.

با آن که کلیت برنامه ها وادعا های را که زیر نام بازسازی افغانستان مطرح شده اند، در یک هیأت به هم پیوسته وسیستماتیک که برهمدیگر تأثیر متقابل برجای می نهاده اند، قابل تحلیل وبررسی میدانیم، امدارینجا تکیه بیشتر را بر روی نتیجه معکوس ادعا ها با نشان دادن نمونه تداوم خشونت تروریستی، نهاده ایم. می دانیم که تروریسم القاعده وطالبان در افغانستان، تنها بر یک پایه کشتن افراد معین و یا بیگناهان غیرنظامیان مظلوم یا بُعد وسیله نظامی معرفی نمی شود. تشویق کشت مواد مخدره وهمسویی با مافیای منطقه وجهان، سخن از بُعد اقتصادی پیکار تروریستی آنها دارد. ازسوی دیگر توفیق القاعده وطالبان وشکست برنامه های ایساف و دولت افغانستان در زمینه های بالا، حاکی از تجدید وتوسیع تروریسم یا بازسازی خشونت پروری بوده است نه اتخاذ روندی که در جهت امحای آن باشد.

اینجا، قصد آن را نداریم که جمیع ادعا ها وبرنامه هایی را به سنجش واریزایی بگیریم که برای افغانستان گفته ومطرح شده اند. تنها به یکی از رئوس نکاتی اشاره می کنیم که سخن از تداوم حضور آفت خشونت زده گی درچهره تروریسم درافغانستان دارد.

می نگریم که آن عده از امدادگران خارجی که درتماس مستقیم با مردم میانند وبه حیث طبیب ومهندس و... در شهر ویا دهی میروند، بیشتر وآسانتر درمعرض آسیب پذیری تروریسم هستند. اختطاف با پیشامد های

خشم آگین وحتا غیر انسانی که از طرف تروریست ها در برابر امدادگران خارجی ویا همکاران داخلی ایشان به عمل آمده است، با گذشت هرمهه وسالی در حال افزایش می باشد. اعمال تروریستی در شکل انتحارکه بیشتر غیر نظامیان را به کام مرگ فروبرده است، بیشتر گردید ودامنه انفجارات ناشی از بمب گذاری ها گسترش یافته است. در حالی که واقعیت این اعمال وروبه گسترش بودن آن را کسی پنهان نتواند کرد، بازهم بدون ریشه یابی وجست وجوی دلیل ودلائل ویافتن عوامل و زمینه های رشد تروریسم در افغانستان؛ تصمیم گیرنده گان امور، اتکا بیشتر را به در خواست نیروی نظامی بیشتری گذارند.

نتایج عملیات نظامی که تاکنون درافغانستان در عرصه مبارزه با تروریسم اجرا شده اند، نشان می دهند که در دل های عده یی از مردمان آتش کینه ونفرت را بر افروخته اند. هر قدر این عملیات خشونت بار، با بی احتیاطی وبی مسئولیتی وبی اعتنایی به جان ومال وخانه های مردم اجرا شده اند به همان اندازه به تشدید نفرت وکینه افزوده شده است.

گفتیم نتیجه شکست این اعمال روبه درخواست نیروی بیشتر سرکوبگر دارد. اما نتیجه تشدید گرایش به اتخاذ راه های خشونت آمیز وتروریستی در داخل افغانستان نشان می دهد که افزایش قوای نظامی وخونین ترین صحنه های سرکوبگرانه نیز توان مندی امحای تروریسم را از افغانستان نخواهد داشت. واین درحالی است که القاعده از میراث اعمال خشونت آمیز دیگران نیز بهره گرفته، زمینه های مساعد داخلی اش را درافغانستان درچهره انتحارهابا هدف مرگ آوری برای جمعیت بزرگتر در معرض سؤ استفاده می گذارد.

زمینه های مساعد آن را باید در داخل جامعه خویش بجویم. در حضور مداوم فرهنگ خشونت و در توجیهات گوناگون منجمله توجیه مذهبی و

باورداشت های که اذهان جوانان آماده مرگ را تسخیر کرده است . جوانانی که در سالیان حضور شوروی با آذهان عمیقاً متفرد شده وبا انزجار پایان ناپذیر به قاتلان پدر و برادر و خویشان و نزدیکان خویش می نگریستند ، و جهان پرورش دهنده ایشان محدودیت های پرورشی مدارسی بوده است که در پاکستان از نظر سیاسی زمینه های بهره برداری های آتی و آتی را فراهم می کرد . آن جوانان چندی توانستند دارای قدرت امر و نهی شوند . مطابق همان باورداشت ها و تلقیناتی که بدان ها شده بود ، باورمندانه عمل می کردند . اما غافل از اینکه در پشت آن آموزش ها ، چه بهره برداری های سیاسی نهفته است . زیرا جهان پرورش دهنده ایشان آن امکان و توان عقلی و شعور را از آنها سلب کرده بود . همدلی های باورمندانه با هم سن ها و هم نظران پاکستانی و عربی و نا آگاهی از سرچشمه های سیاسی اغراض و اهداف پاکستان و القاعده را برای لحظات با قرینه دهه پیشین در نظر آوریم . مگر نه این بود که جوانانی با یاد گیری طوطی وار چند شعار ، پنداشته بودند که با انقلاب ثور افغانستان را زیر و برمی کنند ؟ اگر به علایق عاشق گونه آنها نه از روی نتایج شکست های آشکارا و انکار های امروزی بلکه از روی مشاهدات همان دوران بنگریم ، این تشابه نا آگاهی را بهتر می شناسیم .

علاوه بر آن ، این واقعیت موجود در جامعه خویش را با این برداشت موجود در اذهان در نظریا و بریم که بخش قابل ملاحظه مردم افغانستان ، تنها به شورویی از میان رفته به عنوان کافر و بی خدا ندیده اند ؛ بلکه بیش از یک سده ، از " فرنگی " نیز همان ذهنیت و برداشت را داشته اند . و اگر امیر و امیران تخت جوبه خواست استعمار بریتانیه گردن تسلیم بر زمین نهادند ، کم نبودند مردمانی که با دل های آکنده از خشم و هر لحظه آماده انفجار خشمونت آمیز به " فرنگی " ها به عنوان کافر می نگریستند . در عرصه بدینی با کارزارهای تمدنی " غرب " نیز چنان وضع مشابه را در جامعه خویش داشته ایم .

وقتی چنان جوانان با آن سطح و درک ناتوانی فکری و عقل قاصر دیده اند که امتیاز پیشین را نیز رقباز دست ایشان به کمک " فرنگی " ها ربوده اند ، به طرح های مبنی بر تجدید سازماندهی خشمونت آوری ها هر لحظه گردن می نهند . هنگامی که در مناطق امن تر آبیایی خویش ، در مناطقی که همسانی های بسیاری را با اذهان خود در خورد و بزرگ می بینند ؛ برگشته اند ، شعله های خشم و شوق جنگ و جان دادن های انتحاری آنها را در کمال اختیار نیز استقبال کرده است .

این تروریسم شکل گرفته از نفرت ها و کینه های بن لادینی ، هم جوشی با طالبان پاکستانی که مساعدت های دولتی و نهاد های با نفوذ پاکستان را نیز همراه دارد ، کاربرد خشمونت و همه اشکال آن را در افغانستان در سطح بزرگترین چالش سیاسی و نظامی در اختیار دارد . عدم مخالفت سیاسی حلقه های با نفوذ در دولت با افغانستان با خشمونت طالبان و دور کردن آنها از تیررس سرزنش و ملامتی حد اقل ، عدم توجه اهل قلم سیاسی اندیش به مخاطراتی که از جانب خشمونت آتی و آتی آنها جامعه را ندید می کند ، بستر مساعد تر و بی مانع را برای تجدید عمر و حاکمیت خشمونت در افغانستان فراهم کرده است .

بحث تحقق دموکراسی در افغانستان ، افزون بر توجه به زمینه های متعددی را که مطالبه می کند ، نمی تواند از این عامل چشم پوشد .

متأسفانه ، ظرافت های دیپلماتیک که به گونه ریاکارانه بی چشم ها را از بازشناسی داخلی و موجود در وطن ما به سوی دیگری معطوف می سازد ، مدعی می شود که تروریست ها در افغانستان نیستند ! و یا اینکه از افغانستان نیستند !

در حالی که تروریست ها هم از افغانستان هستند و هم در افغانستان بوده و حضور دارند .

و این واقعیت به معنی نبود سهم و نقش و حضور تروریست ها از کشورها و ملیت های دیگر نیست . و چنانچه دیدیم تروریست امریکایی ، آلمانی و عرب و پاکستانی نیز جانب آنها را الزام نموده و از هیچ همکاری و فداکاری هم دریغ نکرده اند .

می دانیم که که پاکستان نیز تروریست های خویش را دارد . میان این تروریست ها و جوانان خشونت زده افغانستان ، همبستگی های قوی وجود دارد .

کسانی که از واقعیت تروریست و خشونت باوران تروریستی شرم می کنند باید بدانند که یاد آوری از واقعیت تروریست داشتن در کشورها ، جایی برای آسیب رسانی به ننگ و غیرت ندارد . میشود گفت که کمتر کشوری را سراغ توان کرد و نشان داد که چه در پیشینه ها و چه حال شاهد عملکرد های تروریستی و در مفهوم سیاسی آن نبوده باشد .

نباید هر چه را که به مثابه مظاهر خشونت در همه اشکال آن در افغانستان داریم ، به خارجی ها نسبت بدهیم .

درین قسمت بهتر آن است که این راه و رسم جهالت مندان را به نکوهش بگیریم و زمینه های مشخص بهره برداری بیرونی از اوضاع مساعد داخلی کشور خویش را بشناسیم . بگوییم که به دلیل اختلافات میان دو کشور پاکستان و افغانستان یا به دلیل افزون طلبی ها ، از مخالفین موجود در کشور ما سوء استفاده می کنند . و بگوییم که جمهوری اسلامی ایران و هر کشور مخالف ایالات متحده امریکا نیز تا دست شان برسد از دسترسی به هیچ وسیله فشار علیه امریکا و منجمله تروریست پروری دریغ نخواهند کرد .

خواننده گرامی متوجه خواهد بود که روی سخن ما تا اینجا به طرف عملیات تروریستی طالبان و القاعده به دلیل تبارز خشونت های تروریستی

چند سال پسین بوده است . درین رابطه افزودنی است که عطف به زمینه های رویش خشونت و عملیات تروریستی آن ، هیچ نوع محدود سازی سرحد تروریسم را به حریم رشد و نمای آنها نمی پذیرد . ظرفیت های سیاسی فرهنگی و واقعیت های خشونت بار کشور ما نشان میدهد که در جنوب و شرق و شمال و غرب و هر جایی از کشور ، آثار خشونت و تمایلات مغایر با تسامح رادر گذشته داشتیم و همین اکنون نیز وجوه مشترک آن را می نگریم .

گونه یی از چشم بستن چشمان و خودداری ازین واقعیت ها خواهد بود اگر ساختارهایی را که واکنش های یازدهم سپتامبر معروف با خود در افغانستان آورد ، ببینیم و گسست علایق خشونت بار در افغانستان را از طرف اجزای غیر طالبی نتیجه گیری نماییم . ازینرو پذیرش قانون اساسی ، شرکت در پارلمان افغانستان و یا عدم شرکت در آن را نمی توان معیار مخالفت و موافقت با خشونت سیاسی در افغانستان قبول کرد . در پارلمان افغانستان ، بیشترین ظرفیت های خشونت باور و خشونت زده رانشان می توان داد .

شورای ملی دوره پادشاهی محمد ظاهر شاه و اشخاص و نهاد هایی را به یاد بیاوریم که مبارزه پارلمانی می کردند . ولی با رسیدن دست شان به قدرت ، خشونت های خشونت آورتری را با خود آوردند که معرف باورداشت های سیاسی و الزامات حکومت گری ایشان بود .

در تاریخ بسا از کشورهای جهان نیز چنان نمونه هایی را داریم . از زننده ترین نمونه ها ؛ از موسولینی و هتلر بگوییم که از آن جمله اند . آن ها کودتا ها را آزمودند و از پارلمان های کشور خویش سر بر آوردند اما سر میلیون ها انسان را با بیرحمی و خشونت بریدند .

در چند سالی که از موجودیت نیروهای ناتو در افغانستان سپری شده است ، بارها اتفاق افتاده که نیروهای نظامی مستقر در افغانستان ، با مداخله

خویش جلو جنگ ها و راه های خشونت آمیز و ویرانگرشناخته شده گروه های رقیب و مسلح را گرفته اند . مگر نباید غافل شویم که در حوزه امتناع نیروهای داخلی متوسل شده به ابزار خشونت آمیز، توفیقی حاصل نشده است . خشونت در سینه ها و سرهای آنها حضور همیشه گی خویش را دارد. امادست زور که نفع خویش را در عدم جنگ آنها می بیند ، مانع کاربرد ابزارخشونت و جنگ آنها شده است . همچنان که نباید چنان اقدامات مانع شونده را همیشگی تلقی کرد . هرگاه پای منافع در میان آید ، همین نیروهای که گهگاهی مانع شده اند جنگ داخلی زبانه نکشد ، در ایجاد وشعله ورساختن آن خواهند کوشید .

از سوی دیگر ،عوارض این دلبسته شدن به نقش عامل خارجی که گویا به خشونت ها پایان میدهند، اثرات زیانمند خود را بر باور ها در توهّم انگیزترین شکلی برجای خواهد نهاد . همان گونه که ناتوانی ونبودامکانات سالم داخلی سبب شد که سلاح خشونت وخونریزی وتروریسم آن فعال بماند ، ونیروی خارجی بنابر اقتضای منافع خودش وارد میدان شدند ، عدم بسیج فکر واندیشه های خشونت ستیز وشکل ندادن به نهادهای حامل آن، ذهنیت زنده گی کردن در پناه "ناتو" را در سرهای مردمان بسیاری نقش خواهد کرد.

همچنان که تبارز خشونت ها در جامعه یی که ظرفیت های بالقوه آن نیز بسیار است ، و هر آن محتمل به نظر میاید که شوری بیافرینند ، تردید ی نتواند بود که موجد تشدید تمایلات استبدادگرایانه یی شود که نظام خشونت آمیز، سرکوبگر وخونریزرا برای افغانستان در چشم انداز قرار می دهد .

در چهره آن عده از انسان های سیاسی که برای افغانستان نظام استبدادی را موعظه می کنند ، خشونت باورانی را میتوان نشانی کرد که با نشان دادن تروریسم دولتی ، بقای خشونت را تضمین می کنند .

اما آنانی که چنان باورهایی را ندارند واز حضور دشواری های موجود ودیرینه نیزغافل نیستند ، آنانی که ثمرات تلخ سرکوب ها و خشونت سیاسی واجتماعی را درافغانستان شاهد بوده اند ؛ آنانی که تعهد به امر روشنگری و قلم خدمتگار آن را حرمت می نهند ؛ محور دیگری را در نظر میاورند .

برفباری، مانند عوامل طبیعی دیگری، بارها در بسا از مناطق کشور عاملی نیز شده است که مصیبت آمیز باشد. و این مصیبت آمیزی هنگامی بیشتر محسوس است که اسباب جلوگیری از جوانب زیانمند آن در اختیار نبوده است. مثلاً خانه های محقر و غریبانه زودتر آسیب دیده و عده یی از انسانها و حیوانات در زیر توده های خاک و گل تلف شده اند. نبود وسایلی که انسانها در زمستان برای مقابله با سردی هوا بدان ها دارند، چنان مرگ آور بوده است که نماد آن را در نظم " صندلی برداشته شد، مرگ غریبان گذشت "، بسیاری به خاطر خواهند آورد.

افغانستان آشیانه مصیبت ها

سرخط های اخبار تلویزیونی تقریباً این ها بودند که :

- که در برفباری ۲۰ روز اخیر در غرب کشور، ۳۲۰ تن جان باخته اند.
- مقامات عالی رتبه عراق و افغانستان و پاکستان صحبتی را در سوئیس درباره عملیات انتحاری در کشورهای شان آغاز نمودند.
- ۵۰ هزار طفل در کابل، برای برآورده ساختن احتیاجات خانواده های خویش کارهای شاق انجام میدهند.
- در اثر حمله قوای ایساف در غزنی ۱۲ تن به قتل رسیدند... *
- هر گاه اخبار انتشار یافته از چنان برنامه تلویزیونی را که مراوده نیکویی با دولت اسلامی افغانستان نیز دارد، در کنار اخبار بقیه رسانه ها و کانال های خصوصی اطلاع یابی خویش بگذاریم، و در پهلوی آن دستاوردهای چون آبادی پل و پلچک و بهره مندی مردم در فلان منطقه از برق و شفاخانه... را نیز در نظر بگیریم؛ پایان دیدار با بیلائس حاصله از گزارش ها، ازین ابراز نظر نمیتواند جلوگیری نماید که ما با گزارش های از آشیانه مصیبت ها مواجه هستیم.

باری همانگونه که پس از شنیدن ویا خواندن هر خبری، احساسی همراه با ابراز آن میتواند دست بدهد و تبصره یی در باره آن شود، تأثیرات این برفباری نیز نمیتواند بدون تبصره بماند. بطور مثال در پهلوی اندوه آوری وسیعی برای تأمین روابط تلفونی تا کمکی را دوستان جمع کرده و در حدود قطره یی بدانسوی بفرستند، جز عده یی معدود کسیت که انگشت انتقاد خویش را به سوی دولت افغانستان نیاورد. زیرا برخلاف گذشته ها، با وسایل امروزی اوضاع جوی بدرستی پیش بینی شده و گزارش های همه مناطق افغانستان منتشر می گردد. اما در گذشته ها، وسایل آگاهی بر امور اوضاع جوی و گزارش آن به مرکز چنان محدود و عقب مانده بود که مانند سایر موارد عقب مانده در کشور ما، روز بعد ویا روزهای بعد ویا به سخن دیگر دیر از وقت، خبر آن منتشر میشد. عقیده برین نیست که این رشد وسایل در داخل کشور ما بمان آمده است. نه! منظور این است که قوای خارجی در افغانستان این گزارش ها را دارند. افزون بر آن، هفته هاست که ده ها هزار انسان با دشوارترین سردی طاقت سوز دست و پنجه نرم میکنند. تشدید سردی و عواقب آن نیز دور از انتظار نبود. اکا گزارش های دولتی جز کوشش های توجیهی و بی ثمر چیز دیگری نبوده است.

گفته شد مقامات عالیرتبه عراق و پاکستان و افغانستان ، در باره عملیات انتحاری پشت میز مذاکره نشستند . ایا با توجه به زمینه ها و عوامل داخلی و خارجی آن بهتر نبود و بهتر نیست که نمایندگان ایالات متحده امریکا نیز حضور میداشتند و در آنجا گزارشی را ارائه میکردند که از سیر تغذیه و رشد تروریسم حاکی می بود . مثلاً این گزارش بسیار مهم است که چه نیاز و بهره‌برداریهای سیاسی و رهبردی چهره های چون دوکتور عبدالله عظام و اسامه بن لادن را وارد منطقه کرد ؟ و کدام سیاست ها و نیاز ها بود هاست که ازین مردخون آشام فراری قدرتی در سطح رقیب شوروی ارمیان رفته تصویر میکند ؟. بدنبال آن بررسی سیاست های غلط پاکستان که منجر به رشد این موجود تروریستی خونریز و مصیبت آفرین شده است اهمیت دارد . و چون پرده اسرار آمیز و تمکین کننده سیاست دولت افغانستان در برابر تروریسم نیز تعویضی ندیده است ، و عملیات انتقاد ندیده غیر مسئولانه نظامی بارهابه کشتن بی گناهان و دشمن آفرینی شده است ، میشود گفت که این نشست گامی سودمند در راستای تروریست ستیزی و عملیات دهشت افگانه رو بهتزايد درین کشورها نمی تواند بردارد .

مصیبت عملیات کور جاهلانه انتحاری را باید بیشتردید و وواقعیت اش رابی پرده گفت .

اما همانگونه که سالها آثار ظلم و آسیب رسانی جامعه را درهمه جوانبش به ویرانی و دیدن آزار واذیت رسانیده است ، یاد آوری از ۵۰ هزار طفل مشغول در کارشاقه گوشه یی ازین واقعیت دردناک است .

در حالی که ضرورت تهیه و تدوین برنامه غمخوارانه برای خانواده های آسیب دیده ، برای معیوبین ، برای زن های که مردان خویش را از دست داده اند؛ و برای کودکان بی سرپرست بصورت جدی احساس میشد ، نهادهای سمبولیک

و اغواگرانه جای توجه به چنان اقدام را گرفت . وبا توجه به پهنای مصیبت های ناشی ازین واقعیت های دردناک ، درین چند سال دور از انتظار نبوده است که غم آوری های گسترده یی را در حوزه اعمال اطفال روبه سن رشد شاهد باشیم . درین میان اطفالی کم نیستند که ناگزیر شده اند شانه های طفلانه خویش را ببل بسازنمعضومانه ، لقمه نان خشکی بسوی منزل بیاورند .

شنیدن چنان اخبار با تمام اندوه آوری های که همراه ویا بدون برانگیختن احساس راهجویی با خود دارد ، به گفتن این سخن نیازدارد که این مصیبت ها جزیی از مصیبت بزرگترند .

اگر پوشیده گویی در باره حال مردم و وطن خویش را کنار بگذاریم و بخواهیم آنچه را که دیده ویا اندیشیده ایم پرده بردارانه و برهنه ترابراز کنیم ؛ یکی ازگفتنی ها هم این است که افغانستان را، لانه و آشیانه مصیبت ها میابیم . آنانی که آگاهانه چنین برداشتی راناشی از بدبینی تلقی میکنند محتاج به اندیشیدن هستند .

حین چنین ابراز نظری ، اگر خوشبینی های مردم فریبانه و خود فریبانه و یابرداشت های عامیانه را نیز با گمان تردید بنگریم و دعوت به دیدار های ژرفتر نماییم ، باتمام زحمت افزایی که این گونه دعوت تواند داشت ، به کنه وریشه مصیبت شناسی جامعه دردمندخویش نزدیک می شویم. اما تعهدی را که بی پرده گویی میخواهد دنبال کند ، نشان دادن مدرک و سند و ارائه دلیل و دلایل لازمه آن است ، که ما آنها رامیاوریم .

یکی ازین مدارک ، نشان دادن جلوه های از مصیبت ها درچهره قبرستان های مختلف در کشور ماست . چه مصیبتی بیشتر ازین میتواند دریک کشور پدید آید که به هرسویش که بنگری قبرستان ها را می بینی . چه ناشی از آفات

طبیعی و چه از عوامل سیاسی و اجتماعی . فراموش مان نگردد که بخشی از قبرستانهای چند دهه پسن ، از گونه دیگری اند . درین قبرستانها، آنانی روی اجبار سر درنقاب خاک فروبرده اند ، که درسنین جوانی به سرمی برده اند . ویا کسانی را در دل خود جای داده اند که کمبود عضو ویا اعضا بدن داشته ویا چهره های شان ناشناخته بوده ویرخی یک پنجه دست کمتر ، ناشی از آفت جنگ واعدام سر درخاک نهاده اند . بر روی بخشی از قبرستانهای چنددهه پسن کسی نگریسته است . نه حلوای آنجا تقسیم شده است و نه مادری چشم ولب بر گوش خاک نهاده است و نه دسته گلی آنجا نهاده اند .

امروزه روز ، این قبرستان فزونی یافته و به آبادانی قبرستان هایش بیش ازپیش توجه هم میشود .

اجازه دهید پیش از دنبال کردن این موضوع ، سخنی از عطار بیاوریم که اتمام حجت و تکیه گاه مرسوم ما باشد :

" نقل است که ابراهیم (ابن ادهم) روزی به صحرا رفته بود ، لشکری پیش آمد .

گفت توجه کسی ؟

گفت : من بنده ای .

گفت : آبادانی در کدام طرف است ؟

اشارت به گورستان کرد. آن مرد گفت: بر من استخفاف () می کنی ؟ و تازیانه ای بر سراوزدوسر او را بشکست، و خون روان شد و رسانی در گردن او کردومی آورد .

مردم شهرپیش آمدند چون چنان دیدند ، گفتند، ای نادان این ابراهیم ادهم است ، ولی خدای ...

گفت چرا اشارت به گورستان کردی و من آبادانی خواستم ؟

گفت : از آنکه هر روز گورستان معمورتر است و شهر خرابتر *

و آنجا که افزایش برف و سردی زمستان انسانهای بیشمار را بکام مرگ فرو می برد . سیل بهاری طعمه های انسانی میخورد . گرمی تابستان انسان سوز میشود . فقر و بی خانگی بیداد میکند . دوا و شفاخانه برای اندکی میسر است . مرگ و میرنا به هنگام کودکان داغ بردل مادر و پدر درد آشنا می نشاند ، مگر نه این است که قبرستان آفرینی را باید شاهد بود .

این را آوردم تا از آغاز حساب ما با کسانی جدا باشد که آرزو و خواهش و یا امر و تهدید میکنند تا تزویر بکاربریم و آبادانی نشان شان دهیم . همان کسانی که از مصیبت آفرینی برخی را تباه میکنند تا در آن آبادی خویش را فراهم آورند .

و بخواهند یا نخواهند ، تا حال چنین بوده است که:

دردا که دواي درد پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما

در عهده جمعیت که پنداشته اند

آبادی خویش را به ویرانی ما *

در پی آن پرسش چگونه میتوان این برداشت رانداشت که برای مردم یک جامعه مصیبت آمیز و در بعد ادامه مصیبت هایش ، عمق فاجعه است که دیگران روی منافع خودشان آنجا قدم بگذارند و برخی از عناصر در سیمای ظاهری بومی مانده ، که پرزه ماشین اهداف آن ها شده اند ، بامسخ هویت خویش زمزمه بهبود اوضاع میکنند ؟

وقتی هم می بینند که دستگاه مورد نظر نتوانسته است کاری را از پیش ببرد ، چهره انسانی را نشان میدهند که بزودی خواهد آمد و اداره امور را مستقیماً بدست خواهد گرفت . منظورم زمزمه ریاست جمهوری خلیلزاد برای دولت جمهوری اسلامی افغانستان است .

هنگامی که زلمی خلیلزاد فردی که سالها بعنوان تبعه امریکا درین سمت ها نیز کار کرده است :

مشاور امور افغانستان ، عضو شورای امنیت ملی امریکا ، سفیر امریکا در کابل ، سفیر امریکا در ملل متحد ؛ در پاسخ این سوال که آیا قصد ونیت انتخاب شدن برای ریاست جمهوری افغانستان را دارد ؟، نمی گوید، نه ! نمی گوید که من تبعه یک کشور دیگر هستم ؛ اما برخلاف دروازه انتخاب کردن و انتخاب شدن خود را باز میگذارد ، میندیشیم که آیا این کشور به قحط الرجال مواجه شده است ؟ و اگر کار گشودن گره مشکلات افغانستان دردست خلیلزاد باشد ، مگر ایشان تام الاختیار امور تهداب گذاری این همه بی نظمی و نابسامانی نبوده اند ؟ . گویا مرزهای تشخیص منافع را مغشوش یافته اند .

درینجا تنها این زمزمه آمدن او تأثیر بار نیست . زیرا مصیبت نداشتن شعور سیاسی برای تشخیص خود و بیگانه و منافع خود بیگانه عجب در هم و برهم شده است . یک بعد دیگری هم این جا آزار دهنده است : از دست رفتن انرژی و استعدادها و فرار دادن مغز ها و دیدن عملیه شست و شوی مغزی

افغانستان آشیانه مصیبت ها

(۲)

خلیلزاد رئیس جمهور آینده افغانستان؟ اگر با الهام از امیدواری خویش ، برای جامعه بی که مدتها شاهد مصیبت زایی و آشیانه پرورش انواع ناهنجاری ها بوده است ، دریچه بهبودنگری را بگشاییم ، و بپذیریم که آبادانی را درافق های وعده ها میابیم ، باید در نفس این وعده ها و ظرفیت کنونی و تاریخی مجریان آن بیندیشیم . ناگزیر این تأمل را در دل دیدار با وضع کنونی مطرح کنیم . زیرا از نتایج باز اندیشدگی در ادعا های متعدد ، واز جمله یکی هم این پرسش سر بر میاورد ، که آیا میان منافع مردم و وطن با منافع رهبردی آنانی که ادعا دارندوضع افغانستان را عوض میکنند ، مرزی مشخص شده است ؟ در جامعه ما ، که منظورم بیشتر درینجا جامعه سیاسی اندیش آن است هنوز چنان شعوری جا نگرفته است که بدانند :

فریب تربیت باغبان مخور ای گل

که آب میدهد اما گلاب میخواهد

. وبالاخره دیدن روی منطق زور که میشود با آن هر کاری را انجام دهند .
ازینرو دور از احتمال نیست که خلیلزاد را نیز بفرستند تارئیس جمهور دولت
اسلامی افغانستان شود .

اما زمینه اش به تنهایی در وجود منطق زور گویی نیروی قدرت مند
خلاصه نمی شود . بازهم طرف دیگرش را در درون جامعه خویش میابیم .
در نبود تحرکی که مژده ابادانی بدهد . وچهره ها و نمادهای دارنده چنان
مهری را وارد میدان کند . ازین رو شخصی که در برنامه گذاری های متعدد
چندین ساله پسین وتوهم پیشین نسبت به طالبان اشتباهات وبار آوری های
جبران ناپذیری را مرتکب شده است ، به خرابی بیشتر شادان میشود ؛ و کسی
نیست به او بگوید که :

چون نکردی خرابی آبادان

بخرابی چه میشوی شادان

وضع دردمندانه ما بکجارسیده است که امروز یک امریکایی چنین
منظوری را منتفی نمی داند . بعید بنظر نمی رسد که چون موارد دیگر، در
آینده روی انتخاب اتباع بقیه کشورها نیز درمقام ریاست جمهوری چانه زنی
های بعمل آید . واکنش علیه ۱۱ سپتامبر را میگویم که در افغانستان چهره آن
را می بینیم . واین مطلب را که آن واکنش و نیاز ها وراه رفت هایش ،جامعه
ما را روی پای ایستاده نمی تواند . برنامه حفاظتی برای ایالات متحده امریکا
رانظم وشکل میدهد.ندیدن آثار آن برنامه وپذیرفتن این ادعا که جامعه ما را
گل و گلزار میسازند، از وجود مصیبت پایان بودن شعور سیاسی حاکی است .
گفته میشود که روزگار دردمندانه مردم بهبود نیافته است . نارضایتی قوس
صعودی یافته است . مرک برمنکرش ! اما درسی را باید از آن گرفت . درد
ما را آنها میدانند . اما درپی مداوای درد خویش اند .

درین چارچوب ادعاها دیگران نیز سهیم اند .

اگر بدین نباشیم وحتا در وجود قبرستان آفرین های پیشینه ، تغییر وتحول
وندامت ادعایی را بپذیریم ؛ بازهم جای پرسش است که آن تغییردرساختار
های فکری که مصیبت آمیز بود ، در کجاظاهر شده است ؟.

نخست طرفداران دوره شاهی محمد ظاهر خان را میگویم .

پس از آن "خپ" ها را میگویم .آنانی را که اندیشه وافکار شان ازدرون
جامعه بیرون نزد . آنچه از جامعه گرفته بودند ، میراث بردار وحامل
استبداد تاریخی جامعه شدند . تعمیل فرهنگ شکنجه واعدام نه تنها مخالف
جدی وعادی بلکه بی خبران را پیشه کردند . اما هنوز این بار مصیبت برخویش را
حمل میکنند که گویا این ادعا درست نیست ! درحالی که با فروآمدن تب شعار
ها وفروپاشی کاخی که شوروی ارمیان رفته برآن بنیاد یافته بود ، وبا مشاهده این
همه قبرستان ومردم ناراضی زمینه های مساعدی هم بوده اند که سرها رادر
گریبان بیرند ویندیشند وبازهم بیندیشند وسراغ کنند که آیا میان تعصب
وتهمت زنی های سیاسی سلطان محمود که مخالف را قرمطی میگفت وبدار می
سپرد با کرده های حزب خویش مشابهت نمی یابند . ودر بعد دیگرش : موضع
نکوهیده شاه شجاع از آن جهت نفرت انگیز بوده است که بریتانیا را کمک کرد
وآله دست آن شد . ولی ایا برای کتابخوان وسیاسی اندیش ورروزگار دیدگانی
که شاه شجاع را نیز تقبیح میکنند ، با گذشت زمان ، این تصور هم پدید نیامده
است که ظلم وستم بیش از یک دهه از لزوم دیدهای شوروی وهم فکری با آن
نبود که ستم مضاعف را بارآورد ؟.

وقتی با تغییری دیدار نداریم وعوامل پیدایش وضع دیگر همان نسخه ها
وتفنگ های پیشینه است ، مگر بی باوری به ادعاها وانتظار ادامه فاجعه را
نمی توان داشت ؟.

جامعه بی که شاهد بروز و کارکردهای آشکارای القایده و طالبان است و هنوز خون و آتش کابل سوزی تنظیم های جهادی و فریادهای شکنجه و اعدام پلچرخی و بمباردمانهای قوای شوروی از میان رفته . . . را فراموش نکرده است ، ملیونها مهاجرش آب وعده شده را سراب یافته اند ؛ چند ملیون مهاجر در خارج وطن مانده اند . اگر به دل پاک رفتگان بی اثر، احترام بجای میاوریم جمعی از رفتگان ازدیار مهاجرت ، با آرزوی برگشت با دست پر بدانجا رفته اند ؛ تروریستها و مکتب سوزانش پروبال داده میشوند ؛ " به جای خرقة درویشی جامه رزم به اندام شان (میشود) و تسبیح های عبادانه شان را به شمشیر های بران مبدل . . . " * میسازند و نه تنها از طرف حمید گل و حمید گلها * بلکه از طرف کتابخوان و باسواد خود کشور ، سپاه آزادی و امنیت یاد میشوند ؛ جامعه بی که تعصب قومی در آن با تمام ابعاد فاجعه آوری آن ، رشد فزاینده داده میشود و افزون خواهی و آزروری همسایگانش ته نمی نشیند ؛ ولی باز هم میگویند خبری نیست ! جامعه بی که زیر نام مبارزه با مواد مخدر ، تشویق آن جای مهمی یافته است ؛ خلق خدای نان خوردن ندارند و در سردی زمستان شاهد مرگ فرزندان بی شمار میاشد ؛ آری باید پذیرفت که درین جامعه مصیبت های بسیاری روئیده است که رشد و نمو میابد .

و اگر از آبادانی قبرستان ها در حال و آینده وبی باوری به ادعای آبادانی، سخن گفته میشود ، از روی مشاهده همین ظرفیت های است که تباهی آور و گورستان آفرین اند . و طنز پرویز شاپور را که میگوید " مطالعه در گورستان، احتیاج به ورق زدن سنگ قبر ها ندارد " () ، از همین اکنون بدون بار طنز آن در جامعه خویش ، باید بپذیریم و منتظر ورق زدن سنگها نباشیم .

اشکارا گفته شود که بازار دروغ و تبلیغات دروغین گرم است و شنیدن حقایق برای آنانی که با دروغ و نیاز های آن اخته شده اند تلخ . از جایی یادداشتی برداشته ام که " روزی دروغ به حقیقت گفت :

میل داری به دریابرویم وشنا کنیم . حقیقت ساده لوح پذیرفت و گول خورد . آن دو باهم به کنار ساحل رفتند . وقتی به کنار ساحل رسیدند حقیقت لباس هایش را در آورد. دروغ حیلہ گر لباس های او را پوشید و رفت .

از آن روز حقیقت عریان وزشت است. اما دروغ در لباس حقیقت با ظاهری آراسته نمایان می شود " *

اینست که با پرده دری دروغ ، واژگونی حقیقت را میتوان شناساند . و این عملیه ایجاب میکند که روش های توهم آفرینانه، علیه افکار و اندیشه ها ، سیاست ها و عقاید خود بین که نفی و نادیده گرفتن دیگران را با خود داشته است ، مرزبندی کرد و واکنش اعتراضی نشان داد . لازم است بدرستی دریابیم که جامعه ما که محل عرضه افکار و اعمال مصیبت زا شد ، زهر اختناق فکری و استبداد سیاسی را از خود دور نکرده است . و آثار آن در همه ابعاد زندگی جامعه هویدا است .

فایق آمدن بر لطمه ها و آسیب های دوران مصیبت زایی مستلزم داشتن موضع انتقادی و اتخاذ رفتار های مخالف آمیز با آن است . و در کنار آن هیچ خوبی را بهتر ازین موقف سراغ نتوانیم داشت که برای رهایی از شر راه و روش مصیبت آوری در جامعه خویش ، به ریشه های آن بیندیشیم . درین میان دست ما به این ریشه تواند رسید که مخالف را در حوزه سخن و قلم و قدم به باد ناسزاگویی نباید گرفت . حکم اعدامش را از همان آغاز بدلیل اینکه همسان بامن و تو نمی اندیشد ، نباید صادر کرد . به ویژه در جامعه فروپاشیده و تقسیم شده به اجزای خارج از حساب ، گرد هم آیی و گرد هم آوری هم اندیشان و حتا هم اندیشان نسبی ، در محور تحمل و احترام به مخالف سیاسی که خون آشام و خونخوار نیست و کمر به نابودی ات نبسته است ، بسیار مهم است . و با چنین راه رفت ها است که بیضه امیدواری در آن

آشپانه مصیبت ها به سامان تواند نشست . ورنه زاده های جدید که در آنجا ،
با بافته های پیشین و آزموده شده جای گرفته اند ، نسل دیگری را نیز با
مصیبت های مختلف آشنا میسازند .

جنوری / فبروری ۲۰۰۸

دست تروریسم در گریبان منطقه

درسرخط های بسیاری از گزارش های رسانه ها در باره تجلیل ازسال
نوا۲۰۱۱عیسوی، خبرخونریزی های آدمکشانه درقاهره، نیزراه یافته بود.
هنگامی که تعدادی ازعیسوی باوران در کلیسایی مشغول دعا خوانی بودند،
انفجاری پیکر کلیسا را لرزاند وجان تعدادی از دعا خوانان را ستاند. درفاصله
های چند متری آن،شماردیگری از رهگذران بیگناه در آتش بیداد آن انفجار
سوختند. این عمل در واقع پیامی بود که از دل سیاه ترورسم برخاست وبه
پیشوازنفرت انگیز سال نو عیسوی رفت.

پیش از انفجار قاهره، خبرهای حاکی از انفجارهای انتحاری در افغانستان
وپاکستان بردامنه نگرانی ها وتأثرات افزوده بود. دخترشانزده ساله یی
در پاکستان، با انفجار خود، بیش ازچهل تن از آواره گان و بیجای شده گان
مظلوم را هنگامی به قتل رسانید که در قطار دریافت قوت لایموت از طرف
مؤسسات کمک رسانی وتوزیع مواد غذایی ایستاده بودند.

به دنبال آن دهشت افگنی ها باردیگر صدای مهیب و دهشت افکنانه انفجارها، درین کشورها و ایران ادامه یافت. صدایی که ناقوس خطری را هرروز بیش از پیش در گوش مردمان منطقه فرو می برد. معلوم است که این خطر هر دم موجود به ویژه در کشورهای منطقه، راحت حداقل راه رفتن و کار کردن و در یک جمله پای از منزل بیرون نهادن را با تهدید از دست دادن جان بار آورده است.

با وجودیکه در کشورما درپیشینه ها نیز انواع ترورهای سیاسی را داریم، اما رخساره ترورها بیشتر از گونه دولتی بوده اند. ترورهای سالیان پسین، بیشتر از پرورشگاه و تغذیه گاه نوع بن لادنی آن حکایت دارند. بیگمان زمینه هایی که در معرض استفاده سؤ لانه مادر یا القاعده قرار میگیرد، در کشورهای پاکستان و افغانستان وجود دارند. عقب مانده گی های اجتماعی، بی توجهی به رفاه عمومی، بیکاری و مردم آزاری های بروکراتیک، به بهره برداری های تروریستی، به جلب و جذب به ویژه جوانان احساساتی مدد رسانیده و آنها را با شیادی و فریبکاری به قربانگاه ها میفرستد. تروریسم گونه سالهای پسین که مرز پاکستان و افغانستان نمی شناسد، وجه مشترک خویش را تنها از لانه اصلی القاعده نمی گیرد؛ بلکه در اثر پیوند ها و علایق مشترک و موجود در منطقه، به سوی هماهنگی، همیاری و همکاری هایی بیشتری ره پیموده که درد سر آفرینی بیشتر آن را نیز تضمین تواند کرد. یکی از اسباب رشد این گونه تروریسم، خدمات ناشفافی است که ایالات متحده امریکا انجام داده و میدهد. حملات نظامی بی محابا و غیرمسئولانه که با رها سبب مرگ اندوه بار بیگناهان شده است، بذر نفرت در دل های ناراضیان را کشته و لقمه مساعدی را در دسترس شکارچیان تروریست برای جذب ناراضیان تشکیل داده است.

سیاست های نا روشن و پهلودار، که به صورت های تهدید آمیز و نظامی و ازسوی دیگر با همنوایی و تماس ها و روابط پنهانی و علنی با حلقات وابسته به تروریسم منطقه، چهره نموده اند، به رشد و توان بیشتر عملکرد تروریستی و طرح مطالبات سیاسی و فزون خواهی تمام شده است.

جدی ۱۳۵۹

مصیبت انتحاری

جامعه ما سالهاست که با مقولات و مفاهیم و نام های گوناگون مصیبت آورآشنایی یافته است. اکنون نام عمل انتحاری به آنها افزوده شده است.

عمل انتحاری- سیاسی، که دربرخی از کشورهای جهان وبه ویژه درشرق میانه نمونه هایی را برجای نهاده است، چندیست که در افغانستان با غم انگیزی و نفرت زایی دوره می کند. سوکمندانه این عمل درهفته های آخر، در نقطه بالاتری رسید.

حملات در کابل بانک (شعبه جلال آباد)، درارغنداب، درسپین بولدک، در شهر قندهار، در فاریاب و در کابل؛ موید ادعای سیرقوس صعودی آن اند.

از روی سن و سال انتحار کنندگان تروریست معلوم می شود که نوجوانان و جوانان بی عقلی هستند، که بوسیله شبکه های تروریستی منطقه در معرض سوء استفاده قرار گرفته اند. به آن جوانان تلقین می کنند، که شما مسلمان هستید. شما در جنگ و جهاد با کفار، پس از قربانی نمودن خود و کشتار آنها، به جنت می روید. به این ترتیب سران شبکه های تروریستی، به عنوان فروشندگان برگه های کاروان جنت!، با سوء استفاده از جوانان کم عقل، بیشرمانه ترین اعمال فاجعه آور را به نمایش می گذارند.

جالب است که رهبران اعمال انسان کشی، این جوانان را به جاهای برای انتحار میفرستند که در بسا موارد محل تجمع مردمان غیرنظامی است. از ۲۴۰۰ انسانی که سال پیش در اثر چنین عملیات مشابه در افغانستان کشته شده اند، اکثر شان، غیرنظامی، زنان و کودکان و مردانی بوده اند، که برای رفع نیازهای روزمره ویا دریافت، لقمه نانی به بیرون منزل زفته اند. انسان کشی چند هفته پسین، در جاهایی که از آنها نام بردیم، در بانک، در اجتماعی که مسابقات بزکشی را می دیدند، در فروشگاه ها، در ایستگاه موترها... همه نشان میدهند، که سران شبکه های تروریستی، به آسانی اجرای تصمیم و به مرگ تعداد بیشتری اندیشند. انتخاب غیرنظامیان و محل های که اجتماع بیشتر جمع شده اند، به پندار سران آنها، بازتاب بیشتر خواهد داشت و منظور ایجاد رعب و ترس تروریستی را کمک می نماید!

سزاوار یادآوری است، که محکومیت اعمال تروریستی - انتحاری ازین جهت نیست که غیرنظامیان را انتخاب می کند. در کل اتخاذ چنین شیوه در افغانستان نکوهیده و جاهلانه و ضد انسانی است.

این اعمال در اوضاعی به گسترش رسیده است، که مردم افغانستان هنوز با بقایای ماین های زمان تجاوز شوروی دست و گریبان می باشند. ماین های برجای مانده از آن دوران و سالهای بعدی هنگام جنگهای تنظیمی؛ بیگناهان بیشماری را، به هلاکت میرساند. مانند کشته شدن اطفال وزنانی که هفته پیش درخوست جان خود را از دست دادند.

این اعمال موازی با حملات راکتی؛ مانند اثابت سه راکت در شهر کابل، و کشتارهای مامورین و کارمندان دولتی، فضای ترساننده و نا امنی را به وجود آورده است. این اعمال در اوضاعی روبه گسترش نهاده است که نیروهای نظامی خارجی در افغانستان، با اعمال غیر مسئولانه، ده ها بار مردمان بیشماری را به قتل رسانیده اند.

این اعمال تنها در افغانستان مصیبت نیافریده اند. چند سال است که مصیبت های مشابه در پاکستان نیز با همان مشابَهت های توجیهی برگه فروشانی که جوانان را به بهشت می فرستد، دل ها را میازارد.

عمل انتحاری و ذهنیت حاکم رواج دهندگان آن را باید محکوم نمود. هیچ توجیهی برای سکوت و تایید شرمسارانه و سکوت آمیز آن نمی تواند پذیرفته شود. آنانی که به جای محکومیت اعمال انتحاری به عنوان یکی از اشکال تروریسم، راه تمکین و سازش و عقب نشینی را با آن پیشه کرده اند، معامله گرانی هستند که از ته دل با رهبران شبکه های تروریستی پیوند های بیشماری دارند. رونق کار آنها و معاملاتی که در پشت جریان دارد، تصویر دورنمای دولت تروریستی در افغانستان تواند بود.

عملیات انتحاری سالهای اخیر، تروریسمی است که افغانستان و پاکستان؛ هر دو کشور، لانه های پرورش آن اند. اعمال تروریستی در افغانستان را نمی توان با خاستگاه پاکستانی معرفی نمود. همین طور تروریسم در پاکستان را نباید صادرات افغانستان گفت. مصیبتی است که دامنگیر هر دو کشور می باشد. شایسته است که با این مصیبت رزمید و در همه ابعاد آن را نکوهید.

تصویرهای شکنجه گران

سحرگاه ۱۴می، رسانه های جمعی از تجدید نظربارا ک اواما رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا درباره انتشار عکس های خبر دادند که حاکی از آزار و اذیت و شکنجه در چندین زندان است. در حالیکه سال پیش، اواما نه تنها جانبدار انتشار عکس هایی بود که نقض حقوق بشر را از طرف نظامیان و کارمندان امنیتی آمریکا نشان میداد؛ بلکه جانبداری وی از بستن زندان گوانتانامو، در جلب آرای برخی از مردم نیز مؤثر بود. و با آنکه پای فیصله دادگاهی را نیز در میان آورد و دادگاه به انتشار عکس ها رأی داد؛ اما با این دلیل که انتشار این عکس ها به "مشکلات نیروهای آمریکایی در عراق و افغانستان میافزاید... وفایده یی برای کسی ندارد"، تصمیم عدم انتشار آنها ابلاغ گردید.

هنگام ایجاد انگیزه برای بازشناسی این تجدید نظر و خط بطلان کشیدن به وعده های نخستین؛ نیازهای دریافت انگیزه را همراهی نمیکنند که در برخی موارد دگر، تحلیل و تفسیر وفاکت یابی های بیشتر در نظر میآیند. زیرا از نتایج معلوم سخن گفته شده است: از بروز واکنش های بیشتر و شدیدتر و از گرفتاری های فزاینده تری در افغانستان و عراق. و بدون گمان، از بازتاب گسترده تریشامدهای فضیحت باری که در حق مخالفین یا زندانیان صورت گرفته است.

چند سال پیش بود که انتشار خبرهای حاکی از آزار و شکنجه در زندانهای ابو غریب بغداد و بگرام افغانستان، در پهلوی انتشار خبرها از گونه های پیشامد با زندانیان گوانتانامو، یک باردگر، موجی از احساس ناراحتی، انزجار و نفرت را علیه مسؤولان ایالات متحده آمریکا بار آورد. در ایجاد آن موج، انتشار چند قطعه عکس مستند، نقش بسیار مهمی داشتند. رژیم بوش که با توسل به ادعای مبارزه با تروریستان، بریسا کج رفتارها، سرپوش می نهاد، چنان در معرض فشار قرار گرفت که با استفاده از رسم دیپلماسی معمول، متکبرترین وزیر دفاع خویش را وادار به استعفا نمود.

در پایان دیداری که هیأت های واری عکس ها، و در اطاق های در بسته داشتند، علاقمندان میتوانند دریابند که بازی یی با کرامت انسانی، (انسانی که مخالفت او تثبیت شده و یا نشده) و در واقع فجایع شرم انگیزی انجام یافته است. اینک، در پذیرش این انگیزه گمانی برجای نمی ماند که انتشار بقیه عکس ها که گفته شده است، بسیار اند، در باز آفرینی احساس آمیخته با نفرت ؛ آنهم در گستره های بیشتری متصور میتواند باشد. اینجا در برابر نظر ما، پای هراس از سوءاستفاده های تبلیغاتی آدمکشان جاهل القاعده یی و تحریک اسلامی طالبان، نشانی ندارد. همان ملحوظی که برای مقامات امریکایی در محاسبه قرار میگیرد.

اینجا سخن از احترام به کرامت انسانها مطرح است. درینصورت نمیشود گفت که امریکایی ها خوب میکنند که به اعضای تحریک اسلامی طالبان و القاعده هرگونه شکنجه و آزاری میرسانند! نه! رعایت حقوق بشر و منع آزار و شکنجه مهم است.

نهادهینه نمودن موضع دفاع از حقوق انسانها، اشکال و شیوه هایی از رفتار غیر انسانی را از هر جا و در برابر هر کسی که باشد، مستوجب سرزنش میدانند. برای سرزنش و محکومیت شیوه های غیر انسانی، بسیار خوب است که آن

عکس ها منتشر شوند. تادر نتیجه بدون هراس از سوءاستفاده و بهره برداری های طالبان پاکستان و افغانستان و بقیه مخالفین امریکا، انتشار عکس ها و دیدار صحنه های شرم انگیز، درس عبرتی شود برای آن کشور و فراگیری درسی برای نسل شاید پس از او با ما.

در تداوم مکث به این موضوع، به یکی از عوامل دیگر نابکاری ها در مبارزه با تروریسم خواهیم رسید. پیشامدهای غیر انسانی با آدمکشان و با انسان های که هویت واقعی سیاسی ایشان روشن نبوده و یا دقیق شده است که با حلقه های تروریستی در ارتباط نبوده اند، بی سرنوشتی یک عده دیگر در زندانها، در گسترش سفره تروریست ها بی تأثیر نبوده است. انانی که سالیان متمادی مردم افغانستان را در آتش بلیه بزرگ خویش شکنجه نمودند، کوشیده و خواهند کوشید در پشت نشان دا دن عکسها و محکومیت این راه و روش نیروهای امریکایی آدمکشی های خویش را از نظر بدور نگه دارند! اما جامعه ما به ندیدن روی شکنجه و شکنجه گران نیاز دارد. جامعه ما به رعایت حقوق بشر نیاز دارد. همان حقوقی که یا کمتر از آن سخن گفته شد و یا بدلیل رواج زمان و مود روز بگونه تفنن آمیز و در زبان چند تن گردیده است.

جامعه مخالف رفتار های ضد کرامت انسانی به این جسارت نیز نیاز دارند که مهر سکوت و مصلحت را از زبان و قلم بردارند. درست است که تنی چند از مدعیان دفاع از کرامت انسانی بدلیل چشمداشت به کرسی های دولتی، لب از ابراز حقایق فرومی بندند؛ چه بسا با تمام خفت و خواری، به استقبال کارکردهای ظالمانه در حق مردم خویش میشوند، اما کار آنانی که ندای وجدان سالم و وارستگی را سایه وار بر خویش دارند، با آنها جداست.

ازین موضع است که باید آنچه را که بصورت بی وقفه و جفا آمیز طایرات نظامی امریکا انجام میدهند به نکوهش گرفت. خون کودکان و زنان و مردان

بیگناهی که در بمباردهاها هفتۀ پیش در فراه ریخت، خونی که بارهای دیگر در چند نقطۀ کشور ریخته است، پیوند ناگسستی با آن بی پروایی های غرور آمیزی دارد که بارها سرزده و به حال مردم ما زیانبار تمام شده است. اگر مقامات ایالات متحده آمریکا، با هر اسندگی از تشدید امواج نفرت، سعی میکنند، جلوانتشار عکس ها را بگیرند، به آنها و سرزنش ما مربوط است. مگر آیا میشود جلوبازتاب ده ها رویداد زنده و دارنده صدها گواه صحنه هایی را گرفت که گوشۀ دیگری از همان بی احترامی نسبت به انسانهاست؟.

امروز در کشور ما، نه از زبان مخالفین آمریکا؛ بلکه از زبان مردمی که گم شدن طالبان را به دعامی خواستند؛ بی مبالاتی ها و بمباردهاها ناشیانه آمریکایی ها، شنیده میشود. همان مردم از نقض حقوق بشر در زندانهای افغانستان نیز سخن ها دارند. از مردم آزاری و رشوت ستانی، خویشاوند پرستی و دورغ گویی و وعده دا دن های فریبده آگاهی دارند. چشم های آنها کمره های عکاسی ست و سینه های شان دفترچه های از رویدادهای ناگوار و طاقت سوزی که دیده اند. آیا این عکس ها رانیز در کشور ما سانسور توانند کرد؟

دیروزها، صحنه های شکنجه و آزار زندانیان دهمزنگ را عکسبرداری نکرده اند. شکنجه های که زندانیان در صدارت و پلچرخی و... دیده اند، با عکس ها در جراید انتشار نیافته اند؛ اما دفترچه زمانه در سینه خویش سند و دیوانی از آنها دارد. بهتر آنست که مسؤولان امور و زندانیان های کشور ما نیز ازین گذشته ها و رویدادهای پسین آمریکایی ها بیاموزند.

به بهانه روز جهانی صلح

در کنار روزهایی چون روز کارگر، روز زن، روز طفل . . .؛ از چندین سال به اینسو، بیست و یک سپتامبر، روز جهانی صلح نام گرفته است. گرچه ممکن است، ذهنیت ها و مواضع خوی گرفته باخسونت و جنگجویی و سازمان دادن امور مردم با تفنگ، پذیرش آن را بر نتابند؛ اما از جهات تجارب دیده شده بشریت، میتوان بر ضرورت دستیابی، حفاظت و بستر خوب آن برای رشد و تعالی انسان و جامعه تأکید نمود.

این ضرورت دستیابی به صلح، بویژه برای کشورهایی فزونتر از همه مطرح میگردد که زیرپاشنه جنگهای متمادی و ویرانگر خورد و خمیر شده و بسیاری از داشته های خویش را از دست داده اند. درین میان سخن از صلح نه تنها برای مردم ما بلکه از طرف بسیاری از کشورهای جهان نیز برای افغانستان نیز حضور میابد. زیرا از چند دهه به اینسو، هم مردم کشور ما با جنگ و آثار جنگزا، خسونت آمیز و تباہی آور آن روبرو بوده اند؛ و هم مداخله کشورهای خارجی به تنش های جنگی و مشکلات مردم آنها انجامیده است.

این چنین است که آرزوی پایان یابی جنگ و دیدن روی چهره صلح با انگیزه ها و مواضع مختلف در وطن ما و در کشورهای دخیل در جنگ کنونی مطرح است. اما پیش از طرح چنین آرزوی باید گفت که پایان دادن به جنگ، مستلزم تشخیص و شناخت عوامل جنگ است.

با نگرشی به خواستگاه ها و سیر پدید آیی جنگهای چندین ساله، به دوجانب یکی داخلی و دیگری عامل خارجی آن روبرو میشویم. در جانب داخلی، در کوتاه ترین سخن درین نبشته، خواستگاه جنگ جویی راناشی از بیگانگی با فرهنگ تحمل و مدارا میایم. اگر دولتی دست به سرکوب های خونین و همه ابزار جنگی و خشونت آمیز برده است؛ اگر نیروی و نیروهای مقابل دولتی، به سوی فعالیت های خشم آلود متوسل شده اند، اگر نیروهای مخالف دولت میان خود جنگیده اند؛ حامل گونه یی از شیوه های سنتی - استبدادی با منظور تحمیل خویش برای حل مسایل بوده اند. دردمندانه که وضعیت سیاسی - فرهنگی جامعه ما چنان بوده است که از حل مسایل در بسا موارد، تکیه بر جنگ و تصرف قدرت با زور و خشم و خونریزی درک شده است.

جانب دومی در نیازهای کشورهای منطقه و یا کشورهای چون اتحاد شوروی از میان رفته و ایالات متحده آمریکا چهره نموده است. نیاز این کشورها، تشدید و توسیع جنگ و خونریزی را با صدور سلاح و مهمات همراه داشته است. و هرباری که خواستگاه رهبردی عامل دومی به شکست و بحران و بن بستی روبرو شده است، گریزگاه خویش را در صلح جویی بسته اند. در آن صلح جویی هایی که معامله گری بمنظور نجات از بحران و خسارات و هزینه های بیشتر در آن منظور بوده است. با بیرون شدن نقش آشکارای این عامل، اجزای داخلی با تغذیه از فرهنگ جنگ طلبانه و بی احترامی به همدیگر جنگ را ادامه داده اند. این حدیث شناخته شده از رویدادهایی است که مردم ما دیده اند.

اکنون خواستگاه داخلی جنگ افروزی تعبیری ندیده است. غفلت بزرگ است اگر با دیدن رهبران بسا احزاب جنگ خوی در کنار هم، نتیجه بگیریم که فرهنگ دموکراتیک و تحمل آمیز با دیگر اندیش در کشور ما، حتا حد اقل در میان این اجزای ه یافته است. اگر اندکی هم از ناباوری خویش بکاهیم و بپذیریم که برخی ها از راه و رسم خشونت آمیز و جنگ اندیشانه دوری اختیار نموده اند، و در صورتی که چنین تحولی ایجاد شده باشد، زهی سعادت.

اما با نظر داشت واقعیت های چند سال اخیر حقیقت این است که، نیازهای رهبردی ایالات متحده آمریکا در منطقه، ماشین جنگی و کار ابزارهای وسیعی را وارد میدان کرد. و این نیاز که یک درجن حزب و تنظیم را با زور سر جای شان نشانده؛ نه تنها ذهنیت و خوی و عادات آنها را؛ بلکه طالب زخمی و از دست داده قدرت را نیز از میدان جنگ نبرداشته است. به این ترتیب اگر از یکسوا فغانستان را خشونت های جهالت آمیز تروریستی طالبان میازارد، آن ذهنیت های خشونت بار و جنگ خوی و جای داشته در فکر و اندیشه خشک بسیاری از رهبران نیزهیزی است که همواره برای شعله ور شدن جنگ مساعدت میکنند.

مکن است کشورهای غربی و ایالات متحده آمریکا طی معامله و توافقی با طالبان به صلحی برسند. اما برای مردم افغانستان نمیتواند مزده دهنده صلح باشد. زیرا پایان جنگ طالب و هم اندیشان با آمریکا و متحدین اش، به معنی تأمین و برقراری صلح نیست. طالب نه تنها یگانه نیروی جنگزا و خشونت خوی نیست، بلکه اندیشه و فکر و برنامه تحمیل او بر دیگران گران و ناتحمل میاید. طالبان و همه نیروهایی که با اندیشه ها و کارکردهای سیاسی انحصاری - تحمیلی مجهز و مسلح هستند، بدلیل بیگانگی با ارزش های والایی که حقوق بشر و کرامت انسانی میخواهد، جنگی را علیه مردم افغانستان دنبال

کرده و اوضاع جنگی را تداوم می بخشند. ارزشهای که چنین نیروها دارند ضامن جنگ است نه صلح.

هنگامی که آثار ویرانگرانه جنگ و بازداشتن جامعه را از سیر رشد آن مینگریم، پیداست که به استقبال، صلح و اوضاع و احوال صلح آمیز میرویم و به راه های پایان یابی آن میندیشیم. امروز رئیس کلی پاره یی از آرزوها که واقعیت ها را در نظر گرفته و میتواند برای تحقق اوضاع صلح آمیز کشور ما ضمانتی باشند، اینها اند:

ریشه کن نمودن اندیشه های برتری جویی سیاسی، قومی، مذهبی و زورگویی های تحقیر آمیز و تشنج آمیز و ارایه برنامه تحمل آمیز سیاسی.

جامعه یی که بیش از همه به مشارکت اجزا نیاز دارد، اما در عمل شکسته و ریخته است، جامعه یی که بگونه بی مانندی معرف فرهنگ تقلب، دزدی، انتحار، انسان ربایی، تجاوز به مال و جان و ناموس مردم و کشت و زرع و قاچاق مواد مخدره و تعصبات گوناگون شده است، کابوس فقر و تنگدستی در آن پیداد میکند، برای بیرون رفت از این اوضاع غمبار به دستیابی به ارزشها و صلحی نیاز دارد که نظام آن را افزون بر حق خود ارادیت، دموکراسی تمثیل نماید.

چقدر تأسف بار است که با وجود نیاز های مردم ما به صلح، حلقهات کینه جوویی مسؤولیت در کنار گروههای تروریستی و دهشت افکن، با استفاده از امکاناتی که کرسی های دولتی برای ایشان فراهم نموده است، برای تشدید و توسیع جنگ تدارک دیده به پخش سلاح مشغول هستند.

ناگفته پیداست که اکثریت بزرگ مردم ما با وجود نداشتن سواد و شعور سیاسی، اما بدلیل لمس مضار جنگها و خونریزی های آن؛ این درس را فرا گرفته اند که در فضای نبود جنگ می توانند زندگی خویش را بخوبی پیش

ببرند. به این دلیل نیز صلحجو هستند نه جنگ طلب. با توجه به این زمینه ها به سوی دیگر به جانب امکانات تحقق صلح میتوان خوشبین بود. اما گمانی نیست که برای رسیدن به این مأمول سالهای دشوار و طولانی را باید پشت سر بگذارند؛ و فرهنگیان و اندیشمندان وارسته و روشنگردین راستا باید وظایف جدی تری را انجام دهند. وظایفی که نقد و محکومیت شیوه های خشونت بار دیده شده و جاری در مرکز آن باشد.

ناراحت کننده و واکنش انگیز جنگ را در چشم انداز می گذاشت. هرروزی که زمینه جهت حل مسالمت آمیز و بدون توسل به جنگ مساعدتر می گردید، مواضع امریکا نشاندار آن بود که به هر قیمتی جنگ می خواهد. ازین رو ادعاهای پیشین در مورد دولت صدام حسین در عراق مبنی بر همکاری با القاعده، داشتن سلاح کیمیاوی، زهردار و کشنده جمعی، ظلم و ستم در حق مردم عراق، تمسکی قانونی مطلق فیصله های موسسه ملل متحد در اختیار امریکا نمی گذاشت.

پس انگیزه اصلی که از نیازهای عمده اقتصادی و استراتژیک و "نظام نوین" جهانی در چهار چوب نیاز آقایی یکه تازانه در جهان بر می خیزد، آشکارا می گردید. پیش از آنکه به دنبال موضوع و مکث برانگیزه های اصلی جنگ که از جانب امریکا اجتناب ناپذیر بود، برویم، نگاهی کوتاه به واکنش های متنوع ماههای پسین بیاندازیم. واکنش هایی که معرف سطح رشد سیاسی، فرهنگی انسان ها در سدهء بیست و یکم است و در بُعد صف آراییی های دول مؤثر در رویدادهای جهان، پرده از رخ سیر حرکت جدیدی بر خواهد داشت.

نخستین نارضایتی از بروز جنگ ناشی از حمله امریکا که در ماه های پیش احتمالی تلقی می شد، در کشورهای اروپایی و ایالات متحده و چند کشور دیگر در تظاهرات گسترده و ابلاغیه های ضد جنگ انعکاس داشت. مبتکران این فعالیت ها با تاکید بر جوانب ویرانگرانه و معایبی که جنگ ها بر زندگی انسانها تحمیل می کنند، با فراگیری از درس هایی که جنگ های منفعت جویانه و تجاوزی بجا نهاده اند، به حمله امریکا هوشدار داده، علیه آن به مخالفت همراه با استدلال و توسل به معیار های انسان های متمدن شدند.

واکنش در شرق میانه و کشورهای اسلامی به دلیل برداشت های عینی تاریخی و سیاسی و مشاهدهء مواضع و عملکرد ایالات متحده امریکا و

به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند!

این نبشته را چند سال پیش برای انجمن فرهنگی افغانهای شهر هامبورگ تهیه نموده بودم. اکنون از آن به عنوان مقدمه یی در دیدار با رویداد های مصیبت آمیز پسین منطقه می بینیم

در ماه های پسین، گذشت هر روزی به انتظار جهانیان بیش از پیش می افزود تا دریابند که بالاخره ایالات متحده امریکا چه تصمیمی را در برابر دولت عراق اتخاذ خواهد کرد. برخی از صاحب نظران از همان بدو ابلاغ امریکا و مبنی بر مقابله قاطع با "محور شرارت" که عراق نخستین نشانه و هدف آن بود، برین باور بودند که امریکا دست به حمله نظامی می زند. گویا سران دولت عراق نیز تردیدی به خویش راه نداده بودند که امریکا به عراق حمله می کند.

انتظار جهانیان را که امیدی برخاسته از راه های جلوگیری از جنگ نیز همراهی می کرد، دولت عراق با اجازه مجدد هیأت جستجوگر سلاح های کیمیاوی و نابود کننده جمعی افزایش داد. اما تدارکات نظامی، موضعگیری کلی، سیاسی و نظامی ایالات متحده امریکا همراه با ایجاد وضع روانی

اسرائیل از طرف اکثریت عظیم مردمان آن دیار و دول مخالف مشهود بود. فقط دولی از کشورهای عربی جاده صاف کن حمله بودند که در وابستگی و فقدان استدلال شهرت دارند.

چندین کشور اروپایی و منجمله با نفوذترین ها مانند المان و فرانسه با تأسی از دو عامل به مخالفت برخاستند. نخست، تشخیص انگیزه های انحصاری - اقتصادی چپاول منابع نفتی عراق از سوی امریکا. می دانیم که با پایان کار هیأت جستجوگر ملل متحد، احتمال پایان یافتن تعزیرات اقتصادی علیه عراق محلی از تردید نداشت. در آن صورت دولت عراق صدور نفت را با استقلال و در چهارچوب قیمت های تعیین شده «اوپک» به طرف های قرارداد به فروش می رسانند. در این طرف های معامله، فرانسه، المان، روسیه و چند کشور دیگر اروپایی همواره وجود داشته اند. دول مخالف حمله امریکا که به هم خوردن میزان دریافت نفت و اشکالات جدید ناشی از انحصار کمپنی های امریکایی و عواقب متنوع اقتصادی، سیاسی آن را می دانستند، چاره یی جز ابراز نارضایتی نداشتند.

عامل دیگری که در واقع به کمک انگیزه نخستین شتافت و مورد بهره برداری قرار گرفت، وجود روحیات بسیار گسترده، ضد جنگ در میان مردمان این کشورها بود.

موضعگیری های جهانی، صف بندی های جدید، موفقیت صدام حسین در موقفی که مبتنی بود بر کرنش در برابر فیصله های ملل متحد به عقب نشینی های روزمره که خشی ساختن ادعاهای امریکا و بریتانیا را در پی داشت، تحقق نیات اصلی جنگ را نخست به بن بست و سپس در نجات آن با توسل به جنگ نشان داد.

انتظار جهانیان پایان یافت. امریکا ملل متحد را به دو پیسه نخرید. به مخالفت ها اعتنا نکرد. متحدین همیشگی و ملل متحد را توهین کرد. مظاهرات صدها هزار انسان را علیه جنگ نادیده گرفت و در کمال بی اعتنائی به دیگران حمله به عراق را در سحرگاه خونین ۲۰ مارچ آغاز کرد.

دیدیم که ادعاها مبنی بر داشتن سلاح کیمیاوی و کشنده هماری با القاعده و غیره، جایی برای تمسک به جنگی که از راه ملل متحد و به اصطلاح با مشروعیت آن آغاز گردید، منتفی گردید. پس اگر انگیزه را سلاح کشنده و ظلم و ستم دیکتاتوری صدام حسین تشکیل می داد. زیرا در جهان صدها میلیون انسان از شر دیکتاتورها و دیکتاتوری ها ظاهراً دموکراسی ماب در رنج و عذاب به سر می برند.

سلاح های کیمیاوی و کشنده جمعی در حالی که از دست رژیم صدام حسین بیرون شده است، و دیگر آن امکان پیش را که خلقی را به جنگ خون کشید در اختیار رژیم وی نبود، ده ها کشور جهان از داشتن آن بهره مند هستند. ظلم و ستم، نقض حقوق بشر در بسیاری از کشورهای جهان و منجمله کشورهای عربی و از همه حتا بیشتر در کشورهای دوست امریکا بیداد می کند. آشکارا ترین بیداد سدهء حاضر را رژیم اسرائیل در حق مردم فلسطین اعمال می کند. چرا در آنجا از کوچکترین اعتراض در برابر آن رژیم که بارها فیصله های شورای امنیت را نقص کرده است، خبری نیست؟

با این گفته باید افزود که رژیم صدام حسین همه انواع و اشکال بی عدالتی و تبعیض را داشت. اما انگیزهء جنگ را دسترسی به ذخایر نفتی از کشور تشکیل می دهد که بسیاری از کشورهای جهان از آن محروم هستند. برعلاوه سیاست همیشگی رژیم صدام حسین که مخالفت با اسرائیل بود، با هماهنگی طرح نظم نو جهانی در شرق میانه، در تضاد بود. می دانیم که

جانب سیاست شرق میانه یی امریکا، پس از پیدایش چوچه نازپرورده اسرائیل و جا دادن آن در قلب کشورهای عربی، پشتیبانی بیدریغ از اسرائیل را نماینده گی نموده است.

در حالی که دولت دست نشانده بعدی در عراق مسلماً از سیاست تمکین در برابر اسرائیل نماینده گی می کند، هجوم موج براندازی دست از سر سایر کشور های مخالف مانند سوریه و ایران دور نخواهد کرد.

بهره گیری از عامل اقتصادی و ذخایر نفتی عراق، حربه علیه کشورهای نیز خواهد بود که در صف بندی های اخیر طرفداران جنگ و مخالفین از مشخص شدند. کشورهای فرانسه، آلمان و روسیه با حفظ دولت ها و سیاست ماه های اخیر بیشتر در معرض این تهدیدات کمپنی های نفتی دست یافته در عراق قرار خواهند داشت. ریچارد پرلی R. Perle متخصص امور دفاعی امریکا در این زمینه گفت: « بسیار محتمل است که قراردادهای پیشین شرکت های روسیه با عراق فسخ و از اعتبار ساقط گردند.»

(Ham. AB. , ۲۲ Apr.) دست یابی امریکا به عمده ترین ذخایر نفتی جهان، امکانات گسترده یی اقتصادی را به منظور تحقق نظم نوجوانی، و سرکرده گی امریکا در اختیار آن کشور می گذارد. این جنگ باید بیگناهان بسیاری را به قربانگاه می فرستاد.

فیر هر مرمی، اگر مژده افزایش بعدی کار خانه های سلاح سازی و بشارتی برای رونق سرمایه و فرورفتن دالر در جیب جنگ خواهان است (مانند چینی، رامسفلد، رییس...) تحمیل مصایب بیشمار آن در حق مردم عراق، مردمی که بیش از یک دهه فشار طاقت فرسای تعزیرات اقتصادی را نیز بردوش داشتند، سنگینی می کند. ویرانی حاصله از جنگ، دستاوردهای

زحمات مردم عراق را به هدر داده، طرح بازسازی را با رونق یابی شرکت های خارجی معرفی می کند.

این جنگ که از نقطه نظر منافع کمپنی های بزرگ نفتی، تسلیحاتی و سیاست مداران بی اعتنا به تمامیت ارضی و حقوق بشر، منافع عاید حال آنها خواهد کرد، ابعاد گسترده تر پیامدهایی را در قبال خواهد داشت.

دور کردن رژیم صدام حسین که به ظلم و ستم مانند سایر دیکتاتور های موجود و حاکم در بسا از کشورهای جهان شهرت داشت، با این انگیره های دیده شده، دردی از دردهای مردم عراق رامداوا نخواهد کرد. ادعای خشکانیدن لانه های تروریسم با این سیاست و شیوه ها که معرف تروریسم دولتی است و در شرق میانه اسرائیل با گستاخی از آن نماینده گی می کند، نه تنها ادعای پوچ است، بلکه در تشدید خشونت و تداوم تروریسم منتج خواهد شد.

اکتبر ۲۰۰۶

حمله اسرائیل به لبنان و فلسطین تشدید بحران برای حامد کرزی

از چند هفته بدینسو، تیغ خشم آلود و جنگجویانه اسرائیل در درگاه سوخته و خونین انسانهای بیگناه، کاشته های فصل خونین دیگری را خرمین میکند.

آری، نازپرورده یی که طلوع خونین اش با هزار و یک مصیبت و بیرحمی همراه بود، گذشته از تداوم بی وقفه سیاست نا آشنا با صلح و تفاهم، هر چند باری، جهانیان را با ایجاد غم انگیز ترین حوادث در شرقمیان به ابراز واکنش بر می انگیزاند. اما این واکنش ها الزاما، تبارز یگانه از احساس انسانها و دولت ها و نهاد های جهانی نبوده و نیستند. از واکنشهای رفع عطش تشنگی جنگ طلبانه گروه های پرورش یافته با فرهنگ تجاوز و بیرحمی که آرزوهای خویش را با حادثه آفرینی های خونین متحقق می یابند، تا محکومیت این سیاست جنگ جویی در داخل اسرائیل؛ از توسل به سلاح نکوهیده و نامعقول اختطاف و قتل یهودیان تا درخواست های بیرنگ و اخلاقی سرمشنی ملل متحد، از گونه های مختلف کجدار و مریز دیپلماتیک را در آن نشانی میتوان کرد.

بدون تردید، از میان واکنشهای که جهانیان متعاقب حادثه آفرینی های خونین اسرائیل بدانها می نگرند، اتخاذ موضع ایالات متحده امریکا و همیارانش، علی رغم هرگونه کاربرد ظرافت های سیاسی، به عنوان سیاست تشویقی و دفاعی مواضع اسرائیل بیش از هر سیاست دیگری جای سرزنش می یابد.

دفاع و پشتیبانی از سیاست های غلط اسرائیل از جانب امریکا آنقدر وضاحت دارد و در حدودی مدارک و اسناد و پذیرش آن در جهان جا افتاده است که از فرط وفور آنها، خویش را درینجا به اثبات ذوباده بی نیاز می یابیم. آنچه بیشتر توجه را به پیامد های این سیاست غلط و جاری معطوف میکند این نیز است که ادعای مبارزه با تروریسم از طرف امریکا ادعای است بی اساس و بوج. زیرا واقعیت های متعدد و منجمله واقعیت های سیاسی و تاریخی و جاری شرقی میانه نشان میدهد که امریکا در مساعد گردانیدن زمینه های رویش تروریسم نقش مهمی داشته است. گذشته ازینکه محکومیت تروردولتی و یا تروریسم دولتی در سیاست های ایالات متحده امریکا در برابر دولت های دوست آن کشور محلی از اعراب نداشته و ندارد، دفاع نامعقول و غلط و اشتباه آمیز از سیاست های تهاجمی و بیرحمانه اسرائیل، در سینه چند نسل از انسانهای فلسطینی و عربی و بقیه مردمان جهان، بذر نفرت و کینه توزی و مخالفت ها را در سطوح گوناگون کاشته است. امریکا با آن میزان از قدرت و توانمندی که بالای موسسه ملل متحد دارد، هر باری که خواسته است و منافع آن کشور متقاضی بوده است، تلاشهای عاجلی را سمت و سو داده، امادر برابر بیرحمی های آشکارای اسرائیل سپر دفاعی را اتخاذ کرده است.

در هفته های پیش خبرهای اختطاف چند تن از اتباع و نظامیان اسرائیل در نوار غزه و ودر جنوب لبنان از طرف مخالفین اسرائیل منتشر گردید. راه درست

و تفاهم آمیز این بوده و است که در زمینه تحقیقات صورت می‌گرفت. ملل متحد و سازمان کشورهای عربی و یا نهاد دیگری تشبثاتی را در زمینه روی دست می‌گرفتند تا هم سرنوشت گروگان‌ها و هم شرط و شروط گرونگانگیرها روشن شده و اوضاع در مسیر خونین و حتا می‌شود گفت وحشت آمیز سمت نمی‌یافت. اما برخلاف، آنچه اسرائیل بدان توسل جست، سیاستی است نا آشنا با فرهنگ تفاهم و صلح جویی. فرهنگی اخته شده با خونریزی، بیرحمی وزیر پای نهادن همه ارزشهای که ملل متحد مثلا در زمینه حق حاکمیت و ملی و تمامیت ارضی بدان مدعی است.

با توجه به آنچه جریان دارد، پرسیدنی است که:

آیا حضور چنین سیاستی، تناقض اشکار با ادعای مبارزه علیه تروریسم و ریشه کردن آن از جهان و افغانستان ندارد؟

آیا این سیاست غلط و در واقع سنتی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، تا حال در گسترش واکنشهای خونین شرق میانه و همبستگی برخی از نهادهای کشورهای آسیایی منتج نشده است؟

آیا همین سیاست غلط، عملا غذای تقویه و تحرک را گذشته از غذای تبلیغاتی در اختیار بن لادن‌های مختلف نمی‌گذارد؟

عقلانه آن است که مقامات افغانستان هنگام بررسی رشد فعالیت‌های القاعده و تحریک اسلامی طالبان، در پهلوی بقیه جوانب سیاست‌های اشتباه آمیز و غلط، به ریشه‌های اشتباه آمیز این سیاست نیز بنگرند تا دریابند که در بالای چسان خرمن آتش گرفته تقلائی نجات و بهبود از وضع بحرانی را دارند.

توسل به "امر بالمعروف..."،

نیز آقای حامد کرزی و حامیان او را کمک نمیکند.

بیش از یک ماه پیش، انتشار خبری مبنی بر تدارک افزایش محدودیت‌ها بر رسانه‌های گروهی و نشرات آنها، برای برخی از اهل مطبوعات نگران کننده بود، اما برای یک عده بی‌دیگر امر قابل پیشبینی و محتمل.

این احتمال را زمانی بهتر و بیشتر میتوان پذیرفت که به جوانب تفنی، زود گذر و نمایشی دموکراسی در افغانستان نیز عطف توجه صورت بگیرد. به ماهیت اصلی خواستگاه جمهوری ریاستی و اذهان قوی و مخالفت آمیز نیروهای ضد دموکراسی که برخی میراث بردار افکار و اعمال و ذهنیت‌های استبدادی پیشین خود نیز هستند، بیندیشیم.

از انتشار آن خبر و تکذیب همراه با دست و پاچگی آن از طرف مقامات مسول دولتی، دیری نگذشت که بار دیگر سلاح تهدید و تخویف "امر بالمعروف..." را که برای استفاده نگهداشته اند، بیرون آوردند.

ظاهرا پنداشته میشود که با توسل به بنیادهای دینی، دولت آقای کرزی به شکار گاه سیاسی میرود. اما با توجه به موجودیت اشکال متنوع سانسورهای عقیده و فکر و مضاری که از آن ناحیه مردم و کشور ما دیده اند، این قلم هیچ علاقه‌ی ندارد که بحث طرح کنونی "امر بالمعروف..." را در همان چارچوب انگیزه‌های ظاهری بپذیرد. در واقعیت امر، هر نیروی مخالف دموکراسی، هنگامی که می‌بیند، توان مهار کردن رشد فکری را در چارچوب لزوم دیدهای خویش ندارد، خطوط ممنوعه‌ی مورد نیاز را در حریم خویش برجسته می‌سازد. و این بنیادی است دیرینه و پیشینه که در حیات خویش در افغانستان، تنها شکل مورد بهره‌گیری کنونی آقای حامد کرزی را نشان ما نمیدهد، بلکه در صورت‌ها و چهره‌های مختلف سنت استبدادی و بنیادهای آن را به شمول چهره "دموکراتیک" آن به نمایش گذاشته است.

اگر بعدی از انگیزه سیاسی - مصلحتی نهفته در طرح کنونی، جلب طالبان و تحکیم مناسبات با گروه های طالب اندیش رانیز با خود داشته باشد، هیچ تغییری در نشان دادن خط سیر جمهوری ریاستی در مسیر توسل به ابزار اختناق و تداوم سنت استبدادی در جامعه ما، ایجاد نمی کند.

قابل یاد آوری است که بحران روبه تزاید کنونی محصول سیاست های غلط اجتماعی و اقتصادی نیز است. و این بحران را برداشتن گامهای به سوی استفاده از ابزار اختناق مددی نرسانیده و نخواهد رسانید. توسل به این ابزار از ماهیت اصلی و نیازهای رهبردی بهره گیری از افغانستان منشأ میگیرد. و این سیاست رهبردی و حاکم در افغانستان در ماهیت خویش، نه تنها دیموکراتیزه کردن جامعه را باز نمی تاباند بلکه محتاج شکل دادن نهاد های مقابل آن است. هر چند در ظاهر امر توسل به سلاح های بومی و مذهبی را کار خود افغانها و ویژه گیهای اداره امور خود آنها یاد کند، اما تردیدی نیست که همه اشکال اختناق آمیز را برای جوابگویی بدان نیاز اصلی، در اختیار خواهد گرفت.

در کنار این برداشت از انگیزه ها حتا اگر قابل بحث تواند باشد، گفتنی است که هیچ مانعی ایجاد نخواهد کرد که به "دموکرات" های که پرزه های ماشین "امر بالمعروف... اند، تاسف بیشتر ابراز کنیم.

((()))

فلسطین را می توانند به خاک و خون بکشند؛ فلسطین را میتوانند قطعه قطعه کنند. فلسطینی های مسکین و نادار و بی سرپناه را می توانند بکشند! رسانه های گروهی و دولت های وابسته و خاطر خواه اسرائیل را می توانند به همکاری و یا اتخاذ موقف خاموشانه نگهدارند، اما دشوار است وجدان هایی را که خفته نیستند به سکوت وادارند...

چندین روز است که خاک فلسطین به ویژه نوار غزه در معرض بی باکترین حملات هوایی نیروهای اسرائیل قرار دارد. ادعای ظاهری و توجیه رویکرد خونریزانه دولتمردان جنگ خوی اسرائیلی اینست که، راکت "حماس" (حرکت مقاومت جهاد اسلامی)، خاک اسرائیل را نشانه گرفته اند. در واقع مقامات اسرائیلی می خواهند بگویند که با این اقدامات خویش از آن عملیات جلوگیری به عمل میاوریم.

اما مسایل شرق میانه و مسئله محوری چند دهه پسین فلسطین بسیار نهفته تر از آن است که با این رویداد و ادعا ها بتوان به داوری آن نشست. هیچ تردیدی نیست که رهبری سازمان حماس از داشتن خرد و تعقل و برنامه های مبنی بر حل تشنج بیگانه است. اما وقتی به جریان شکل گیری آن در بستر جریانات فلسطین توجه می کنیم، نمی شود از عوامل حق تلفانه و خونریزی ها و مظالم اسرائیل در آن چشم پوشی نمود. همچنانکه بیروکراسی و استفاده های سوء الفتح در تمایل مردم فلسطین به حماس بی تأثیر نبود.

اما اعمال اسرائیل تنها متوجه راکت اندازی ها نبوده است. هنگامی که یاسر عرفات در پای تعهد نامه ۱۹۹۳ اوسلومهر تایید نهاد و بدان وفادار ماند، مگر این جنگ خویان بسیار خواه و خاک طلب اسرائیلی نبودند که همین حال کنونی را بر سر عرفات و الفتح و کلیه مردم دردمند فلسطین آوردند.

اینک شاهد صدها انسان بیگانه و نابودی منازل فلسطینیان هستیم. انجام همان اعمالی که مکونات اصلی سیاست غالب در جنگ طلبی های اسرائیل را تشکیل داده است. و با این دریافت است که تقبیح اسرائیل هیچگونه دفاع از حماس را با خود نداشته و نباید داشته باشد.

اینجا سخن از تداوم یک سیاست ظالمانه و حق تلفانه در میان است. سیاستی که تحقق خویش را در آن می بیند که سازمان های چون حماس را

رقیب خویش ببیند. تا بتواند سیاست غاصبانه و حق تلفانه دیرینه رادر جو مساعد منطقه یی وجهانی به پیش ببرد.

اینجا دفاع از انسانهای مظلومی درمیان است که نسل اندر نسل نشان توهین و تحقیر ورنج آوارگی و زخم های مظالم اسراییل را بر سینه وجین خویش حمل نموده اند. مینگریم که جنگ طلبان اسراییلی، زیر نام مبارزه با حماس و تضمین امنیت اسراییل، حد اقل امنیت جانی و مسکونی آنها رانیز تحمل نمی کند.

نباید فراموش نمود که حمله خونریزانه اسراییل، هیچ وقت، تنها پیامد ویرانگرانه چند روزه رابا خود نداشته و ندارد. آنگونه که نتایج رویداد های چند دهه نشان داده است، اعمال ظالمانه اسراییل و پشتیبانی بی دریغ ایالات متحده امریکا و متحد ینش از آن، در پیدایش و رشد و گسترش عکس العمل های با بار خشونت آمیز تا سرحد تروریسم کوری که مثال آن را درالقاعده بن لادن می بینیم، مؤثر بوده است.

وهمان توته های آگنده از نفرت اند که نه با اسراییل بلکه با مردم افغانستان ستیزیدند و آنها را زیر فشار طاقت سوز تروریسم خویش به پرتگاه ناتوانی و بیچارگی رسانیدند. اینست که می بینیم سیاست جنگجویانه اسراییل نه تنها انسان کشی و ویرانی را برای مردمان فلسطین با خود داشته و دارد بلکه، در شکل دهی و رشد تروریسم و استفاده های سؤ دولت های که خود مردم آزارند، اثر نهاده است.

به مناسبت بمباردانهای چند روزه هفته اخیر، کوتاه نگاهی از جریانات پیشینه را میاوریم. این نبشته با آنکه بیش از دوسال پیش تهیه گردیده است، در برداشت از سیاست ظالمانه حاکم بر اسراییل در قبال مردم فلسطین و بقیه ارزیابی هاتر دیدی در آن ایجاد نشده است

شما با من هم عقیده خواهید بود که کسب اطلاع از رویدادهای جاری و مشابه با پیشینه ها در یک مکان، زمینه مشغولیت ذهن در بُعد تاریخی آن جریانات رانیز فراهم می آورد.

آنچه هرروز در فلسطین اتفاق می افتد، از چنین مثال هاست. در فلسطین، همه روزه، ماتم میبارد. منازل و پناهگاه های خانواده های داغدار بر علاوه از ستمی که چند دهه است برایشان رفته است، در معرض بمباردمان و ویرانگری گستاخانه و شرم آمیز قرار دارد.

کودکان بی سرپناه و یتیم در جاده ها سرگردان هستند و جان می بخشند. بیمارستان ها، دفاتر و مؤسسات مربوط به دولت خودگردان فلسطین، در پیش چشم کمره های تلویزیونی، و خبرنگاران تخریب می شوند. ساختمان دیواری در داخل مناطق اشغالی ادامه دارد که منظورش تکه تکه کردن فلسطین، اشغال زمین های بیشتر و دشوار ساختن زنده گی بر فلسطینی هاست.

نیروهای اشغالگر اسراییلی با ساز و برگگی که از جدیدترین وسایل جنگی خبر میدهد، بدانجا به کشتار مشغول هستند. آری، نازپرورده و خنجر بدست خونریزی مظلومترین انسانها را می کشد و خانه ها و پناهگاه های شان را تخریب می کند، سرزمین فقیرترین انسان ها را می گیرد و مدعی است که علیه تروریسم و برای حفظ امنیت اسرائیل دست به این اعمال می زند!

از واکنش های جهانی کمتر خبری است. دولت های غربی، دلسوزی های شیطنت آمیزی دارند که نمکی بر زخم های فلسطینیان و سایر آزار دیده گان است. گویا در اتخاذ موضع مخالفت آمیز علیه بیدادگری های اسرائیل دست و پای دهن بسته یی دارند که دلیلش را

شما دانید و دیگران نیز دانند.

جهانیان و نهاد های مسؤول می دانند که قطعنامه های ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، قطعنامه ۲۴۷ سال ۱۹۶۷، و معاهده اسلوی سال ۱۹۹۳، چگونه برای اسرائیل حیثیت نوشتن بریخ و گذاشتن در آفتاب را داشت و آن ها را به سخریه گرفته است. با این همه شارون (صدر اعظم پیشین - اهود اولمرت در ادامه همان سیاست کوشیده است) که دستش به خونریزی های چنددهه پیشتر نیز رنگین است، فاتح شناخته می شود و نباید از تصور بدور داشت که درین هیاهوی و هنگامه سازی ها، وارونه کردن ارزشها و ناقص شدن ارزش یابی ها، جواز معتبر جهانی را نیز در مبارزه علیه تروریسم کمایی کند. هنگام شنیدن و دیدن خبرهای که از ابتکارات شارون ناشی میشود و مشاهده رویدادهای دل آزاری که در حق مظلومان فلسطین اعمال میگردد، دل آدمی می خواهد پیرسد که این رنج تاریخی شده و تراکم کرده و این ظلم و ستم و اشغالگری و بی تفاوتی و ترغیب و تشویق اسرائیل به قتل و ویرانی و اشغال سرزمین فلسطینی ها ره به کجا خواهد برد، ره به سوی پایان تشنجات و برقراری صلح و یا تشدید تشنج و خونریزی؟ برای تشخیص دورنما، ارزیابی سیاست های نهادینه شده و پیشین و سیاست های جاری پاسخ میدهد.

واقعیت این است که حکومت اسرائیل غاصبانه، تشنج آمیز و تشنج انگیز و فاقد طرح صلح خواهانه است. وحتا اگر حزب کارگر، چهره مصالح جویانه یی را در معاهده اسلوی سال ۱۹۹۳ نشان داد، حقایق و موضوعات مهمی را نادیده گرفت و یا حفظ و تداوم سیاست مبتنی بر وادار سازی فلسطینیان برای اخراج، ترس و هراس و داشتن آنها به عنوان انسان های مطیع و زیردست اسرائیل و قبول نکردن حق آزادی به جای مانند این سیاست ظالمانه و تبعیضی و اشغال سرزمین فلسطینی ها ادامه یافت.

یکی از اسباب لجام گسیختگی اسرائیل در آن است که ایالات متحده امریکا بهعنوان نیرومندترین کشور جهان، همواره از آن پشتیبانی بی

دریغ و بی محابا داشته و دارد. چنین سیاستی را پیران و کودکان فلسطینی و اعراب و جهانیان سخنران و نویسندگان یا لب بسته همه می دانند.

هنگام شنیدن و افتادن چشم به وقایع و رویداد های جاری در فلسطین این یادداشت پیشینه نیز به خاطر می آید:

«در ۹ آوریل ۱۹۴۸ عیسوی گروه ایرگون به رهبری مناخیم بیگن که بعدها نخست وزیر اسرائیل شد ۲۵۰ نفر از مرد و زن و کودک را در دهکده دیر یاسین نزدیک اورشلیم قتل عام میکند، رییس هیأت نمایندگی صلیب سرخ در آن زمان (ژاک ریت) چنین گزارش داده بود:

تقریباً ۴۰۰ نفر درین دهکده به سر می برده اند، که ۵۰ نفر شان نتوانستند بودند فرار کنند و بقیه را طبق نقشه و یا خودسری کشتار کرده اند. من این را از این جهت می نویسم که خود آن را به چشم دیده ام. و میدانم که این گروه (ایرگون) به شدت منضبط است و جز براساس دستوری که دریافت کرده عمل نمیکند. اعراب که به شدت ترسیده اند از خانه ها فرار میکنند و نزد خویشاوندان خود مأمنی می جویند. به این ترتیب است که سرانجام ۷۵۰ هزار از اعراب آواره شدند و تنها آرزوی شان این بود که به سرنوشت نهایی دیر یاسین گرفتار نیابند.»

پایان گزارش و (یادداشت) اسرائیلی ها ازین صحنه های کشتار و عکس های مفصل گرفته و آنها را در همه جای فلسطین پخش کردند. تا هرچه پیشتر اعراب بترسند. زیر عکس ها نوشته شده است: «اگر فرار نکنید بر شما نیز همین حالت خواهد آمد.» میناخین بیگن که این حمله را رهبری کرده معتقد است که ... نه فقط کشتار دیر یاسین مؤجه بود بلکه دولت اسرائیل بدون پیروزی دیریاسین نمی توانست برپا بماند. نقل از (presse franciase ef ۱۹۸۸ ONU Paris) [در سال ۱۹۴۷ مقاله فلسطین، سرفصل های تاریخی و اسناد زمینه های عینی و ذهنی انتقاضه، تراب حقشناس]

عملکرد کشتار امیز و ویرانگرانه اسرائیل آشکارا بوی تروریستی و ترورآفرینی دارد. شارون (واولمرت) با ماجراجویی های خویش آرزومند آنست تا جناح های ماجراجو، غیرواقع بین را که با چنان احساساتی آماده برای شهادت اند به مصاف بطلبد. با تشدید مخاصب، حضور تشنج و جنگ را در فلسطین به کمک طلبیده، دولت نوپایی را که بدنبال جانبازی های فلسطینی ها زیررهبری یاسر عرفات اندکی مجال تنفس یافت، در مرکز نابودی قرار داد.

تردیدی نیست که هنگام تقییح کلیت اشکال تروریستی نمی توان ریختن خون اسرائیلی های بیگانه را که قربانی راه و روش خشونت بار و احساساتی برخی از فلسطینی ها و از دست رفتن خود آن جوانان فلسطینی می شود، محکوم نکرد. اما جای پرسش خموشی در برابر اشغالگر و زمینه ساز این حرکات باقی می ماند.

پرسیدنی است که چرا موسسه ملل متحد در فلسطین نیروهای را برای جلوگیری از خونریزی و ویرانی نمی فرستند؟

چرا به آن نازپرورده خونریز که هیچ قطعنامه یی را که در آن اندکی سخن از سرزنش اسرائیل در میان باشد، نمی پذیرد و چرا پیشنهاد تعزیرات اقتصادی علیه اسرائیل مطرح نمی گردد؟

در حالی که آشکارا شده است که بخشی از کانون های مهم تنشجات و پرورشگاه خشونت های بسیار در شرق میانه بوده و یا سیاست ظالمانه اسرائیل پیوند دارد، چرا در تقییح تروریسم دولتی و جلوگیری آن اقدامی به عمل نمی آید؟

آیا جریانات شرق میانه برای موسسه ملل متحد و ادعا های آن آبرویی مانده است؟ صدام حسین که در ظلم و ستم او تردیدی نباید راه داد، با اشغال

عراق و پیشتر از آن محکوم میشود، مگر شارون در حق مردم رنجدیده فلسطین از به کاربرد کدام وسیله آزار و اذیت و شکنجه خود داری کرده و ایادست کم از صدام دارد؟

باوجودی که انعکاس اعمال ظالمانه اسرائیل در حق فلسطینی ها به اندازه یی است که حتا اخضر براهیمی مجری سیاست های امریکا در عراق با نگرانی می گوید که پرابلم های عراق با فلسطین پیوند دارد. نگرانی او از این ناحیه است که تشدید عملیات اسرائیل و افزون خواهی هایش گره های دیگری را در پیش روی این مجریان می گذارد اما هیچ نوع اقدامی که بتواند حداقل گوشمالی عملی را برای اسرائیل در قبال داشته باشد، مطرح نمیشود.

فلسطین را می توانند به خاک و خون بکشند فلسطین را میتوانند قطعه قطعه کنند. فلسطین های مسکین و نادار و بی سرپناه را می توانند بکشند، رسانه های گروهی و دولت های وابسته و خاطر خواه اسرائیل را می توانند به همکاری و یا اتخاذ موقف خاموشانه نگهدارند، اما دشوار است وجدان های را که خفته نیستند به سکوت وادارنمایند.

دارند گان این وجدان ها چه در گذشته وچه در شرایط کنونی که اسرائیل با استفاده از فضای موجود و میسر به افزون خواهی دیرینه مشغول است، نقش موثر در ایجاد تحرک برای همسویی با خواسته های برحق فلسطینیان دارند.

در پیوند با این موضوعات، این مطلب نیز شایان یادآوری است، آنانی که مدعی مبارزه با تروریسم اند اما در عمل با اتخاذ موقف دفاع از اسرائیل و یا موقف خاموشانه به مسائل فلسطین و جنایات روزه مره می بینند، باید بدانند که تروریسم را همه مانند آنها در گونه ناقص نمی شناسند. لازمه مبارزه علیه تروریسم، دیدن همه اشکال آنست.

آنانی که از حقوق بشر صحبت می کنند باید بدانند که وجدان های بیدار و نخفته درک شان از رعایت حقوق بشر همراه با محکومیت آن اعمالی نیز همراه است که اسرائیل علیه مردم دردمند فلسطین انجام میدهد. آنانی که از مبارزه با تروریسم سخن می گویند این را بدانند که لجبازی در دفاع از اعمال تروریستی دولتی و ظلم و ستم نیز زمینه ساز پیدایش و رشد تروریسم است. جریانات دل آزار چنین دهه نشان داده است که تشدید فعالیت های خشونت بار در شرق میانه، با تداوم سیاست های حاکم پیوند دارد. سیاست های ظالمانه در پیدایش و رشد انواع اعمال خشونت بار نقش مهم داشته است. اگر اعمال نا معقول و فاقد طرح سازنده، سیاسی از جانب برخی از گروه های فلسطینی نمی تواند مورد پذیرش باشد و دست بردن آنها به ریختن خون بیگناهان اسرائیلی و با حمل انگیزه تعصب یهود ستیزی محکوم است.

حل مسأله فلسطین به ، پایان یابی سیاست غاصبانه و تجاوزی، زورگوی حاکم در اسرائیل و گسست از سیاست های نامعقول و تشنج انگیز مانند حماس را می خواهد.

در شرایط کنونی ، آنچه مطرح است، باید اسرائیل دست از حملات هوایی بدارد. حملاتی که تدارک حملات زمینی را نیز با خود دارد.

اما اگر قرار باشد، خنجر دستی تا دندان مسلح برسینهء مردم شرق میانه بنشیند تا به تحقق اهداف اقتصادی کمک برساند و به ویژه ذخایر نفتی آنجا را محافظت کند، معلوم است که در مبارزه مدعیان علیه تروریسم، عنصر خشونت پروری و تشنج زایی برهنه تر خود را نشان می دهد.

جای سوال از مقامات دولت جمهوری اسلامی افغانستان نیز است : آیا مدعیان مبارزه با تروریسم در افغانستان، به این مهم اندیشیده اند؟ مگر تا حال دریافت شان نشده است که فعالیت های خشونت بار در طی عملیه پیدایش و

رشد، در میان مردم جوامعی که با شرق میانه و فلسطینی ها پیوند های دارند، از جریانات آنجا نیز تأثیر پذیرفته، و حتا گروه های که خود به انسان کشی و ویرانی مشغول بوده اند، از آن جریانات حاکم در شرق میانه برای خود غذای تبلیغاتی فراهم کرده اند.

آیا جناحی که با حاکمیت آقای کرزی معرفی می شود، در برابر اعمال و سیاست های خشونتبار و خشونت آور اسرائیل جسارت حداقل ابراز مخالفت را خواهند داشت؟

نبود موضعگیری مخالفت آمیز، و در عوض داشتن موقف دست و دهان فرو بسته به جریاناتی کمک می رساند که خود با اعمال ظالمانه اخته شده اند.

جولای ۲۰۰۶

پیشرفته‌ی تخنیک‌ی وبی بهره‌گی از احساس انسان، فرمان سوختن و ویران کردن و کشتن را انجام میدادند.

در نیویارک همه چیز برای آن قناعت بخش بود که جان انسانها رانجات داده بودند، اما برای خونریزیها در فلسطین، رضایت اسرائیل و هم‌نویان قدرتمند امریکایی و اروپایی و... آن به قناعت گاهی نمیرسد. مردمان آنجا را به خاک و خون میکشند، منازل را ویران میکنند تا "حماس" را سرچایش بنشانند! مگر آیا در روزگارانی که از "حماس" و راکت افگنی‌ها به سوی اسرائیل خبری نبود، نظامیان اشغال‌گرا اسرائیلی، آن سرزمین را با رنگ سرخ و خونین مردم آنجا نیالودند؟

در زمانی که کودکان سنگ و کلوخ بدست فلسطینی، در سرزمین خویش بنای مقاومت و فروش و فریاد انتفاضیه رانهاده بودند، سینه‌های شان را گلوله‌های داغ اسرائیلی مشبک نمی‌کرد.

در آنجا از سوی اسرائیلی‌ها، هدفی دنبال شده و میشود که مبتنی است بر تداوم غصب سرزمین‌های فلسطینیان و کشتار بیدریع رنج‌دیده‌گانی که چند دهه میشود با رنج زیسته‌اند. جنایات جاری، در ادامه تحقق همان اهداف رهبردی، برگی از دفترچه حق تلفی و غم آفرینی هاست.

اما در باختر زمین، انسانها را از تقبیح آن جنایت، دور نگه داشته‌اند. این سیاست غیر انسانی که از خواستگاه بی‌توجهی به حقوق حقه مردم فلسطین و هم‌نوایی با سیاست تجاوزگری و انسان‌کشی اسرائیل برخاسته است، کتله‌های وسیعی از انسانهای این جوامع را در آغوش پرورش گرفته است. ازینجاست که انسانها را با توجه به حق ایشان و کرامت انسانی آنها نمی‌بینند. بلکه با توجه به مصالح و منافع خویش بدانها می‌نگرند. در نتیجه چند هزار فلسطینی محروم و مظلوم که در اثر بمباردنها و بدلیل بیدوایی وبی

به یاد دردها و رنجهای مردم فلسطین

پس از چاشت روز پنجم، رسانه‌های سرتاسری امریکا خبری را پخش کردند که؛ ساعت ۱۵/۳۱ به وقت نیویارک، یک طیاره مسافربری، ناگزیر به فرود آمدن به روی آب شده است. تصویرها و خبرهای که از صحنه‌های هیجان‌آور نجات ۱۵۵ تن سرنشینان و کارکنان طیاره منتشر شد، برای بیننده‌گان احساس خوشی می‌افزاید.

شهردار نیویارک، پیلوت طیاره راقهرمان خواند و یکی از مسافران، نجات خویش را از مرگ، لزوم دید خدا و هوشیاری پیلوت طیاره خواند.

اینک دو روز است که در باره پیشامد برخورد پرنده‌گان با ماشین آن طیاره، موفقیت عملیه نجات و سرگذشت سرنشینان سخن می‌گویند. اما احساس خوشی و آرامشی که از عدم وقوع حادثه غم‌انگیز دست‌میداد، لحظات بعدتر با دیدارهای غم‌انگیز مردم فلسطین به پایان میرسد.

در آنسوی قاره امریکا و اروپا، طیاره‌های اسرائیلی، بر سر منازل مسکونی فلسطینیان همچنان مانند هفته‌های پیشین، بمب و آتش فرو می‌ریختند. چشمان بیننده‌گان بر آن اندکی از تصویرهای که انتشار یافته، خیره میشدند که چگونه پیلوت‌های طیاره‌های اسرائیلی، با استفاده از تمام امکانات

سرپناهی شباروزی جان داده ویا هزارانی که در معرض مرگ قرار دارند، مورد توجه قرار نمی گیرند.

نیروهای اسراییلی برای آنکه تلفات جانی نبینند، از بمباردمان کورویا با هدف مشخص نظامی استفاده کرده؛ ایجاد رعب و ترس را نیز در میان فلسطینیان گسترش میدهند. در حالیکه نتایج چنان بمباردمانها همیشه معلوم وجگرخراش است؛ و در حالیکه هرروز صدها تن دیگر به زخمی های تجاوز افزوده میشود، انسان جوامع باختر زمین در پرتو موفقیت آموزش های دوگانه نگری، برای آنان دل نمی سوزانند. زیرا این دل سوزی بیان حال واحساسی باید باشد که غم و اندوه را دریابد، مصایب و پیامد های جنایات را بشناسد و انسان را در مرکز توجه خود قرار بدهد. اما درین جوامع نزد اکثریت سیاستمداران و مردم متأثر از تلقیات آنها، انسانهای جوامع زیر فشار و ستم برای رنج بردن و گردن ماندن به خواسته های نامعقول و داشتن موقف خاموشانه در نظر هستند.

مردمان بسیاری از کشورما، که چند دهه است با بمباردمانها، راکت اندازی ها و بیرحمی ها و ابعاد شرارت آمیز جنگ های مختلف آشنایی دارند، رنجهای مردم فلسطین را در میابند. هیچ دلیل موجهی نمیتواند پذیرفته شود که وظیفه تقییح جنایات در فلسطین را توجیه نماید. نه سیاست های نامعقول و نامطلوب "حماس" ، نه سیاست های سؤاستفاده جویانه جمهوری اسلامی ایران، و نه دفاع تروریست گرایان و یا گروه های نامطلوب کشورما، از فلسطین میتوانند، توجیهی برای نیندیشیدن مسأله فلسطین باشد. تجاوز نیروهای اسراییل در سرزمین فلسطینو بمباردمانهای غیر انسانی، سیاست های مزورانه و تشویق آمیز متحدین امریکایی، اروپایی و عربی آن همه و همه مستلزم ابراز مخالفت میباشد.

در آنجا، اسراییلی ها تصمیم گرفته اند تا حق مشروع فلسطینیان را زیر پای بگذارند. و هر نیرویی را که با هر سیاست و عقیده یی به مقابله برخیزد و از بدست

آوردن آن حق مشروع سخن بگوید، به سلاخ خانه کشتارهای میفرستند که تابلوهایش، با شعار های کاذب "دفاع از حقوق بشر" و "مبارزه علیه تروریسم" مزین شده است.

انسان جوامع دردیده و رنج آشنا، در دلش احساس خوشی موج میزند که ۱۵۵ نفر مسافر طیاره یی زنده ماندند. و در پیوند آن، اندوه و رنجی همراه با احساس همنوایی با کودکان و مادران فلسطینی و بیگناهایی که قربانی بی اعتنائی های پیلوتان ناتو در افغانستان می شوند نیز او را همراهی میکند؛ اما آنانی که احساسی جز اندیشیدن به خونریزی ندارند و یکی از عوامل تروریست زایی نیز هستند، این احساس را در نمیابند.

جنوری ۲۰۰۹

نکات طرف تأمل و بررسی، چند مورد بیشتر به عنوان تجربه دو کشور تونس و مصر و کشورهای مشابه در نظر می‌آیند:

- نخبگان سیاسی که در مبارزات ضد استعماری، کسب استقلال، یا ملی سازی سرمایه های بیگانگان، سهم داشتند، به سوی خود کامگی تا آن جا پیش رفتند که تمام خاک کشور را ملکیت خویش و مردم را خدمتگاران مطیع و مشکور پنداشتند. دیری از استقلال تونس نگذشته بود که ابو رقیه مبارز و نامدار، به عنوان مالک تونس و مردم آن کشور به فرمانروایی پرداخت.

- نظام جمهوری رامسخره نمودند. نمونه زشت خود کامگی رازی را نامید. و اگر زین العابد الدین طی توطئه فریبده او را برکنار نمود، تحقق همان آرزوی مادام العمر بودن ابو رقیه را برای خودش در پیش گرفت. کاری را که درست حسنی مبارک انجام داد. در واپسین سالها و ماه ها که مریضی و کهولت سن به سراغ مبارک آمده بود، پای فرزند را برای جانشینی در میان آورد. راه و روشی که از سنت پیشینه خانواده های سلطنتی مطلقه شرقی حکایت داشت، در چهره نظام جمهوری خود کامه ادامه یافت. در بقیه کشورهای منطقه، آنانی هم که خود را رئیس جمهور مادام العمر اعلان نه نمودند، در عمل، به آن مقام تا روز مرگ نشسته اند. امروز صدای نارضایتی بر در و دیوار ساختار های نا تحمل آنها نیز می گوید.

این گونه حکومتگری همراه شد با زراندوزی، فساد اداری، ایجاد و تقوئه نهادهای سرکوبگر و شبکه های مخوف پولیسی. درسوی دیگر اکثریت عظیم مردم در حسرت دسترسی به حد اقل امکانات زندگی به سر می بردند. نسل درس خوانده و حساسی که شاهد تحولات جوامع دارای نظام دموکراسی بود و مصایب خود کامگی را در کشور خویش به نظاره می نشست، هر روز بیش از پیش آماده

خود کامگان دزد سالار فرو می افتند

صدایی که در شروع زمستان از قیام مردم تونس برخاست، حلقات به هم پیوسته زنجیری را در منطقه به تکان واداشت، که هنوز ره می پیماید. این صدا و صدا ها، فریاد های نهفته و متراکم شده در سینه های مردمانی بود، که سالها شاهد بی عدالتی، فقر، اعمال گونه های ستم و تبعیض خود کامگان بودند.

خصوصیات مشترک سیاسی در حاکمیت و وجوه مشابه اجتماعی، وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم، زمینه تأثیر پذیری و همزمانی قیام ها را فراهم آورد. این است که اگر تحلیل گرسازی، تصویری از دزد سالاری نظام متکی به دزدی و فساد در تونس ارائه می کرد، نام زین العابد الدین تونسوی برای مصری، چهره دزدی و فساد دستگاه حسنی مبارک را مجسم می نمود. وضع در بقیه کشورهای منطقه نیز حالت مشابه را می گرفت. از آن رو بود که نیازمندان تغییر وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، خود کامگان سرکوبگر را آماج حملات قرار داده اند.

بدون گمان، آن چه درین جوامع رخ داده و رخ میدهد؛ نتایجی که در شرف شکل گیری اند، سزاوار تأمل و بازاندیشی بسیار تواند بود. از میان

ابراز نارضایتی می شد. در واقع از نظر اجتماعی و فرهنگی، وضعیت این کشورها در سطحی بود که دیگر نظام خود کامه غیر قابل تحمل شده بود.

قیام های برحق مردم ناراضی، پاسخی بود به این نیازها. این قیام ها جوانب متعدد تحسین و آموزش هارا با خود حمل کرد. ادعای رهبری در یک حرکت جمعی و متشکل از اجزای مختلف با باورهای مختلف، وجود نداشت. احترام متقابل در میان اجزای قیام وجود داشت همه خود کامه و شعار برکناری او را نشانه گرفتند. قیام مردم مصر، درس جالبی از موقف شرمسارانه روحانیت رسمی و دولتی نیز بر جای نهاد. روحانیتی که در کانون رسمی الازهر در کنار دولت مصر ایستاد، در روزهای که آبرو باختگی حسنی مبارک بسیار مشهود بود، در دفاع از او و نکوهش قیام فتوا صادر کرد. عملی که در پهلوی سرنگونی مبارک، به بی اعتباری الازهر بیشتر انجامید.

قیام مردمان این دو کشور و قیام های که در منطقه در حال رشد اند، درسی را در گوش دولتمردان زر اندوز نیز میاویزد. آنها نمی توانند به ذخایر ارزی و سرمایه های بیرون کرده از کشورهای شان دسترسی یابند. بانکداران با خبر از تمام جزئیات پیشینه سرمایه ها وقتی می بینند که مردم آن کشور و جهانیان از سرمایه های انتقال داده شده آگاهی دارند، حساب های آنها را می بندند. آنچه در برابر زر اندوزی های حسنی مبارک در سویس رخ داد، افزون بر آن که از چنین سرنوشتی حاکی است، کارنامه های برخی از فرعون های مصری یا نماد های از اقتدار، جبر و ستم را تداعی می کند. یکی از آرزو های فرعون های مصر این بود که مردم "آرامگاه" آنها را پیش از مرگ شان آباد نمایند. آرزو مند بودند که ساختمان محل دفن خود را پیش از مرگ ببینند. منصلی دوم، فرزند رامسس ۱۳ از آنانی بود که چنان خیال را به گور برد. بدون اینکه کار "آرامگاه" اش به پایان رسیده باشد. حسنی مبارک نماد

جاه طلبی و زراندوزی، آرزو مند تداوم قدرت در خانواده اش، با شرمساری از تحقق استفاده های شوم محروم شد.

قیام های مردمان تونس مصر، تا اندازه یی به پیروزی رسیده اند. برکناری خود کامگان دو کشور تحقق یافته است. اما برکناری ها، رسیدن به یکی آرزو ها است. تصویری شود هنگامی دموکراسی به جای نظام استبدادی بنشیند، افقی امیدوار کننده به پیشوار مردم و آینده این کشورها خواهد ایستاد. آن جاگزینی می تواند ضمانتی برای حفظ دستاوردها و تحقق آرزو های مختلف اجتماعی و سیاسی نیز باشد. اما از آنجایی که هنوز درین کشورها، نیروهای مخالف دموکراسی، نهاد های بهره مند از مفاسد پیشینه؛ و مداخله آسیب زای خارجی وجود خواهد داشت، می شود گفت که راه دشواری را در پیش رو دارند.

دولت مصر در هر سال یک میلیارد و سه صد میلیون دلار از ایالات متحده آمریکا به ویژه برای ارتش آن کشور کمک رشوت مآبانه می گرفت. احتمال پوشش مندی های آن کمک در ارتش، و تلاشهای مانع شونده یی را که دولت اسرائیل با تشبثات مختلف به کار خواهد بست، می توان در نظر گرفت.

درین راستا شایسته یادآوری است که شیرازه های خود کامگان در منطقه یکی پشت دیگر فرومی پاشد، آیا دور از انتظار است که سیاست غلط و غاصبانه اسرائیلی ها و سیاست غلط یهود ستیزی نیز تغیر دیده و پایان یابد. تغیر و تحولی که در تغیر سیمای خود کامه و جنگ دیده آن منطقه اثرات ژرفی به سوی دسترسی به دموکراسی بر جای خواهد گذاشت.

۱۹ جون ۲۰۱۱
